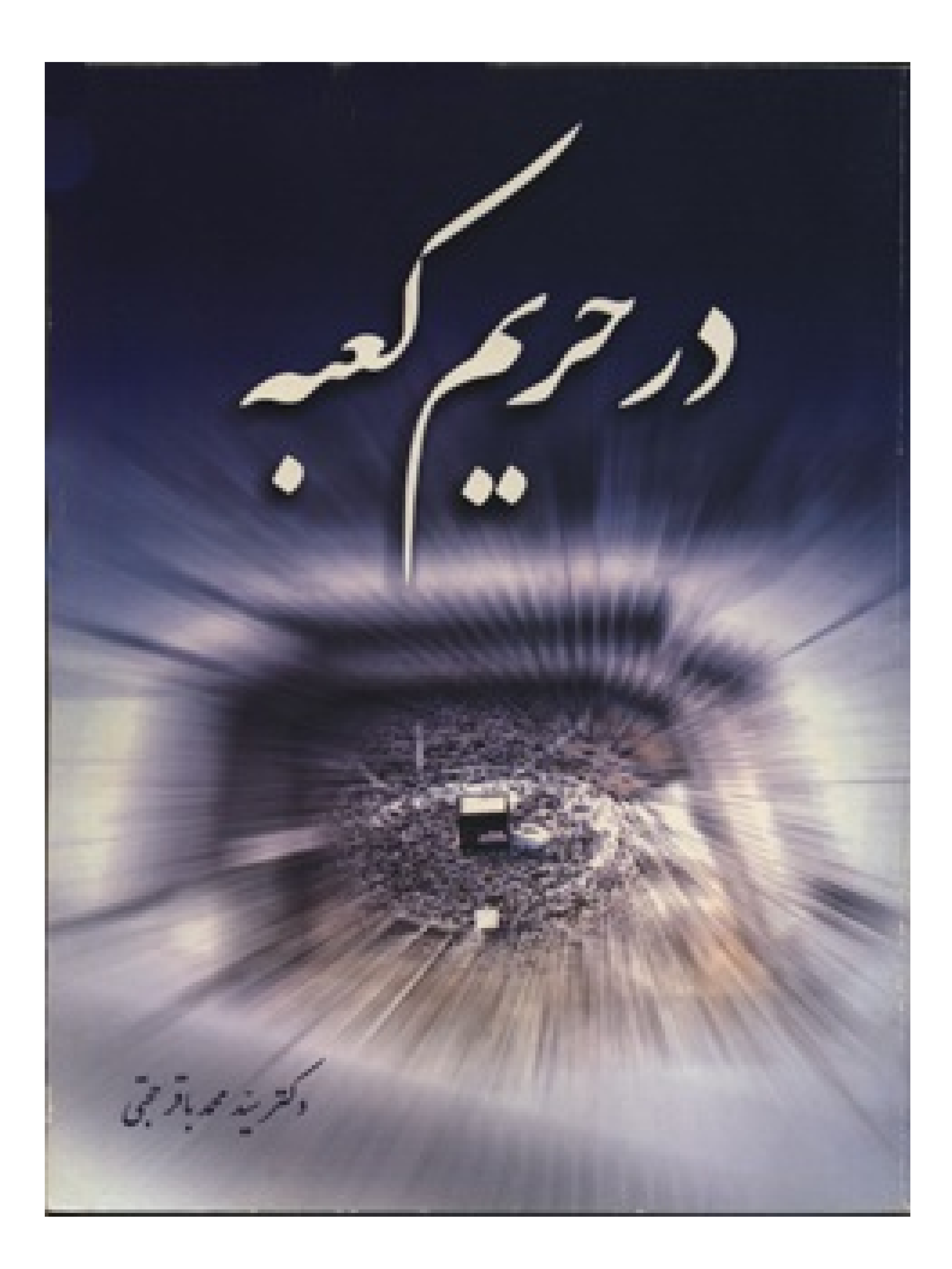

در حریم کعبه
دکتر سید محمدباقر حجتی



در حریم کعبه

نویسنده:

محمدباقر حجتی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در حریم کعبه

مشخصات کتاب

سرشناسه : حجتی محمدباقر، - ۱۳۱۶

عنوان و نام پدیدآور : در حریم کعبه نویسنده محمدباقر حجتی

مشخصات نشر : تهران نشر مشعر ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ۲۲۴ ص : مصور.

شابک : ۵۰۰۰ ریال ؛ ۷۵۰۰ریال ۹۶۴-۶۲۹۳-۴۶-۸ : ؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ سوم)

یادداشت : چاپ اول: تابستان ۱۳۷۷.

یادداشت : چاپ سوم ۱۳۸۲.

یادداشت : کتابنامه ص [۲۱۹] - ۲۲۴.

موضوع : حج رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/ح۲۶د۴ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۱۳۱۶۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

در جستجوی اهداف و حکمتهای مراسم حج

اشاره

ص: ۷

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّهالذی جعل الکعبهٔ قیاماً للناس وَ وَضَعَها بَیْتاً و نَسَبَهُ الی نَفْسِهِ فَلَیْسَ لَه نَظیراً، وَالصّلوهٔ وَالسّلام عَلی مَنْ أرسَلَهُ مِنْ جَوارِها کافّهًٔ لِلنّاسِ بَشیراً وَنذِیراً، وعَلی آلِهِ الهُداهِٔ الَّذینَ أذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرهُمْ تَطْهِیرا

کعبه، یا نخستین خانه برای مردم گیتی (ناس)

آنگاه که خویشتن را در برابر کعبه می‌یابیم باید بدانیم بر خانه‌ای درآمده‌ایم که خداوند متعال در قرآن کریم آن را خانه ویژه خود معرفی کرده است. هیچ کانونی بر رُبع مسکونِ گیتی وجود ندارد که خداوند متعال آن را صرفاً از آن خویش شناسانده باشد جز کعبه و مسجدالحرام؛ کعبه‌ای که نخستین خانه مردمِ خداجو و مایه هدایتِ مردمِ جهان و کهن‌ترین کانونی است که از دیرباز آزاد بوده و همواره نوین و پررونق و برخوردار از طراوت و نیز فرسایش ناپذیر است.

ص: ۸

خانه من (بَیْتی)

این خانه در دو جا از قرآن کریم، «بیتِ مخصوصِ خدا» معرفی شده و صاحبِ بلامنازع آن؛ یعنی خداوند متعال می‌فرماید: «بَیْتی» (خانه من).

در قرآن کریم هیچ کانونی را سراغ نداریم که حضرت باری تعالی با تعبیر «بیتی» از آن یاد کرده باشد، جز کعبه که علاوه بر عناوینِ ویژه دیگر، خانه منسوبِ به خودِ او است. شاید تعبیر «بیتی» اشاره به همان نکته‌ای باشد که در إنّ اوّل بیتٍ وُضع للنّاس بدان تصریح شده مبنی بر این که: چون خانه من است و من به همه مردم تعلق دارم، این خانه نیز از آنِ همه مردم می‌باشد؛ هرچند اضافه «بیت» به یای متکلم- که خداست- اضافه‌ای است تشریفی و خداوند در هیچ خانه‌ای نمی‌گنجد؛ لیکن این وضع درباره هیچ بیت و خانه‌ای در قرآن وجود ندارد.

فقط در دو مورد از آیات قرآن کریم درباره کعبه، تعبیر «بیتی» بدین شرح به کار رفته است:

* ... وَعَهِدنا الی ابراهیمَ وَاسماعیل أنْ طَهِّرا بَیتِیَ للطّائفین والعاکفین والرُّکَّعِ السُّجود. (۱)

«ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و ساکنان و راکعانی- که پیشانیِ خود را فروتنانه و در مقام تعظیم من بر خاک می‌سایند- پاکیزه سازید.»

** وَإذْ بَوَّأنا لابراهیم مَکانَ البَیت أن لا تُشْرِک بی شیئاً وَطَهِّر بَیتی لِلطّائِفین وَالقائمین وَالرُّکَّعِ السُّجود. (۲)

۱- ۱- بقره: ۱۲۵

۲- ۲- حج: ۲۶

ص: ۹

«وبه یـادآور زمـانی را که برای ابراهیم، اقـامت و اسـتقرار در خـانه (خود) را مهیا وفراهم کردیم، و با او قرار گـذاردیم که: خانه مرا برای طواف کننـدگان و به پـای خیزانِ پرستشـگر و یا ساکنان و راکعانی که در برابر عظمتِ من پیشانی خود را بر خاک می‌ساینـد، پاکیزه گردان.»

ابراهیم موظف شد خانه‌ای را که صرفاً از آنِ خدا؛ یعنی در واقع از آن همه مردم شناسانده شده است، از هرگونه آلایشهای ظاهری و روحی پالایش کرده و پاکیزه‌اش گرداند.

طی احادیث متعـددی به آهنگ کننـدگان این خانه و زُوّار و دیـدار کننـدگان بیت‌اللّه الحرام، ذیل یادکردِ این دو آیه، توصـیه شده است که بـا تن و بـدنی پـاکیزه و پوشـاک و جـامه لطیف و جـان و دلی پـالوده از هرگونه آلودگی و پلیـدی و پلشـتی، بر این خـانه درآیند. (۱)

امـام صـادق علیه السـلام ذیـل آیه «أنْ طَهِّرا بَیتِیَ ...» فرمود: مشـرکان را از این خـانه بران و دور ساز. و همچنین فرمود: وقتی ابراهیم خـانه خـدا را بنـا کرد، کعبه از دَم و نَفَسـهای مشـرکان که بـا آن تماس برقرار می‌کرد، به سوی خـدا شِـکوه آورد. خداونـد به کعبه خاطرنشـان ساخت: آرام باش که در آخرالزمان گروهی را که خویشـتن را نظیف و پاکیزه و با کام و دهانی که دنـدانهایش خلال و مسواک خورده است، به سوی تو گسیل می‌دارم، مسواکی که از شاخه‌های درخت برمی‌گیرند. (۲)

آری باید دل را از هرگونه آلودگی به هنگام دیدار و درآمدنِ بر بیت‌اللّه

۱- ۱- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۳، ح ۷ و ص ۳۶۹، ح ۳؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۲؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۷، ح ۱۷۷۵۱.

۲- ۲- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۲، ح ۱ و ج ۷۶، ص ۱۳۰، ح ۶؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۳۵۵.

ص: ۱۰

الحرام پاکیزه ساخت و باید با بیرون و درونی نظیف بر آن وارد شد. در کشف الاسرار آمده است:

«وَطَهِّر بَیتِیَ؛ یعنی: (الکعبهٔ علی لسان العلم، وعلی بیان الإشارهٔ، معناه: فرِّغْ قلبک عن الأشیاء سِوی ذکراللّه): [وَطَهِّر بَیتِیَ، به زبان علم؛ یعنی کعبه، اما با بیان اشاره، مقصود این است که دل و جانِ خود را از هر چیزی- جز خدا- خالی و پاکیزه‌ساز]

می گوید: دل خویش را یکبارگی با ذکرِ من پرداز، هیچ بیگانه و غیری را بدو راه مده که‌دل پیرایه شراب مهر و محبت ما است؛ «القُلُوب أوانی اللّه فی‌الأرض، فأحبّ‌الأوانی إلی‌اللّه أصفاها وأرقّها وأصلبها»

«دلها ظرفها و گنجورهای خدا در زمین هستند، محبوب‌ترین ظرفها در پیشگاه خدا زلال‌ترین و رقیق‌ترین و ظریفترین و محکم‌ترین و استوارترینِ آنها است»

هر دلی که از مکوّنات، صافی‌تر و بر مؤمنان، رحیم‌تر، آن دل به حضرتِ عزّت عزیزتر و محبوب‌تر است. دل سلطان نهاد تو است تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوا و شهوت نگاه داری، و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی.

به داود علیه السلام وحی آمد که: «یا داود طهِّرْ لی بیتاً أسکنه»؛ «ای داود! خانه پاک گردان تا خداوند خانه به خانه فرو آید». گفت: بار خدایا! چگونه پاک گردانم؟ گفت: آتشِ عشق در او زَن تا هرچه نَسَبِ ما ندارد سوخته گردد و آنگَه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیّتی مانده بود پاک بروبد.

ای داود! از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی در راه طلبِ ما، آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجا است؛ «أنا عند القلوب المحمومهٔ.» (۱)

۱- ۱- کشف‌الأسرار، ج ۶، ص ۳۷۰، ۳۷۱.

ص: ۱۱

خانه خدا به گواهی احادیث، محاذی عرش الهی است؛ و قلب و دل مؤمن نیز عرش خدا است، با طوافِ کعبه، طواف دل را نباید از دست نهاد، و هر دو را سزاست پاکیزه نگاهداشت. آنجا که خدای را اقامتی است. و مقامی که می‌تواند از گنجایشی درخورِ اقامتش برخوردار باشد، قلبی است که سرشار از ایمان و پاکیزه از هرگونه شوائب و مبرّی از هر نوع آلایش است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«لا یَسَعنی أرضی ولا سَمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن.» (۱)

«زمین و آسمانم گستره‌اش مرا پذیرا نیست و نمی‌تواند در خود جای دهد؛ اما قلبِ بنده با ایمانم ظرفیت پذیرش مرا دارا است.»

آلوده‌تنان و قلوبی که از پلشتیهای دنیاوی و شرک‌مداری شسته و رُفته نیست، نشاید که عرش خدا بوده و در مقامی که محاذی عرش او است درنگی کارساز و اقامتی سعادت‌آفرین و شقاوت‌سوز را در پیش گیرد.

قلب سرشار از ایمان، خانه خدا است و کعبه نیز خانه ویژه او است، باید هر دو را پاکیزه ساخت؛ چون هر دو خانه مخصوص خدا است.

ابوایوب خزار از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد روایتی سؤال کردم که طی آن آمده است: «خداوند، آدم را به صورت و چهره و سیمای خود آفریده است» فرمود این صورت، صورتی حادث و مخلوق است؛ صورتی که خداوند متعال آن را میان صور و چهره‌های مختلف برگزیده و آن را انتخاب کرده است، لذا آن را به

۱- ۱- حدیث قدسی.

ص: ۱۲

خود نسبت داده؛ چنانکه بیت را به خویش منسوب داشته و روح را بدینسان به خود پیوند داده و فرموده است «بیتی» و نیز فرمود: «وَنفختُ فیه من روحی.»

پس از گذر بر مسیر این گفتار، به خود می‌گفتم: حجاج بیت‌اللّه‌الحرام راست که چه به هنگام ادای مراسم حج و چه به گاههایی دگر، که بر مسجدالحرام درمی‌آید، هشیار باشند و حتی از آن لحظه‌ای که عزم دیار محبوب خویش در دل می‌پرورانند و به سوی مکه و کعبه آهنگ دارند، برون و درون خود را آماده و مستعد این دیدار سازند، و اهداف سوداگری و تجاری و مبادلات مادی را از قصد و آهنگشان به یکسو نهاده و با قلبی که جز خدای را جایی در آن نیست به منظور عزم دیدار چنان دیاری، صافی و زلال سازند و در مقام تخلیه درون خود، از هر مقاصدی جز تقرّب به خدا برآیند، و خلجانها و نگرانی‌های کالاهای پر زرق و برق پشت ویترینها و یا آویزه بر بیرون و درون مغازه‌های حرمین به نیات خالص و ناب آنها آسیب نرساند. هرچند که اکثر قریب به تمام زوار را «عَرَض حیات دنیا» از همان آغاز سفر به خود مشغول می‌سازد که گویا عازم کوچشی تجاری و نه الهی هستند. باید چنین حالتی را آسیبی غیر قابل اغماض برای آهنگ‌مداران کعبه و بارگاه رسول‌اللّه و مضاجع ائمه بقیع- صلوات علیهم اجمعین- و اماکن مقدس دیگر دانست، آسیبی که باید آن را خسران و زیانی جبران ناشدنی برشمرد.

وقتی در حرمین می‌بینیم زوار، به جای هجوم در سوی مساجد و امکنه مقدس، بیشترین فرصتشان در یورش به فروشگاهها و دکه‌های ثابت و سیار مصروف می‌گردد، و این اندیشه، عمده اهتمام آنها را در اختیار خود می‌گیرد و توسنانه و ناخودآگاه، آنان را در سوی اهدافی نه

ص: ۱۳

درخور، سوق می‌دهد، و به جای اشواقی الهی که باید آنان را در چنان فرصت کوتاه و از دست رفتنی به نیایش و راز و نیاز وادارد، به سوی اسواقی که حتی احیاناً از ابتذال و فرومایگی شخصیت آنها بر سر چانه‌زدن‌ها سر برمی‌آورد می‌کشاند. نظاره کنندگان چنین زواری می‌پندارند این حاجیان جز خرید و فروش و سوداگری، سودای دیگری در سر ندارند.

باید با حرم مَحْرم گشت و بر صحن و درون درآمد؟

آیا آن که عازم دیدار خانه خدا است و با طواف و گردش پیرامون آن و «سعی» و کوشش در جهت دستیابی به مقصد و مقصود و عذر «تقصیر» در پیشگاه او می‌باشد، بدون قید و شرط می‌تواند خود را به حریم حرم نزدیک ساخته و بدون رخصتی که منطبق با شؤون این سرزمین مقدس است، بر آن وارد شود؟

عرصه و حیاط این خانه چهار فرسخ در چهار فرسخ است و باید برای درآمدنِ بر آن، از مرزهای ویژه‌ای که مجاز است عبور کند، آنهم با شرایط و آیینهایی خاص که برای سراسر وجود زائر از برون و درون مقرر گشته است. باید خود را به یکی از «میقات» ها برساند تا جواز عبور دریافت کند و برای دریافت چنان جوازی برای گذر، ناگزیر است برون و درون را بپیراید و مُحْرِم شود تا مَحْرم گردد.

هرچند میان فقها درباره تبیین مفهوم «احرام»، اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای بر آنند که احرام امری است مرکّب که از عناصرِ متعدد تشکل می‌یابد؛ یعنی نیت، تلبیه، و پوشیدن بدن به دو پوشاک برش نایافته و نادوخته و بی‌رنگ و بو.

ص: ۱۴

نیّت:

سهم نیّت در فراهم آوردن جواز ورود بر حرم، به قدری است که از فقیه بی‌عدیل دوران اخیر یعنی شیخ مرتضی انصاری- اعلی اللّه مقامه- نقل شده، ایشان لبّ لبابِ احرام و مدخل مهم تلبیه را عبارت از آن دانسته و می گوید:

«عزم و تصمیم بر ترک محرمات و آماده و بسیج کردن و مجهز ساختن خود در جهت چنان تروک، حقیقت احرام را می‌پردازد. و اگر مُحرم آهنگ دست‌یازی به یکی از این محرمات را در نیتِ خود دخالت دهد، احرام او باطل و فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است؛ چنانکه اگر در روزه‌داری قصد کند به برخی از کارهایی که روزه را باطل می‌سازد روی آورد، روزه‌اش باطل و بی‌اعتبار می‌باشد. هرچند که درباره این سخن مناقشاتی در فقه وجود دارد؛ لیکن در مجموع بازگو کننده اهمیت و ارزش والای نیّت است. اگرچه با چنان تفصیلی، نیت درباره هر زائری- که احیاناً آشنایی تفصیلی به محرمات و تروک ندارد- متمشی نیست؛ اما اصل نیت که باید توأم با تقرب به خدا و امتثال امر او صورت پذیرد از اهمیت و ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

قصد و نیت در هر عملی، روح و ملاک ارزش و اعتبار آن را تشکیل می‌دهد؛ و از رهگذر کیفیّت نیت است که اعمال آدمی سنجش و ارزیابی می‌شود، و معیار پاداش و کیفر انسانها در روز قیامت (چنانکه در دنیا) صرفاً هرگونه عمل و کرداری نیست که قصد و نیتی با آن همراه نباشد؛ بلکه پاداش نیک و «جزای حُسْنی در تمام کردارها و نیز در ادای مراسم حج از آن کسانی است که اعمال آنها با نیتی خالص و آهنگی ناب و راستین، رنگ یافته و در تمام زوایای گوناگونِ کردارشان نفوذ کرده و

ص: ۱۵

جوهره آن را به هم رسانَد.

اسلام به نفسِ عمل- منهای نیت- هیچ ارزشی اعطا نمی‌کند؛ زیرا «از کوزه همان برون تراود که در اوست». نیت است که پرده از روی اسرار درونی انسان بر می‌دارد و آدمی خود را از عینک نیت خویش می‌تواند شناسایی کند؛ و حتی شخصیتِ روحی خود را به ارزیابی گیرد. او نمی‌تواند فقط با محکِ اعمال خود- که ممکن است احیاناً با تکلّف و تصنع و صحنه‌سازی انجام گیرد- خود را بیابد و به سنجش خویش، دل خوش کند؛ به عبارت دیگر: عملی مزورانه انجام گیرد و کرداری به ظاهر خوب و مشمول رضای خدا و رسول به نظر رسد؛ امّا نیتِ انجام آن برخلاف ظاهرش موجب خشم خدا و رسول باشد. این ناهمسانی میان قصد و عمل و نیت و کردار، ارزش و اعتبار آن عمل را خنثی می‌سازد، و این صورت ظاهرِ زیبا و نیکو سمومی از افکار و نیات پلیدی را با خود دارد که سرانجام از بدبختی و هلاکِ فرد سربرمی‌آورد؛ چنانکه فی‌المثل چنانچه ریاکارانه به عملی که ظاهراً محبوب و مورد پسند است دست یازد، نه تنها به پاداش نیک بارور نخواهد شد؛ بلکه این عمل، کیفرآفرین نیز می‌باشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«انّما الأعمالُ بالنّیات، ولکلّ امرئٍ ما نوی ...» (۱)

«ارزش اعمال آدمی صرفاً به نیات و اهدافی که در مدّ نظر دارد منوط است، و عواید اعمال وی به نیت او مربوط می‌باشد.»

۱- ۱- کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۲۳، ۴۲۴؛ منیۀالمرید، ط سنگی، ص ۲۷؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱۳

ص: ۱۶

اگر اعمـال آدمی بـا نیـات فرومـایه بیامیزد، منجر به فرومایگی ارزش آن می گردد؛ هرچنـد عمل او سترگ تلقی گردد. حتی نیت از چنـان ارزش و اعتبـاری برخوردار است که بهتر و پرارزشتر و یا بـدتر و شـرآفرین تر از عمل معرفی شـده است، آنجا که رسول خـدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«نِیَّةُ الْمُؤمِنُ خَیرٌ مِن عَمَلِه، وَنِیَّةُ الْکافر شَرٌّ مِن عَمَلِه، وَکُلُّ عامل یَعْمَل عَلی نِیَّته» (۱)

«نیت- فرد با ایمان از عمل او نیکوتر و کارسازتر، و نیت کافر از عمل او بـدتر و آسیب‌آفرین تر است و هر فردی که دست‌انـدرکار عملی می گردد بر اساس نیت خود، آن را پی‌ریزی می کند.»

روایات فروانی در کتبِ حـدیث فریقین درباره سازندگی و یا ویرانگری نیّتِ خوب یا بد و نقش آن در تعالی و یا انحطاط و صـعود و یا سـقوط اعمال به چشم می‌خورد، مبنی بر این که تعالیم و فرهنگ اسلامی به عمل آدمی (چنانکه به گفتار) نمی‌نگرد؛ بلکه نیت او را ملاک ارزش آن معرفی کرده که چنان عملی را با چه هدفی برگزار می کند.

مُحرمی که می‌خواهد با حرم مَحرم گردد و در حریم آن درآید، در میقاتِ مشخصی، پلشتی و پلیدی و حتی جامه‌های عادی را باید از خود بسترد و خود را از وابسـتگی به لبـاس دلخواه خویش برهانـد و هرچه بیشـتر بکوشـد که نیت خود را از هرگونه شوائب، جز تقرب به حضـرت باری تعالی بپالایـد و ناچیزترین خاطره‌ای که به ریا و تظاهر آمیخته است به دل خود راه ندهـد، و این نیتِ ناب و خالص را تا پایان مناسک حج، و حتی پس از آن در زندگانیِ عادی استمرار بخشد.

۱- ۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳.

ص: ۱۷

در حوزه احساس، احرام دارای دو مظهر و شعار است:

- شعاری که چشم‌نواز است و حسّ بینایی را برمی‌انگیزد.

- شعار دیگری که سامعه را نوازش کرده و نیروی شنوایی را هشدار می‌دهد.

شعارهای چشم‌نواز و سامعه‌برانگیز دست به دست هم داده و این دو نیرو را که کارسازترین و فراگیرترین قوای حسی است و عوائدی سرشارتر و گسترده‌تر نصیب آدمی می‌سازد به خود جلب می‌کند؛ و صحنه‌ای را می‌پردازد که هم دیدگان و هم سامعه را به خود مشغول ساخته و انعکاسهای نورانی و درخشان در دلها پدید می‌آورد.

شعاری که نیروی بینایی را به تحرکی نو وامی‌دارد، عبارت از خلع و لُبسی است که سزا است نه تنها در برونِ وجودِ زائر انجام گیرد؛ بلکه شایان آن است که این تحول در درون و دل و جان آدمی صورت پذیرد، پس از خلع و برکندن جامه‌ای که بر تن داشت دو تکه پوشاکی که برش و دوخت را بدان آشنایی نیست دربر کند؛ و پیش از آن که دو جامه ساده و عاری از هر زیور دربر کند، پلیدیهای ظاهر و خَبَثِ باطنی را با غسل و شستشو از خود دور سازد؛ و با چنان جامه‌ای که با هیچ آمیزه و آویزه‌ای زینت‌آفرین، درنیامیخته است و خلوص و پاکیزگی را خاطرنشان می‌سازد خویشتن را یکپارچه در اختیار خداوند متعال قرار داده و جامه تمایلات مادی و خواهشهای نفسانی را از پیکر دل خود خلع کرده و آنها را از اندام دل برکَنَد و از جهان مادیت بگسلد و به پروردگار خویش بپیوندد.

چرا باید خواهندگان مَحرم شدن با حرم الهی چنان باشند و چنان کنند و اگرنه بیگانه‌اند که درخور آن نیستند به حریم حرم نزدیک گردند؟

پیدا است رها ساختن اندام و بدن از ملبوسات عادی- که احیاناً مایه

ص: ۱۸

مباهات و فخرفروشی به دیگران است و نیز تخلیه و تصفیه دل و جان از نیات فرومایه دنیاوی- زمینه را برای پاسخ دادن به ندا و آوای الهی فراهم می‌سازد، و زائر کعبه باید نخست حس خویشتن‌داری و کفّ نفس از اجرای تمایلات نفسانی را در خود زنده و شاداب سازد و با بَرکندن جامه دلخواه و رها ساختن جان و دل از غیر خدا، به این حقیقت دست یابد که او برتر و والاتر از آن آفریده شده است که در برابر انگیزه‌های مادی و گذرا و شهوات و تمایلات پست تسلیم گردد؛ و چون حیوانی دست‌آموز در برابر زخارف دنیوی رام شود، آنچنان که شیاطین جن و انس برای خود مرکبی راهوار و مطیع را در وجود او سراغ کنند، و او را چون مرکوبی توسن و بی‌زمام و افسار، بر پرتگاه سقوط سوق داده و نابودی ابدی را برای او به ارمغان آورند.

آری مُحرمی که آرزوی مَحرمیّت حرم را در سر می‌پروراند به خلع و لبسی دگرگونه و دگرگون‌ساز در اندام و تن و روح و درون نیاز دارد که بدون آن نامَحرمی است که سزا نیست در عرصه‌ای که سرشار از اسرار و رازها است قدم نهد و بدون پرده، جمال زیبای سمبل توحید را دیدار نماید و حتی گوشه‌ای از رخسار کعبه را شهود کند. اگر بدین مهم توفیق یافت و گوش دل را برای شنودنِ دعوت به توحید آنهم با ندای الهی آماده ساخت نوبت به شعاری دیگر می‌رسد:

شعاری که از دل برمی‌خیزد و زبان را به کار می‌اندازد که به این ندا پاسخ مثبت دهد و پس از تنزیه خود، به تنزیه حضرت باری تعالی زبان گشاید. حاجیان پس از پالایش تن و دامن و جان و درون، با زبان به ندای توحیدی- که فقط گوش جان آن را می‌شنود- می گویند: «آری به فرمانیم.

بار خدایا! از تو فرمان می‌بریم و تو را مطیعیم، تو را انبازی نیست، ستایش

ص: ۱۹

و نعمت و مُلك و حكومت از آنِ تو است، آری تأكید می‌كنیم كه تو شریك و یاوری در گردش چرخ و پرِ جهانِ وجود و كارسازی و تدبیر آن نداری، می‌گویند:

«لَبَّیك أللّهُمَّ لَبَّیك، لَبَّیك لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ، إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعمهْ لك والملك، لا شریك لك.»

چنانكه در مقالتی اشاره كردیم، باید این پاسخ را دومین پاسخ انسانها به فراخوانِ توحید و اظهار عبودیت برشمرد؛ زیرا آدمی از پیش و در عالم ذرّ، به ربوبیتِ حضرت باری تعالی و عبودیت خویش زبان به اعتراف گشود و در برابر سؤال خداوندگارِ مدبّر و كارساز و مدیرِ خود كه فرمود:

«آیا ربوبیت شما را من به عهده ندارم؟» آدمی پاسخ مثبت داد:

وإذ أخذ ربُّك مِن بَنی آدم مِن ظُهُورهِم ذُرِّیَّتِهم وَ أشهدهم علی أنفسهم أَلَسْتُ بِرَبِّكُم قالُوا بَلی شَهِدنا أن تَقُولُوا یَومَ القِیمَهْ إنّا كُنّا عن هذا غافلینَ (۱)

«ای پیامبر! بنی اسرائیل را به یادآور، آنگاه كه از پشت آنها فرزندانشان را برگرفت و آنان را بر خویشتن‌شان گواه قرار داد كه آیا من رب [و مالك و مولی و خداوندگار و سرور و مدبّر و مربّی و قیّم و منعم شما نیستم؟ پاسخ دادند: آری، ما گواهی می‌كنیم. تا مبادا در روز قیامت اعتذار جویید كه ما از این میثاق و پیمان در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بردیم.»

فطرتِ آدمی، نخست بدین پرسش از دیرباز پاسخ مثبت داده و به وجود چنان خداوندگاری مدبر و كارساز و یكتا و طاعت و عبودیت خود

۱- ۱- اعراف: ۱۷۲.

ص: ۲۰

و توحید باری تعالی اقرار می کند.

هم‌اکنون باری دگر (در موسم حج) به هنگام احرام به خدای متعال عرض می کند: آری بار خدایا ربوبیت مطلق از آن توست و ستایش به معنای واقعی کلمه، و نعمت و حکومت آسمانها و زمین تو را است.

در تأیید پاسخ نخست- که پاسخ تکوینی و مقامی و حالی بوده- هم‌اکنون با آوازی که سامعه‌ها را می‌نوازد زبان به توحید و تقدیس و تنزیه پروردگارش می گشاید.

در این پایگاه احساس می کنیم با تمام وجود به استقبال خدا می‌رویم و می‌خواهیم به خانه‌ای روی آوریم که همه اهل ایمان و اسلام در مقام اعتراف به توحید، در سوی آن در قطعاتی از اوقات شبانه‌روز پنج بار، عبودیت خود را با تشریفات ویژه‌ای اعلام می‌دارند، با کعبه با مقادیم بدن، و با دل و جان رویاروی گشته و از همه ماسوی‌اللّه- با روی آوردن به کانونی که مظهر توحید است- روی برمی‌تابند. زائری که خویشتن را در کنار کعبه می‌بیند پایگاهی بس ارجمند را احراز می کند که اگر هرچند از آن دور گردد باید چنین استقبالی را به گاهِ نماز و نیایش رعایت کند؛ در نمازی که چشم و دل و تمام اندام آدمی و همه قوای ظاهری و باطنی در سوی آن بسیج می گردند، و سراسر وجود نمازگزار در یک هدف متمرکز می‌شود که مظهر یکتایی و یگانگی خداوندگار مدبّر جهانیان است:

قُل إنَّ صَلوتی ونُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی للَّه‌رَبِّ العالمینَ. لا شَرِیک لَه وَبِذلک أُمِرتُ وأنا أوَّلُ الْمُسلِمِین (۱)

«بگو نماز و پرستش و عبادت و مراسم بندگی و زندگانی و مرگ من از

۱- ۱- انعام: ۱۶۳.

ص: ۲۱

آن خدایی است که خداوندگار مدیر و مدبر جهان هستی است، برای او شریک و همتایی نیست و بدان مأمور گشتم و من نخستین کسی می‌باشم که در برابر اوامر تکوینی و تشریعی خداوند سر تسلیم و طاعت فرو می‌آورند.»

وقتی حجاج و آهنگیان کعبه و حرم امن الهی مُحرم می‌شوند شماری از کارهای مباح بر آنان حرام می‌گردد. آنها با احرام و لبیک گفتن، خود را موظف می‌سازند خویشتن را از حریم چنان محرماتی دور نگاه دارند تا بتوانند به دنبال پاسخ مثبت خود به حضرت باری تعالی، تأیید این پاسخ را دریافت کنند و در مقام اندیشه درباره ندای قیامت برآیند که این ندا قریباً به گوش آنها خواهد رسید که آوای نیکبختی و به روزی یا نگونبختی و سیه‌روزی است، مبادا پاسخ آنها به ندایی دیگر که منفی است- بر اثر غفلت- بارور گردد.

«و آنگه که لبیک گوید به جواب ندای حق تا از ندای قیامت براندیشد که فردا به گوش وی خواهد رسید و نداند که آن ندای سعادت خواهد بود یا ندای شقاوت. علی بن الحسین علیهما السلام در وقت احرام، او را دیدند زرد روی و مضطرب و هیچ سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسد مهترِ دین را که به وقت احرام لبیک نمی‌گوید؟ گفت: ترسم اگر گویم لبیک، جواب دهند «لا لَبَّیک وَلا سَعدَیک» و آن که گفت: شنیده‌ام که هرکه حج از مالِ شبهت کند او را گویند: «لا لَبَّیک وَلا سَعدَیک حتّی تردّ ما فی یَدَیک»؛ «نه آری، مگر آنگاه که آنچه را در اختیار خود گرفته‌ای، برگردانی» (۱)

۱- ۱- کشف‌الأسرار. حدیثی بدین مضمون را در «بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶» ببینید.

ص: ۲۲

چرا اینهمه کارهـای مباح از قبیل: شـکار، عمل زناشویی با همسـر و تلـذّذ و تمتع شـهوانی، اجرای صـیغه عقـد نکاح، اسـتعمال عطر، پوشیدنِ پوشاک دوخته، آرایش با سرمه و تزیین، نگاه در آینه، جدال و جز آنها که اگر محرم نمی‌بود بسیاری از آنها برای او روا و مباح بوده است حرام می گردد؟

اسـرار و حکمتهـای فراوانی برای اینگـونه تحریمهـا وجـود دارد کـه مـا بـه عنـوان نمـونه حکمتِ برخی از آنهـا را در اینجـا گزارش می کنیم:

برای ایجاد روح همزیستی مسالمت‌آمیز با کلّ پدیـده‌های هستی، ستیز و جدال (با قیودی که در فقه مقرر است) درخور حال و مقام فردی که مُحرم می‌باشـد نیست. اساساً بایـد محرم از ستیز و کینه و حسـد و برتری‌جویی و انحصارطلبی و سایر رذائل اخلاقی دسـت نهد، و حتی سـخنی بیهوده بر زبان نراند، و دل را از هرگونه عداوت، و دشمنی و فکر و اندیشه را از هر نوع تجاوز به حریم دیگران پـاکیزه سازد و روحیه‌ای توأم با سِلْم و مـدارات و رفق و نرمش درخور به هم رسانَـد و محبت و دوستی را به هم‌نوعان و نیز به تمام پدیـده هستی تعمیم بخشد، جانوری را نیازارد و به حریم گیاهان و رسـتنیها تجاوز نکند تا آنجا که به پدیده‌های فاقد حیات حیوانی و نباتی آزار نرساند و حرمت آنها را نگاه دارد و سـنگ و خاک حرم را به بیرون حرم جا به جا نسازد و باید در خویشتن، جهانی از صلح و صفا و محبت به همه پدیده‌های هستی به هم رسانَد.

و مادامی که محرم است صید و شکار بر او حرام است:

یا أیّها الّذین آمنوا لا تقتلوا الصّید وأنتم حُرُم ... (۱)

۱- ۱- مائده: ۹۵.

ص: ۲۳

«ای مؤمنان! حیوانات شکاری را، در حالی که محرم هستید نکشید.»

و یا آن که فرمود:

... و حُرِّم علیکم صید البرّ ما دمتُم حُرُماً ... (۱)

«و شکار دشت و بیابان تا گاهی که محرم هستید بر شما تحریم شده است.»

حرمت و قداست قطعاتی از زمان و مکان:

محرم احساس می‌کند فرصتهای خاصی از زمان و قطعه‌های ویژه‌ای از مکان دارای نوعی قداست و حرمت و احترام است که باید آن را به تمام فرصتهای زمان و همه مکانها تعمیم دهد؛ و باید همه مردم در همه‌جا عواطف و محبت انسانی را در تمام اوقات به کار گیرند تا جهانی آکنده از صلح و صفا و مسالمت را تحقق بخشند.

چند ماه در قرآن کریم دارای حرمت ویژه‌ای است؛ از آنجهت که جنگ و کشتار در آن ماهها حرام می‌باشد:

یسألونک عن الشّهر الحرام قتالٍ فیه ... (۲)

« [ای پیامبر]، مردم راجع به ماه حرام از تو می‌پرسند، ماهی که جنگ و کشتار در آن حرام است.»

این چند ماه یعنی رجب، ذوالقعده، ذوالحجه، و محرم‌الحرام که فرصت قابل توجهی از زمان سال را در اختیار خود دارد، از این نظر دارای

۱- ۱- مائده: ۹۶.

۲- ۲- بقره: ۲۱۷.

ص: ۲۴

حرمت و قداست است. این فرصتهای حرام و یا محترم که قرآن کریم به شمار آنها اشاره کرده، دارای سابقه‌ای دیرینه و دور و درازی است، و به روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده می‌پیوندد:

إنّ عدّةَ الشّهور عند اللَّه اثنی عشر شهراً فی کتاب اللَّه یوم خلق السّموات والأرض منها أربعهٔ حرم ... (۱)

«شمار ماهها نزد خداوند- از روزی که آسمانها و زمین را آفریده- در کتاب خدا دوازده ماه است. از این شمار، چهار ماه، حرام می‌باشد ...»

این چهار ماه که بدانها اشاره کردیم مقدس و آبرومند هستند و عربها در محدوده چنین فرصتی طولانی، از جنگ و خونریزی و کشتار و سایر ستمها و خیانتها دست می‌نهادند.

شمار ماهها هرچند به دوازده رقم می‌رسد؛ اما چون خدا می‌دانست مردم در اهتمام به قرب او و التزام به آن پایدار نیستند، پاره‌ای از ماهها را بر ماههایی دیگر برتری بخشید تا روزشمار، در این ماهها به طاعات بیشتری روی آورند؛ اما بندگان ویژه خداوند، همه ماهها برای آنها شعبان و رمضان، و همه ایام برای آنها جمعه، و همه جایها و سرزمینها برای آنان مساجد است.

و در اشاره به این نکته است که شاعری می گفت:

یا ربّ إنّ جهادی غیرُ منقطعٍ فکُلُّ أرضِکَ لی تُغْرٌ وطرسوسُ

«گفته‌اند حکمت در آن که ربّ العزّه، روزگار را بر دوازده ماه نهاد، آن است تا بر عددِ حروفِ توحید بُوَد؛ وهی: «لا اله إلّااللَّه». تحقیق آن،

۱- ۱- توبه: ۳۶.

ص: ۲۵

خبر را که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «بالتّوحید قامت السّموات والأرض». دور فلک در آسمان، و گردش روزگار، و سال و ماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبانِ موحدان روان است. این دوازده ماه بر نَسَقِ خویش و بر هیئت خویش گردان است.

هر حرفی پاسبان ماهی ساخته، و ثبات این در میان آن بسته. آن روز که قضیه الهی و حکم ازلی در رسد و خواهد که بند آسمان و زمین برگشاید و زمین خاکی برافشاند و روزگارِ نام رد کرده به‌سرآید نخست توحید از میان خلق برود تا نه توحید مانَد و نه موحّد، نه قرآن میان خلق و نه مؤمن. این است که مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: «لا تقوم السّاعهٔ حتّی لا یقال: اللَّه، اللَّه». (۱)

شاعری این ماههای دوازده‌گانه را در دو بیت زیر یاد کرده است:

چون محرم بگذرد آید به نزد تو صفر پس ربیعین و جمادین و رجب آید به بر

باز شعبان است ماهِ صوم و عید و ذی‌القَعَد بعد از آن ذی‌الحجه، نام ماهها آید به سر

ماه محرّم را «محرّم» نامند، چون جنگ و کشتار را در این ماه حرام می‌دانستند، حتی اگر فردی بر قاتل پدر خویش دست می‌یافت با او هم‌سخن نمی‌شد و متعرض او نمی‌گشت.

و ماه رجب از آن رو به «رجب» نامبردار شد، که عربها این ماه را بزرگ می‌داشتند و طی آن از جنگ و خونریزی دست می‌نهادند و «رجبته ترجیباً» به معنای تعظیم وبزرگداشت می‌باشد. و ماه رجب را به «مُضَر»

۱- ۱- کشف‌الأسرار، ج ۴، ص ۱۳۳، ۱۳۴.

ص: ۲۶

اضافه می کردند و می گفتند: «رجب مُضَر»؛ چراکه قبیله مضر بیش از سایر عربها به این ماه حرمت می گذاشتند.

و ذوالقعده به خاطر فراوانی روزیهایی که در این ماه فراهم می‌آمد، مردم از کار و کوشش دست می‌کشیدند و چون بازنشستگان به قصور و دست نهادن از فعالیت روی می‌آورد و یا آن که نشست و قصور را بر قتال و نبرد ترجیح می‌دادند بدان «ذوالقعده» می گفتند.

در کتاب «شرح التقویم» آمده است: «إنّما سُمّی هذا الشّهر: [ذوالقعده بهذا الاسم؛ لأنّه زمان یحصل فیه قعود مکّهٔ»

اما ذوالحجه، از خود عنوانِ آن پیدا است؛ چراکه به خاطر حج گزاردن مردم در این ماه، بدین نام اختصاص یافت. ظاهراً این ماههای دوازده گانه برحسبِ فصول سال ترتیب می‌یافت، دلیل آن مطلبی است که در کتاب «عقد الدّرر واللآلی فی فضائل الأیام والشهور واللیالی» آمده است بدین شرح:

تکلّم بعض أهل العلم علی معانی أسماء الشّهور، فقال:

کانت العرب اذا رأوا السّادات ترکوا العادات وحرّموا الغارات، قالوا: «المحرّم».

واذا مرضت أبدانهم وضعفت أرکانهم واصفرّت ألوانهم، قالوا: «صفر».

واذا نبتت الرّیاحین واخضرّت البساتین، قالوا: «ربیعین».

واذا قلّت الّثمار وبرد الهواء وانجمد الماء، قالوا:

«جمادیّیْن».

واذا ماجت البحار وجرت الأنهار ورجبت الأشجار، قالوا:

«رجب».

ص: ۲۷

واذا تشعّبت القبائل وانقطعت الوسائل، قالوا: «شعبان».

واذا حرّ الفضاء ورمضت الرّمضاء، قالوا: «رمضان».

واذا ارتفع التّراب وكثر الذّباب وشالت الإبل الأذناب، قالوا: «شوّال».

واذا رأوا التّجار قعدوا من الأسفار والمماليك والأحرار، قالوا: «ذوالقعدة».

واذا قصدوا الحجّ من كلّ فجّ ووجّ وكثر العجّ والثّجّ، قالوا:

«ذوالحجّة».

«پاره‌ای از علما درباره معانی و مفاهیم نامهای ماهها سخن به میان آورده، گفته‌اند:

وقتی عربها بزرگان را دیدار می‌کردند، و آنان را می‌دیدند، از عاداتِ خود دست می‌نهادند و غارت‌ها را تحریم می‌کردند، چنین ماهی را «محرم» می‌گفتند.

و آنگاه که بیماری میان آنها رو به گسترش می‌نهاد، و ارکان وجودشان سست می‌شد، و رنگ آنان زرد می‌گشت؛ نام «صفر» را برای این ماه گزین کردند.

وقتی گلها و ریاحین، روییدن آغاز می‌کرد، و بوستانها سبز و خرم می‌گشت بدانها «ربیعین» (دو ربیع) یعنی دو بهار می‌گفتند [که همان «ربیع الأوّل» و «ربیع الثانی» است .

وزمانی که بر ومیوه‌ها کاستی‌می‌گرفت، و هوا رو به سردی می‌گذارد، و آبها منجمد می‌شد «جمادیین» [یعنی جمادی الأولی» و «جمادی الآخره» اش می‌نامیدند.

و به گاهی که دریاها موّاج می‌شد، و رودها به جریان می‌افتاد، و درختان رشد ونمو می‌کردند و بزرگ و گُشْن می‌گشتند، آن را «رجب»

ص: ۲۸

نام نهادنـد. [از رسول خدا صـلی الله علیه و آله روایت شده: رجب، جویی‌است در بهشت، شـیرین و از برف سـفیدتر، هر که در این ماه روزه دارد از آن جویش آب دهند، از این سبب ماه مذکور را «رجب» نام کردند]

و ایامی که قبائل از هم می‌پراکندند و وسائل و وسائط ارتباط از هم می‌گسست، آن ایام را به ماه «شعبان» موسوم می‌داشتند.

و ایّامی که هوا گرم می‌شد، و ریگزارها و سنگستانها داغ می‌گشت، و کف پاها را می‌سوزاند، نام و عنوان «رمضان» را بر آن نهادند [معنـای «رمض» سوختن است. و چون ماه صـیام، گناهان را می‌سوزانـد؛ از این رو به این اسم، مسـمی گشت ... و شایـد که به وقت وضعِ این اسم، مـاه صـیام در شـدّت گرمـا بوده است. رمضـان را معنـای سـنگِ گرم نیز می‌باشـد، و از سـنگ گرم، پـای رونـدگان می‌سوزد].

و زمـانی که گرد و غبـار در فضـا خیزش گرفته و هـوا غبـارآلود می‌گشت، و مگسـان رو به ازدیـاد و فزونی می‌گذاشـتند، و شـتران دُمهای خود را بالا گرفته و برمی‌افراشتند، بدان «شوال» می‌گفتند. [در غیاث اللغات آمده:

وجه تسـمیه، آن که در این ماه عرب سـیر و شـکار می‌کردنـد و از خانه‌های خود بیرون می‌رفتنـد. مشـتق از شول که مصدر است به معنای برداشته شدی!]

و وقتی بازار تجارت را پررونق می‌دیدند، و از سفرها و برده‌ها و افراد آزاد باز می‌نشستند، لذا «ذوالقعده» اش نامیدند. (۱)

و وقتی از هر شکاف و درّه و وادی آهنگ حج کنند و صدای تلبیه و خون قربانی رو به فزونی نهد، آن را «ذوالحجه» نامیدند.

درباره «ذوالقعده» و «ذوالحجه»، فتح قاف و حاء و نیز کسر آندو را

۱- ۱- بنگرید به: روح البیان، مطبعه «دَرِ سعادت»، ج ۳، ص ۴۲۲؛ غیاث اللغات، ص ۴۰۲ و ۴۱۲ و ۵۲۴؛ فرهنگ عمید، ص ۱۰۵۷.

ص: ۲۹

تجویز کرده‌انـد؛ لیکن آنگونه که مشـهور و رایـج می‌باشـد، «ذوالقعده» را به فتح قاف، و «ذوالحجه» را به کسـر حاء می‌خوانند. (۱) [هرچند در این سخن جای تأمل وجود دارد].

از این شـمارِ ماهها، چهـار ماه در قرآن کریم با تعبیر «حُرُم»؛ یعنی برخوردار از حرمت یاد شـده است: «منها أربعـهٔ حُرُم» که یکی از آنها فرد و تنها است که آن را «رجب» یا «رجب الفرد الأصب» می‌نامند؛ در مجموعِ این ماهها، قتال و کشتار حرام می‌باشد.

اگرچه اجزاء و ابعاض زمان، هماننـد یکدیگرنـد؛ لیکن خداونـد متعال پاره‌ای از امورِ همانند را از رهگذر اعطای حرمت و قداستِ فزونتری به آنهـا، از اختصاص و ویژگی برخوردار ساخته که امور دیگر دارای چنان ویژگی نیسـتند؛ چنانکه به روز جمعه و عرفه از نظر حرمت، امتیـازی اعطـا فرموده است که چنـان امتیـازی را نمی‌توان در سـایر ایام جسـتجو کرد. و بـدینسان ماه مبارك رمضان به خـاطر این که دارای حرمت فراوانی است آن را از سـایر ماههـا ممتـاز و دارای برجسـتگی خاصـی معرفی نموده که ماههای دیگر را چنان حرمتی نیست؛ چنانکه پاره‌هایی از ساعاتِ شـبانه‌روز را برخوردار از امتیازاتی شـناسانده که باید در چنین ساعاتی نماز را اقامه کرد و اقامه نماز در این بخشها از ساعاتِ شبانه‌روز، واجب و الزامی و یا مستحب است.

به همین ترتیب امکنه و جایهـایی را بر سـایر مکانهـا و سـرزمینها برتری داده و فضـائلی را برای آنهـا مقرر فرموده است، ماننـد «حرم مکه» و «مسجدالحرام» که بر سایر جایها و بلدان و سرزمینها فضیلت داشته و از

۱- ۱- روح البیان، ج ۳، ص ۴۲۲.

ص: ۳۰

مزایای خاصی برخوردار است.

بنابر این امتیاز دادن به پاره‌ای از ماهها به لحاظ برخورداری آنها از حرمتی فزونتر، از آن رو است که خداوند متعال هتک حرمت را در چنین ماههایی سخت‌تر و ناخوش‌آیندتر از هتک حرمت در سایر ماهها مقرر فرموده که سیّئات و گناهان در این ماهها کیفرهای سخت‌تری را در پی داشته، و حسنات در آنها پاداشهایی مضاعف و دوچندان را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

فضیلت و برتری برخی از ماهها و روزها و اوقات و ساعات به سانِ برتری شماری از رسولان خدا و گروهی از امتها بر سایرین می‌باشد.

نفوس مردم و دلهای آنها به درک و حرمت نهادن چنان اوقاتی شائق بوده و سعی بر آن دارند که از طریق عبادت و دعا، این برهه‌ها از زمان را احیا کرده و مالّا رغبت و تمایلی را برای تمتع و برخورداری از فضائل چنان لحظات گرانبها را در خود احساس می‌نمایند.

اما چند برابر شدن حسنات در پاره‌ای از اوقات را باید از مواهب لدنّی و مزایا و اختصاصات ربانی دانست. در کتاب «الأسرار المحمدیهٔ» آمده است:

«وقتی خداوند متعال می‌خواهد با بنده خود از درِ دوستی و محبت درآید، او را در اوقات و فرصتهای پرفضیلت و گرانبها با برترین و والاترین اعمال شایسته سرگرم می‌سازد؛ ولی آنگاه که می‌خواهد او را مشمولِ خشم خود قرار دهد، اهتمام او را پریشان ساخته و او را در سوی اعمال بد سوق می‌دهد؛ و از رهگذر محروم گشتن او از برکاتِ فرصت زندگانی و حرمت ننهادن به چنان لحظات مغتنم، بر مراتب کیفر او در دنیا می‌افزاید. و مراتب خشمِ او نسبت به وی فزونی می‌یابد.»

ص: ۳۱

بنابر این آن که آهنگِ دریافت مهر الهی را در سر می‌پرورانـد بایـد تمام وُسع و توانِ خویش را به کار گیرد تا از اوقات با فضـیلت در غفلت و بی‌خبری به‌سر نبرد؛ چراکه چنـان اوقـات شـریفی موسم خیرات و مظانّ تجارت‌ها و سوداگریهایی است که ربـح و سود فراوانی را برای او در دنیـا و آخرت به ارمغـان می‌آورد. تـاجر و سوداگری که از موسم و وقتِ منـاسب تجارت غافل بمانـد، سودی درخورِ توجه نصـیب او نمی‌گردد. و نیز آن که اوقـات و فرصـتهای پرفضـیلت را به دست غفلت و فراموشـی می‌سپارد از پیروزی و کامیـابی و فلاـح و نجـاح محروم می‌مانـد و بایـد تن آسـایی و سـستی را در چنین ساعات پربرکتی به چستی و چالاکی سپرد که در ضرب‌المثل آمده است:

«زادِ رهروان چستی است و چالاکی»

علمـای اسـلام در لابلاـی سـخنان خود از فضایل اوقات و فرصـتهای زنـدگی گزارشـهایی یاد کرده‌انـد و در مورد ماههایی که باید لحظات و ساعاتِ آنها را مغتنم برشمرد، نکته‌هایی را خاطرنشان شده‌اند؛ از آنجمله گفته‌اند:

- مـاه رمضـان ماهی است مبارك و فرخنـده که بر همه ماهها برتری دارد؛ زیرا خداونـد متعال قرآن کریم را در این ماه فروفرسـتاد؛ چنانکه خود فرمود: شـهر رمضان الـذی انزل فیه القرآن؛ چنانکه در دعای ماهِ مبارك رمضان می‌خوانیم که شب قـدر را خداوند در همین ماه مقرر فرمود و آن را از رهگذر مزایایی که در آن وجود دارد از تعظیم و تکریم خویش برخوردار ساخته است:

«... وهذا شهرٌ عظَّمتَهُ وكرّمْتَهُ وشرّفْتَهُ وفضّلْتَهُ على الشُّهور ...

وجعلت فيه ليلة القدر، وجعلتها خيراً من ألف شهر ...»

ص: ۳۲

«و این مـاهی است که مقامش را بزرگ داشتی و آبرومنـدش ساختی، و آن را شـرف نهاده و بر همه ماهها برترش داشتی ... و شـبِ قدر را در آن مقرر فرمودی، و آن را بهتر از هزار ماه [از نظر شرف و فضیلت خاطرنشان شدی.»

- آنگاه ماه ربیع‌الاول دارای فضـیلتی درخورِ توجه می‌باشد؛ چراکه در این ماه آخرین پیام‌آور رسالت آسـمانی متولد شد. و زادروزِ چنین وجود مقدسـی را بایـد در این ماهِ فرخنده جسـتجو کرد. و حتی چنین ربیع و بهاران را با «المولود» می‌پیوندند: «ربیع المولود» و بوسـتان بشـریت با نورسـتن چنان گلی- که مشامِ روحِ آدمیان با بعثتش معطر گشت- شاداب و با طراوت شد، و به هنگام طلوع فجر روز هفدهم همین ماه خورشید وجود مبارک رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله طلوع و نورافشانی خود را آغاز کرد. و نیز در چنین روزی صادقِ آل محمد علیه السـلام و پرچمدارِ تشـیع و حامل لوای تعالیم آسمانی و ششمین اختر ولایت و ناشر پیامهای نبوی بر عرصه هستی گام نهاد.

- از آن پس نبایـد فضـیلت و ارزش والای ماه رجب را فراموش کرد که در میان ماههای دوازده‌گانه، تنها و بدون ائتلاف با ماههای دیگر از حرمت و قداست برخوردار می‌باشد و به «رجب الفرد الاصب» نامبردار است. در این ماه قتالِ با کافران حرام است و ماه خدا است، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«ماه رجب، ماه بزرگ خدا است، و هیچ ماهی در حرمت و فضـیلت به پایه آن نمی‌رسد ... و قتال با کافران در این ماه حرام است، و رجب ماه خدا است، و شـعبان ماه من، و ماه رمضان ماه امت من است، و اگر کسی در ماه رجب حتی یکروز روزه بدارد، خدا را از خود خشنود ساخته وخشم

ص: ۳۳

الهی از او دور می گردد.»

امام صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود:

«ماه رجب، ماه استغفار امت من است، در این ماه از خداوند، فراوان طلب آمرزش کنید ... و رجب را «اصبّ» می گویند؛ زیرا رحمت خداوند در این ماه بر امت من بسیار و فراوان فرومی‌ریزد؛ بنابر این فراوان و مکرر بگویید: «أستغفر اللّٰه وأسأله التوبة».

روز سیزدهم رجب نخستین روز «ایام البیض» است که تا روز پانزدهم ادامه دارد و چون ماه از آغاز تا پایان این ایام به درستی می‌درخشد به آن «ایام البیض» می گویند. (۱) ولادت با سعادت امیر مؤمنان علی علیه السلام در همین روز روی داده است آنهم در درون کعبه! خوشا به حال کسانی که در چنین ایام پربرکتی در کنار کعبه یعنی زادگاهِ مولای متقیان علیه السلام به انجام مراسم عمره توفیق می‌یابند و در زادروز مولود کعبه بر گرد آن به نشانه ارج نهادن بر پایمردی علی علیه السلام به توحید، پروانه‌وار بر گرد شمع سمبل توحید طواف می کنند.

- آنگاه باید از فضیلت و ارزش گرانقدر ماه «ذوالحجه» یاد کرد؛ از آن رو که موسم حج است و از دهه اولِ آن در قرآن کریم به «أیّامٍ معلومات» تعبیر شده، و هر شبی از این ده شب از نظر فضیلت، معادل با شب قدر است.

در چنین فرصتی حساس مراسم حج به کمال خود می‌رسد، در زمانی بس عزیز و مکانی سرشار از شکوه و عظمت الهی، حاجیان مراسم

۱- ۱- سفینةالبحار، ج ۱، ص ۱۱۶.

ص: ۳۴

حج را آغاز کرده و بدان ادامه می‌دهند و پس از آن که برای مَحْرم شدن با حریم الهی مُحْرم شدند، به سوی مکه و مسجدالحرام روی می‌نهند تا بر گرد خانه خدا طواف کنند.

«طواف» یا «طلیعه مراسم عمره تمتع»

وقتی مُحرم به سرزمین امن الهی درمی‌آید؛ نخستین وظیفه‌ای را که باید ایفا کند، هفت بار طواف بر گرد کعبه است. اما برای این که این تکلیف را برگزار نماید، سزا و مستحب است از «باب بنی‌شیبه» بر مسجدالحرام وارد شود، (۱) تا بتِ «هُبَل» را که در این رهگذر مدفون است پایمال کند، و با اوّلین گام خویش در ورود به مسجد و پرستشگاهِ خدای یگانه، شرک‌ستیزی خود را قبل از طواف آغاز نماید. و با چنین عملی سمبلیک و رمزگونه، جز خدای یگانه، همه معبودان دگر را لگدکوب سازد و برائت خود را از شرک و مشرکین اعلام نماید؛ و با طرد ایده شرک، آنگاه در خود استعداد و آمادگی برای طواف بر پیرامون خانه‌ای فراهم آوَرَد که مظهر یگانه‌پرستی است.

نیای نخستین بشر؛ یعنی حضرت آدم علیه السلام که فرشتگان توحیدپیشه و درازپیشینه در یگانه‌پرستی، به خضوع و سجود در پیشگاهش مأمور گشته بودند- پی و اساسِ این خانه را نهاد و برای اوّلین بار بر گرد همین خانه با راهنمایی فرشتگان به طواف پرداخت و همین فرشتگان به آدم خاطرنشان شدند که ما هزار سال پیش از تو مراسم حج را به جای می‌آوردیم و چون پیشاهنگانی بر گرد این خانه، آدم را به طواف آن

۱- ۱- الروضة البهیه، ج ۲، ص ۲۵۳.

ص: ۳۵

رهنمون شدند.

بنابر این فرشتگان قرنها- که با تعبیر «هزار سال»، سابقه طواف آنها در روایات گوشزد شده و ظاهراً نباید این تعبیر را در مرز و ظرف چنان شماری گرفتارِ تنگنا ساخت؛ و بلکه نمایانگر سابقه‌ای بس دیرینه‌تر از هزار سال. تا درازای آغاز آفرینش هستی تا زمان خلقت آدم را در خود می‌گنجاند- پیرامون این نقطه از کره خاکی و قلب تپنده توحید به طواف خود آغاز کرده و بدان تداوم بخشیدند؛ چون این نقطه همانگونه که در احادیث متعددی آمده، محاذی با عرش الهی و مطاف فرشتگان در عالم ملکوت است.

مُحْرِم که در برابر نقطه‌ای محاذی عرش خدا، پایگاهی را احساس می‌کند، اگر چنان محوری را درست باز یابد و مبدأ این گردش و چرخش را درست شناسایی کند که از چه جایگاهی بدینسان بر زاویه‌ای از این خانه خودنمایی می‌کند، بارقه‌ای در دل او به هم می‌رسد که گامهای او را به مبدأ این طواف و گردش، به تحرک وامی‌دارد و می‌فهمد که در چنین ایستگاهی است که باید همه توان بدنی و روحی خود را به کار اندازد و همه وجود خویش را برای گردش در پیرامون حریم الهی به پویایی و تحرک از همین نقطه وادارَدْ: از حجرالاسود که هرگز در طول تاریخ بنای کعبه، به شرک نیالوده و مورد پرستش قرار نگرفته است.

حاجی به کوی یار می‌رسد و با آغاز کردن گردش خود پیرامون خانه خدا، از محلی که حجرالاسود در آن نصب شده است و ماجرای نصب آن نمایانگر حلّ اختلافات و درگیری مردمی بی‌فرهنگ و فاقد نظام و سازمان است باید با این نشانه همبستگی‌آفرین و اختلاف‌سوز با برادران و خواهران دیگری که فرهنگ و تعالیم اسلامی میان آنها وحدت برقرار

ص: ۳۶

ساخته همبستگی خود را استوارتر نموده و ریشه همه اختلافها را از بن برکنند.

ماجرا این بود که در مکّه سیلی به راه افتاد و کعبه را ویران ساخت.

مردم مکه را، که از دیرباز بدان حرمت و ارج می‌نهادند، بر آن داشت آن را بازسازی کنند. وقتی می‌خواستند کعبه را دوباره بر سر پا سازند مصالح ساختمانی آن را از چوب و تخته‌های کشتی‌ای تدارك دیدند که در ساحل دریا افکنده شده بود. این کشتی را پادشاه روم از قلزم مصر در سوی حبشه گسیل داشت تا در آن دیار کلیسایی را برپا سازند. مردم مکه کشتی یاد شده را خریداری کردند و برای بازسازی کعبه از مصالح آن بهره جُستند.

وقتی تا محل نصب حجرالاسود، بنای کعبه را بالا بردند، میان آنها بر سر نصب آن اختلاف پدید آمد که چه کسی یا کسانی باید عهده‌دار نصب آن گردند. سرانجام چنین به توافق رسیدند: نخستین کسی که از «باب بنی‌شیبه» وارد شود، او را به عنوان حَکَم و داور در رفع این اختلاف برگزینند. اولین کسی که از این در بر مسجدالحرام درآمد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و چون آن حضرت به صداقت و امانت و مبرای از هرگونه زشتیها و بدخواهی‌ها نامور بود، و وی را «محمد امین» می‌خواندند، بر داوری آن حضرت- در جهت حلّ این اختلاف و درگیری- به توافق رسیدند و پیشنهادی را که آن حضرت ارائه فرمودند پذیرا شدند، حضرت هوشمندانه طرحی ریخت که رضای همه افراد را تأمین می‌کرد: ردای خود را بر روی زمین گستراند که گویند عبای «طارونی» بود؛ حجرالأسود را از جا برداشت و در میان این ردا یا عبا نهاد و چهار تن از قریش را- که سران آنها به شمار می‌رفتند؛ «عتبهٔ بن ربیعهٔ بن عبد شمس بن عبد مناف»، «أبو زَمَعه: اسود بن عبدالمطلب بن عبدالعزی بن قصی»، ابوأمیّه: حذیفهٔ

ص: ۳۷

ابن مغیرهٔ بن عبداللّه بن عمرو بن مخزوم» و «قیس بن عدیّ سَهمی»- انتخاب فرموده و گفت: هریک از این چهار نفر گوشه‌ای از ردا را برگرفته و بدین طریق حجرالاسود را از روی زمین برفرازند و آن را به محل نصب آن، جا به جا کنند و خودِ آن حضرت حجرالأسود را از میان آن برداشت و در جایی که هم‌اکنون قرار دارد نصب کرد.

این کار نخستین داوری اندیشمندانه و کاری آمیخته به فضیلت بود که تا آن زمان میان این مردم جلب نظر می‌کرد. یکی از همین ناظران- که قرشی بود- از این که قرشیان در مقابل داوری فردی که از آنها کم‌سالتر به نظر می‌رسید تسلیم شدند و به پیشنهاد او گردن نهادند، به شگفت درآمده و اظهار داشت: «من در شگفتم از این مردم، مردمی که از شرافت و عزّت و سروری برخوردارند و پیر و سالخورده و کلان‌اند کسی را که از همه آنها کم سن و سالتر و از تمام آنها تهی‌دست‌تر است، به عنوان حَکَم و داور و سرور خود گزین کردند؛ سوگند به «لات و عزّی که او در آینده بر شما تفوق یافته و شما را تحت ریاست خود گرفته و بهره و نصیب‌ها را میان شما توزیع می‌کند و از این پس حیثیت و اعتباری شگرف در انتظار او خواهد بود. (۱)

این رویداد تاریخی- علاوه بر آن که می‌توان در لابلای آن نکاتِ ظریفی را جستجو کرد- آثار خوش‌آیندی را به ارمغان آورد و رمز و سمبلی برای حقایقی بود که باید برای همیشه و جاودانه رهنمودی سازنده باشد. قبل از آن که حجرالاسود با تدبیر هوشمندانه آن حضرت در جای خود نصب شود، اختلاف و نزاع قریش نزدیک بود به درگیریِ شدید و

۱- ۱- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۲۷، ۶۲۸.

ص: ۳۸

جنگی خونین منجر گردد؛ اما کارآیی آن حضرت در داوری و فرزانگی او در اندیشه از این فاجعه پیش گیری کرده و همه گروهها را در این افتخار سهیم ساخت، بدون این که کمترین تفرقه و اختلافی را برانگیزد و یا باعث گردد گروه خاصی در نصب حجرالأسود ویژگی یافته و موجب تفاخر و مباهات قومی بر قومی دیگر گردد.

نصب حجرالأسود آنهم بدینسان- که باید آن را بازدهِ عنایت الهی برشمرد و اتحاد و همبستگی این اقوام را به ارمغان آورد- اشارتی است به این نکته که باید کعبه با حجرالاسودش الهام‌بخشِ وحدت و همبستگی و انسجام کسانی باشد که در سوی آن و رویاروی با آن به نماز و نیایش می‌پردازند و همه مسلمانان در برابر این نمودارِ وحدت‌آفرین، اختلافات را از میان برداشته و با یکدیگر برادرانه متحد گردند و ربّ و خداوندگار یگانه‌ای را که چنین کانون توحیدی را بنیاد نهاده پرستش نموده و به کلمه توحید و حبل الهی- که میان آنها پیوند استواری برقرار می‌سازد- چنگ آورند و از هرگونه تفرقه و گسستن از یکدیگر سخت بپرهیزند.

طائفان بیت الهی و پروانه‌های در گردش پیرامون مشعل فروزان کعبه، بر مسجدی درمی‌آیند که کعبه و رمز وحدت را در میان دارد. آنان می‌باید طواف و گردش خود را از همان نقطه‌ای آغاز کنند که در آن نقطه خداپرستان از دیرباز، و حتی مشرکین قبل از طلوع خورشید اسلام، بر سر آن به توافق و اتحاد رسیده بودند.

فرشتگان و ملکوتیان با استلام حجرالأسود و بوسه‌زدن بر آن با نیایش زمینی و عالم ناسوتی، طلیعه طواف خود را افتتاح می‌کنند. و پس از ادای مراسم حج به آسمان برمی‌فرازند. اگر فرشته‌ای به سوی زمین از جانب خداوند گسیل شود و مأموریتی بدو واگذار گردد، همراه با آن،

ص: ۳۹

زیارت خانه خدا از جمله وظایفی است که به ایفای آن توفیق می‌یابد و هیچ فرشته در سوی زمین فرونمی‌آید مگر آن که چنین توفیقی نصیب او می گردد. (۱)

انبیا از آدم تا خاتم علیهما السلام شرافت حج و طواف کعبه نصیبشان شد:

– آدم ابوالبشر به راهنمایی جبرائیل آیین حج را فراگرفت و با هفت شوط طواف بر گرد کعبه چنین فضیلتی را درک کرد. (۲)

– شیث نبی علیه السلام بدینسان مراسم حج برگزار کرد (۳) و توانست به همان امری توفیق یابد که آدم ابوالبشر– از طایفه انسی و آدمیان و آفریدەهای ساکنان زمین– بدان کامیاب گردیده و از پی نخستین انسان موحد با این کانون توحید انس و آشنایی برقرار ساخت. شمار انبیایی را که توفیق حج و طواف نصیب آنها گشت تا هفتاد و پنج تن یاد کرده‌اند (۴) که در میان آنها قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام قوم حضرت هود علیه السلام را داستانی درخور دانستن است. آن حضرت قوم «عاد» را به پرستش خدای یگانه فرامی‌خواند؛ لیکن آنان به ندای هود پاسخ مثبت نمی‌دادند و به تکذیب او دلخوش بودند. خداوند مدت سه سال سرزمین آنان را از بارشِ باران محروم ساخت و آنان شماری از کسان خویش را رهسپار کعبه ساختند تا از خداوند بخواهند بر سرزمینشان باران بباراند. اینان طی چهل روز بر گرد کعبه به طواف می‌پرداختند و آیین حج را به جای می‌آوردند. (۵)

۱– ۱– اخبار مکه، ص ۳۱

۲– ۲– الوافی، ج ۸، ص ۱۳۰

۳– ۳– مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۹

۴– ۴– اخبار مکه، ص ۵۷

۵– ۵– تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲

ص: ۴۰

آنچه بیش از همه درباره کعبه و حج، اذهان را به خود مشغول و معطوف می‌سازد جریان مربوط به حضرت ابراهیم خلیل است که سرزمین فراموش شده مکه را آباد کرد، سرزمینی که نه حاصلخیز بود و نه کسی رغبت اقامت در آن را داشت و می‌باید این نقطه از کره زمین به خاطر وجود کعبه در آن، بلندآوازه گردد.

ابراهیم که از حیثیت والایی از نگاه یهود و نصاری و مسلمین برخوردار است و از آن رو که همه انبیای پس از او، از ذریّه و نسل و نژاد او هستند، به «ابوالأنبیا» نامبردار است. در راه دعوت مردم به خدای یکتا، کمترین دریغی در مجاهدت و فداکاری او دیده نمی‌شود و در طریق عقیده توحیدی و آرمان الهی آن‌چنان خطر می‌کرد که بارها در معرض مرگ قرار گرفت؛ ولی هرگز از پایمردی خود دست ننهاد.

ابراهیم در سرزمین «اور»- که میان دجله و فرات در قسمتِ هامون به طرف جنوب قرار دارد- پرورش یافت. و تاریخ، گویای آن است در زمانی که ابراهیم در عراق می‌زیست تمدن و فرهنگِ «بابِل» بر عراق حاکم بود. مردم بابِل بتهای متعددی را پرستش می‌کردند و هر شهری را ربّ و خداوندگاری بود، هرچند رسماً در برابر «اله اعظم» خاضع بودند و شمار «آلهه» و بتها نیز رو به قلّت و کاستی نهاده بود.

ابراهیم در این محیط- که تعدّد آلهه در آن جلب نظر می‌کرد و پیکره‌هایی برای آنها تراشیده و در پرستشگاهها نصب کرده بودند- می‌زیست، اما با فکر صائب خود احساس می‌کرد که خدا یکی است و آن قدرتی که بر هستی حاکم است یکتا و مُبرّی از همتا می‌باشد؛ لذا تصمیم گرفت مردم را از خرافه شرک برهاند و افکار و اندیشه‌های آلوده آنان را از هرگونه تصوراتِ غلط و به بیراهه افتاده بپیراید.

ص: ۴۱

خداوند متعال حضرت ابراهیم را با الهاماتِ هدایت‌آفرین، از رشد و ره‌یابی برخوردار ساخت و او را موظف کرد که جامعه محیط خود را هشدار داده، اذهان آنها را از هاله‌های تیره شرک بسترد:

ولقد آتینا ابراهیم رُشدَهُ من قبل وکنّا به عالمین. اذ قال لأبیه وقومه ما هذه التماثیل التی أنتم لها عاکفون (۱)

«به راستی (پیش از موسی و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله) نیروی بینشِ راه صحیح را به ابراهیم عطا کردیم و به لیاقت و صلاحیت او برای اعطای چنین نیرو و یا به شایستگیِ او برای احراز نبوت آگاه بودیم. ابراهیم وقتی دید که به پرستش بتها دلخوش‌اند به پدرخوانده و مردم محیطِ خود، در مقام سرزنش آنان، گفت: این مجسمه‌های دست‌سازِ شما، که به پرستش آنها دل بسته و بدانها روی آورده‌اید، چیست؟!»

ابراهیم لحظه‌ای از تحقیر ایده‌های شرک‌آلود جامعه خویش باز نایستاد و از تهدید پدرخوانده خود و نیز طاغوتیان کمترین هراسی به خود راه نداد. چون دید در برابر هشدارها و ارشادهای او وقعی نمی‌نهند به چاره‌اندیشی پرداخت و نقشه‌ای بس هوشمندانه را طراحی کرد تا از رهگذر آن، افکار آنها را به کار انداخته و سرانجام به بی‌ثمر بودن و عجز و ناتوانی معبودان خویش زبانِ دل به اعتراف گشایند. در صدد درهم کوبیدن بتها برآمد و این خود یک راه و رسم عملی برای شرک‌زدایی و ایجاد روحیه توحید در مردم بود تا بازیابند که بتها نه تنها سود و زیانی از ناحیه آنها عائد انسان نمی‌گردد؛ بلکه قادر نیستند از آسیبی که به آنها روی می‌آورد دفاع نمایند. پیدا است که برهان و دلیلِ عملی دارای کارآیی

۱- ۱- انبیا: ۵۱ و ۵۲.

ص: ۴۲

بیشتری از وعظ و ارشاد است. ابراهیم علیه السلام بتها را سرنگون کرد و آنها را درهم شکست. و با درهم کوفتن آنها عملًا استدلال کرد که پرستش بتها بس نادرست و به دور از عقل و خرد است. اگر این بتان شایسته احراز عنوان «آلهه» می‌بودند، از خویشتن حمایت می‌کردند و به کسی که نسبت به آنها سوء قصد! می‌کرد و با تبر با آنها نبرد! آغاز کرده بود، آسیب می‌رساندند.

هرچند که ابراهیم را به محاکمه گرفتند؛ اما با پاسخی که در عمل، آن را به کار گرفته و تبر را بر گردن بت بزرگ نهاده بود، در مقام پاسخ بازپرس گفت:

بَلْ فعلهُ کبیرهم هذا فاسألوهم إن کانوا ینطقون (۱)

«بتهای شما را این بت بزرگ درهم شکسته است! اگر باور نمی‌دارید از آنها بپرسید، به این شرط اگر بتوانند زبان به سخن بگشایند!»

این پاسخ ابراهیم آنان را متوجه اشتباه و کارهای نابخردانه آنها کرد و به خوبی احساس کردند راه نادرستی را در پرستش بتها می‌نوردند:

فرجعوا الی أنفسهم فقالوا إنّکم أنتم الظّالمون (۲)

«به خود آمدند و اندیشه راکدشان به کار افتاد؛ لذا گفتند: شما مسلماً در پرستش این بتها به خویشتن ستم می‌رانید.»

ابراهیم از خُردسالی اهل استدلال بوده و چنان بدان خو گرفته بود که همواره با فرزانگی و اندیشمندانه می‌زیست، و با دلیل و برهانی گویا با

۱- ۱- انبیا: ۶۲.

۲- ۲- انبیا: ۶۳.

ص: ۴۳

همه مردم سخن می‌گفت و به نمرود که تا حدّ الوهیت، باد در دماغش افتاده بود، چنان محاجّه نمود که بهت و حیرتِ حاضران محفل او را موجب گردید:

ألم تر إلی الّذی حاجّ إبراهیم فی ربّه أن آتاه اللَّه الملک اذ قال ابراهیم ربّی الّذی یُحیی و یمیت قال أنا أُحیی و أُمیت. قال ابراهیم فانّ اللَّه یأتی بالشّمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الّذی کفر، واللَّه لا یهدی القوم الظّالمین. (۱)

«آیا به آن کسی که خداوند مُلک و زمامداری را به او اعطا کرد- و طغیان روحی او موجب گشت که مدّعی الوهیت گردد- نمی‌نگری که درباره خدای یگانه با ابراهیم به محاجّه و ستیز متوسل شد تا حیثیت پوشالی خود را واقعی جلوه دهد. وقتی ابراهیم گفت ربّ و خداوندگار من قادر بر زنده کردن است و هم مرگ جانداران در ید قدرت او است.

نمرود گفت: من هم بر چنین کارهایی توانا هستم. [وقتی ابراهیم دید نمرود از حربه عوام‌فریبی سود می‌جوید و خود و اطرافیانش را با عملی نابخردانه بیش از پیش به غفلت و بی‌خبری از حقایق سوق می‌دهد، دلیلی را که حتی عوام و توده مردم عادی پذیرای آن هستند اقامه کرد و] فرمود: خداوند یکتا خورشید را از مشرق برمی‌آورد؛ تو آن را از مغرب برآور. نمرود که بر کفر و ادعای الوهیت خود پافشاری می‌کرد، در برابر این استدلال مبهوت و دچار سرگیجه شد؛ چراکه خداوند، مردمی را که دانسته و خواسته با اصرار بر کفر و شرک، با خویشتن ستم‌پیشه‌اند به راه نمی‌آورد.»

شرک‌ستیزی ابراهیم علیه السلام و اهتمام او در نشر روحیه توحیدی در میان

۱- ۱- بقره: ۲۵۸.

ص: ۴۴

جوامع معاصرش در جای‌جای قرآن کریم جلب نظر می‌کند و می‌بینیم هرگز کمترین تزلزلی در پایداری و پایمردی او در این مبارزت و مجاهدت دیده نمی‌شود و در درون قفصِ منجنیق که او را به فضا پرتاب می‌کردند تا قعر تل عظیمی از آتش که در میانش افکنده شد جان و زبانش گویای توحید و مبلّغ بی‌وقفه و با شهامت برای جایگزین شدن یکتاپرستی در بسیط گیتی بود.

سرانجام، ابراهیم علیه السلام می‌باید نقاطی را برای اشاعه توحید و یکتاپرستی پشت سر گذارَد تا به مکه درآید و کانون توحید جهانی را در این سرزمین بنیاد کند.

کوچیدن به مصر

ابراهیم علیه السلام مدّتی در «حرّان» اقامت گزید و با دختر عمه‌اش ساره ازدواج کرد، اما جز حضرت لوط علیه السلام و شماری اندک از مردم، به دعوت توحیدی او پاسخ مثبت ندادند. او به مهاجرت از این دیار مصمم گشت.

علت آن درگیری شدید و فرساینده‌ای بود که میان این اقلیت خداپرست پدید آمده بود، لذا از آنها روی گردان شد:

فآمن له لوط وقال انّی مهاجر الی ربّی انّه هو العزیز الحکیم (۱)

«لوط علیه السلام [و تنی چند] به ابراهیم در «حرّان» ایمان آوردند و گفت مسلّماً من به سوی خداوندگار کارسازم از این دیار می‌کوچم؛ چراکه او فرازمندِ شکست‌ناپذیر فرزانه است.»

۱- ۱- عنکبوت: ۲۶.

ص: ۴۵

خداوند چنین پایگاه روحی حضرت ابراهیم و همرزمان او را در پایمردیِ بر توحید و گریزِ ناگزیر او را می‌ستاید و به بیزاری و نفرت آنها از محیط عفن و شرک‌آلود «حرّان» ارج می‌نهد:

قد کانت لکم أُسوهْ حسنهْ فی ابراهیم والّذین معه اذ قالوا انّا بُراء منکم وممّا تعبدون من دون اللّه کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم البغضاء أبداً حتّی تؤمنوا باللّه وحده ... (۱)

«ابراهیم و کسانی که او را در توحید همیاری کردند، اسوه و سرمشقی شایسته پیروی و نیک‌مقتدایی بودند؛ چراکه به جامعه مردم (حران) اخطار کردند، محققاً ما از شما و معبودانی که در کنار خدای یگانه آنها را می‌پرستیدند، بیزار و گریزانیم، ما ناباوری و انکار خود را در برابر عقیده‌های خرافیِ شما اعلام می‌نماییم و برای همیشه میان ما و شما بغض و کینه و نفرت حکم فرما است مگر آنگاه که به خدای یگانه ایمان آورید.»

ابراهیم و همراهان به سرزمین شام روی نهادند. مدت کوتاهی در آن درنگ نمودند؛ اما قحطی و کمبود آذوقه و خشکسالی آنان را بر آن داشت که آنجا را ترک گفته و آهنگ مصر نمایند و سرانجام از مصر به فلسطین بازگشت. همسرش و نیز هاجر که خدمتکار همسرش بود، او را همراهی می‌کردند. ابراهیم علاقه داشت دارای فرزندی شود و «ساره» همسر ابراهیم چون سالمند و عقیم و سَتَرْوَن بود به ابراهیم پیشنهاد کرد با هاجر ازدواج کند تا خداوند فرزندی به او ارزانی دارد. ثمره این ازدواج تولد حضرت اسماعیل بود.

۱- ۱- ممتحنه: ۴.

ص: ۴۶

در سفر تکوین آمده است: «و اما اسماعیل، من گفتار و درخواست تو را درباره او شنیدم و من هم‌اکنون مقدم او را تبریک گفته و برکاتی از سوی خود نصیب او می‌سازم و فزونی را در نسل و نژاد او به هم می‌رسانم و ...

و او را به صورت امت بزرگی مقرر داشته و جمع فراوانی از تبار او را در دنیا فراهم می‌آورم.» (۱)

این مطلب را باید بشارتی به امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله برشمرد؛ زیرا آن حضرت و نیز عربِ حجاز از نسل و نژاد اسماعیل بودند. این وعده و نوید درباره ذریه و نسل اسماعیل به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امت او تحقق پذیرفت.

هجرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به مکه

پس از زادن اسماعیل، هاجر از این که فرزندی چون او را در کنار خود احساس می‌کرد، به خود می‌بالید و همین حادثه، حسرت و غیرت را در ساره برمی‌انگیخت، از این رو ابراهیم درخواست کرد که آن دو را از محیط زندگانی او دور نگاه دارد؛ چراکه حضور آنها در جایگاهی که زندگانی می‌کرد، برای ساره تحمل‌ناپذیر می‌نمود.

ابراهیم به درخواست ساره- برای هدفی که خدا می‌خواست- پاسخ مثبت داد. خداوند به ابراهیم وحی کرد هاجر و اسماعیل را با خود همراه ساخته و با آنها- در حالی که اسماعیل طفلی شیرخوار بود- به مکه رهسپار گردند. اراده خداوند راهنمای این سفر سرنوشت‌ساز بود؛ و سفر ادامه یافت تا آنجا که خداوند متعال به ابراهیم فرمان داد در سرزمینی به

۱- ۱- فصل ۷، آیه ۲۰.

ص: ۴۷

دور از آبادی، در پایگاهی که بیت‌اللّه‌الحرام بنا می‌شود درنگ کند و پایان سفر آنها و مقصدشان را در این نقطه اعلام کرد. ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در این سرزمین خشک و فاقد آب و گیاه فرود آورد، و آنان را تنها گذاشت و خود از راهی که آمده بود بازگشت.

هاجر از پی او آمد و گفت: کجا می‌روی و به امید یا برای چه کسی ما را در این وادی وحشتناک و سرزمین خشک وامی‌گذاری؟ چندبار هاجر برای برانگیختن عاطفه و احساس پدر و فرزندی و همسری، این سخن را تکرار کرد؛ ولی ابراهیم با بی‌تفاوتی راه بازگشت را ادامه می‌داد. هاجر گفت: آیا خداوند تو را به این کار فرمان داده است؟

ابراهیم پاسخ داد: آری. هاجر گفت: در این صورت خداوند ما را مورد بی‌اعتنایی و بی‌مهری خود قرار نمی‌دهد. آنگاه به جایی که اسماعیل را در آن گذارده بود مراجعت کرد.

اما ابراهیم علی‌رغم آن که به دستور خدا به چنین کاری دست یازید، قلبش پریشان بود و از فراق زن و فرزندش سخت افسرده بود؛ ولی اراده خداوند بر اراده او چیره گشت و خویشتن را تسلیم امر الهی احساس می‌کرد و راه بازگشت را ادامه می‌داد و به درگاه پروردگارش می‌نالید و او را با آن سخنی که خداوند در قرآن کریم بازگو فرموده، می‌خواند:

ربّنا انّی أسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی‌زرع عند بیتک المحرّم ربّنا لیقیموا الصّلوة فاجعل أفئدةً من النّاس تهوی الیهم وارزُقهم من الّثمرات لعلّهم یشکرون (۱)

«پروردگارا! تو می‌دانی که من به راستی زن و فرزندم را در درّه‌ای که

۱- ۱- ابراهیم: ۳۷.

ص: ۴۸

فاقد آب و گیاه و غیر قابل کشت و زرع است کنار خانه محترم تو سُکنی دادم، پروردگارا! این کار از آن رو است که نماز را به پای دارند. پس قلبهایی از مردم را به سوی آنها معطوف ساز تا برای دلگرمی آنها و رهایی آنان از تنهایی به سوی آنها جلب شود و از ثمرات و آذوقه‌هایِ درخور به آنها ارزانی دار تا سپاس نعمتهای تو دارند.»

ابراهیم با این دعا و درخواست، به خداوند متعال عرضه می‌دارد که من خانه تو را بازسازی کرده و از نو آن را بنیاد می‌کنم، خانه‌ای که از آن پس آن را ارج نهند. هدف من از واگذاردنِ آنها این است که پرستش تو را که یگانه‌ای، در پیش گرفته و وظیفه خود را در امر توحید و یکتاپرستی ایفا نمایند.

هاجر در برابر فرمان الهی رام گشته و با خاطری آرام و مجهز به صبر و شکیبایی می‌آسود؛ و مدتی از توشه‌ای که به همراه خویش آورده بود و آبی که ابراهیم در اختیار آنها قرار داده بود، زندگانی را به سر می‌آوَرْد تا این که آب و غذای آنها تمام شد و از این پس چیزی در اختیار نداشتند که از رهگذر آن تغذیه کنند و یا تشنگی خود را فرونشانند. فشار عطش که او و طفل شیرخوارش را شکنجه می‌داد، فرساینده و تحمل‌ناپذیر گشت.

نگاههای تأثرآمیز و اندوه‌زای او به فرزندش را که از شدّت تشنگی به خود می‌پیچید، نمی‌توان در جمله و سخنی تصویر کرد. هاجر نمی‌توانست این منظره دردناک را تحمل کند. از جای برخاست و دویدن را آغاز کرد و احیاناً با هروله به این سو و آنسو، اطراف خویش را به جستجو می‌گرفت.

برفراز جایی بس بلند که به «صفا» نامبردار است بالا رفت و نگاهش را به اطراف می‌گرداند تا شاید جرعه‌ای آب برای فرزندش که جگرش از تشنگی تفتیده بود سراغ کند؛ اما آنچه به نظر نمی‌رسید آب بود. از فراز کوه

ص: ۴۹

صفا به زیر آمـد و به سان انسان سـرگردانی که نمی‌دانـد بایـد چه کنـد با گامهایی سـریع به سوی مکان مرتفعی که «مروه» نام دارد آهنـگ نمود و برفراز آن آمـد؛ لیکن در آنجـا نیز با نگاه گردانی در پیرامون خود، جایی را که بتوان آب را در آن سـراغ گرفت به نظرش نرسـید. آنگاه به «صفا» برفرازید، و هفت بار این شُد و آمد و رفت و بازگشت از صفا به مروه را تکرار کرد؛ و با تمام توان و رمقی که داشت میان صـفا و مروه را درنوردید و ناگزیر برفراز آنها در جسـتجوی آب، نگاه نومیدانه خود را به اطراف می‌دوخت تا سرانجـام بر بالای کوه صـفا صـدایی به گوشـش رسـید. نگاهش را برگردانـد؛ فرشـته‌ای را در کنار زمزم رؤیت کرد که با بال خود زمین را می‌کاوید و این کاوش به جوشیدن آب از زمین سربرآورد.

هاجر این چشم‌انداز هیجان‌آور را دید و غرق در سرور و شادمانی شد و از این آب، جرعه‌هایی به اسماعیل نوشاند و خود نیز از آن نوشید و سیراب گشتند.

پرنـدگان پس از جوشـیدن این آب، به این نقطه به پرواز و فرود درآمدنـد؛ خدای مهربان که همه پدیده هستی را با رحمت خویش همواره و بی‌وقفه مورد عنایت قرار می‌دهد، پدیدآوردن آب در این نقطه و جذب مرغان و پرندگان، اندکی از غربت و تنهایی آنها کـاست. از آن پس گروهی از قبیله «جُرْهُم» که در فاصـله‌ای نزدیـک به این نقطه ره می‌سپردنـد؛ پرنـدگان را دیدنـد در اطراف این نقطه که در حال پرواز و فرود آمـدن هسـتند. از هم پرسـیدند این پرنـدگان باید در جایی پرواز و فرود داشـته باشـند که آبی در آن نقطه سـراغ کرده باشـند، آیا شما در این نقطه از دره، آبی را تا کنون سراغ کرده‌اید؟ پاسخ دادند: نه. یکی از افراد گروه را به محل فرود آمدن پرندگان برای کسب اطلاع گسیل داشتند؛ او پس از بازگشت،

ص: ۵۰

شادی‌کنان مژده داد که در این نقطه آبی پدید آمده است! همگی در سوی این مکان راهی شدند و هاجر را با کودک شیرخوارش دیدند. به او گفتند:

اگر اجازه می‌دهی ما نیز با تو در این جایگاه اقامت گزینیم؛ آب از آنِ تو است و ما را سهمی در آن نیست. هاجر به آنها خوش‌آمد گفت. آنان نیز این مکان را به عنوان میهن جدید برگزیدند. اسماعیل در چنین مکان مقدسی پرورش یافت و نوجوانی برومند گشت و زبان عربی را از قبیله «جُرْهُم» فراگرفت.

فرمانبرداری از خداوند تا اوج قربانی فرزند

حضرت ابراهیم علیه السلام اسماعیل را در مکه رها کرد. اما پیوند مهر پدری و فرزندی- تا زمانی که مرور ایام، اسماعیل را تا سن نوجوانی پیش بُرد- هرگز از دل ابراهیم نسبت به او گسسته نشد و اسماعیل را هیچگاه فراموش نمی‌کرد و به هیچوجه کانون پرعاطفه قلبش، جایی خالی از اسماعیل نبود؛ هر از چندی او و همسرش را دیدار می‌کرد.

در یکی از این دیدارها ابراهیم در عالم رؤیا مأمور شد فرزندش اسماعیل را سر ببرد. از آنجا که رؤیا و خواب دیدن انبیا، صادق و راستین و حق است- چراکه باید به مثابه وحی از جانب خدا تلقّی شود- تصمیم گرفت این مأموریت فراسنگین را اجرا کند. از این که اسماعیل تنها فرزند و یادگار او است مانع از آن نمی‌شد در مقام امتثال امر الهی، هر چند که سالخورده شده است، فرزندش را قربانی کند.

قرآن کریم از این جریان و حادثه شگرف و پایمردی ابراهیم در طاعت از فرمانِ الهی، چنین بازگو می‌کند:

وقال انّی ذاهب الی ربّی سیهدین. ربّ هب لی من الصّالحین.

ص: ۵۱

فبشّرناه بغلامٍ حليم. فلمّا بلغ معه السّعی قال يا بنیّ انّی أری فی‌المنام أنّی أذبحک فانظر ماذا تری قال يا أبتِ افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء اللَّه من الصّابرين. فلمّا أسلما و تلّه للجبين. و ناديناه أن يا ابراهيم قد صدّقت الرّؤيا انّا كذلك نجزی المحسنين. انّ هذا لهو البلاء المبين، وفديناه بذبح عظيم.

وتركنا عليه فی الآخرين. سلام علی ابراهيم كذلک نجزی المحسنين. انّه من عبادنا المؤمنين. و بشّرناه بإسحق نبيّاً من الصّالحين (۱)

«ابراهيم گفت: تحقيقاً در سوی خداوندگارم روانم و آهنگ سوی او دارم. پروردگارا! مرا فرزندی شايسته موهبت فرما. پس در پاسخ به درخواستِ او، وی را به نوجوانی بردبار نويد داديم. و چون اسماعيل با پدر به جايی رسيدند كه بايد در آنجا دست به كار گردند، ابراهيم به او گفت: فرزند عزيزم! حقاً در خواب ديدم تو را ذَبْح می كنم، بنگر كه رأی تو چيست؟ گفت: پدرم! آنچه بدان مأمور شدی به كار بند، اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی يافت. چون هر دو در برابر امر الهی تسليم شدند و اسماعيل را بر پيشانی بر روی زمين خواباند و دست به كارِ ذَبْحِ او شد، بدو بانگ برآورديم: ای ابراهيم، تو خوابت را عملًا باور داشته و آن را به حقيقت پيوستی، بدينسان ما درست‌كاران را پاداش نيک می‌دهيم. اين كار، آزمايشی آشكار و عاری از ابهام است. ابراهيم را با گوسفندی بزرگ بازخريد كرديم. و نام نيكوی او را در نسلهای پسينيان جاويد ساختيم. درود بر ابراهيم، ما درست‌كاران را اين چنين پاداش می‌دهيم؛ چراكه او از بندگان باايمانِ ما بود. او را به اسحاق، پيامبری از زمره پيامبران صالح، مژده و نويد داديم.»

۱- ۱- صافات: ۱۱۲- ۹۹.

ص: ۵۲

آری وقتی ابراهیم در مقام اجرای امر الهی برآمد و کارد به دست گرفته و بر گلوی نازک ابراهیم نهاد تا از قفا سر او را از پیکر جدا سازد؛ اما کارد از بریدن کُند و ناتوان گشت. در اثنای آن، خداوند به ابراهیم فرمود: از ادامه کار دست بازدارد. چراکه هدف از آزمایش او در پایمردی نسبت به اوامر ما کاملًا محقق گشته بود؛ و به او فرمود: معلوم شد تو در اجرای اوامر من کمترین دریغ را روا نخواهی داشت و باید به دست تو که بتها را از معابد و از دل مردم واژگون ساختی بنای کعبه که مظهر توحید و سمبلِ بیزاری از شرك است انجام گیرد.

گویند: روزی حضرت ابراهیم علیه السلام به مکه درآمد و وارد خانه اسماعیل شد؛ لیکن او را در سرای خویش ندید. همسر اسماعیل را- که پدر شوهر خود را نمی‌شناخت- در میان خانه یافت. از او جویای اسماعیل شد پاسخ داد که برای شکار از خانه بیرون رفته است، ابراهیم از اوضاع و احوال آنها پرسید، همسر اسماعیل گفت در سختی و تنگدستی به سر می‌بریم. و از اوضاع بد خود، زبان به شِکْوه و گله گشود. آنگاه ابراهیم پرسید آیا ضیافتی در سرای شما انجام می گیرد، آیا آب و غذایی در خانه دارید؟ گفت: نه میهمانی داریم و نه آب و غذایی در خانه.

وقتی ابراهیم حالتِ نارضایی را در این زن احساس کرد و دید که او به آنچه خدا برای آنها مقدر کرده دلخوش نیست و از کیفیت زندگانی خود با همسرش اسماعیل خشمگین است و از ورود ابراهیم استقبال به عمل نیاورد و مقدم این تازه‌وارد سالخورده را گرامی نداشت. برای ابراهیم چنین همسری در پرورش اسماعیل ناخوش‌آیند می‌نمود. لذا ابراهیم به او گفت: وقتی شوهر تو به خانه بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و بگو آستانه در منزل خود را جابه‌جا کرده و آن را تغییر دهد.

ص: ۵۳

ابراهیم از راهی که آمده بود بازگشت و اسماعیل به خانه مراجعت کرد و احساس نمود جریانی در غیاب او اتفاق افتاده است. از همسرش پرسید: کسی نزد تو آمد؟ گفت: آری، پیرمردی وارد شد و چنین و چنان گفت. و درباره تو از من سؤال کرد و من واقعِ امر را برای او گزارش کردم.

اسماعیل گفت: آیا تو را به چیزی سفارش نکرد؟ گفت: چرا؛ به من گفت که سلام او را به تو ابلاغ کنم و از من خواست به تو بگویم آستانه در منزلت را تغییر دهی. اسماعیل گفت: آن پیر سالخورده، پدرم ابراهیم بوده و مرا فرمان داده که از تو جدا گردم، به خانواده خود بازگرد. اسماعیل او را طلاق داد و زنی دیگر را به همسری گرفت.

مدتی از غیبت ابراهیم گذشت، آنگاه آهنگ مکه نموده و بر سرای اسماعیل درآمد. این بار نیز اسماعیل در خانه حضور نداشت. همسر جدیدش در خانه بود و از ابراهیم استقبال کرده و به او خوش‌آمد گفت.

ابراهیم پرسید: آیا مراسم میهمانی در خانه شما برپا می‌شود؟ گفت: آری.

همسر اسماعیل، ابراهیم را به میهمانی فراخواند و مقدمِ او را گرامی داشت. ابراهیم از وضع و حال آنها پرسید؛ پاسخ داد: ما در شرایطی خوب و مطلوب و فراوانی روزی به‌سر می‌بریم و خدای را نیز سپاس گزارده و از او اظهار رضا و خوشنودی می‌کنیم.

ابراهیم گفت: وقتی شوهر تو بازگشت سلام مرا به او برسان و بگو که آستانه در خانه خود را تغییر ندهد؛ بلکه در جای خود نگاه دارد، آنگاه ابراهیم از سرای اسماعیل بازگشت.

اسماعیل شبانه به خانه آمد و همسرش برای او آمدن آن مرد سالخورده را گزارش کرد و وصف و حالش را برای اسماعیل توضیح داد و گفت: توصیه‌ای داشت که من باید آن را به تو بگویم که آستانه در را در جای خود حفظ کرده و جابه‌جایش نسازی. اسماعیل به همسرش گفت:

ص: ۵۴

او پـدرم ابراهیم بـوده که توصـیه کرده است از تو نگاهـداری به عمـل آورم و از تو جـدا نشوم. اسـماعیل در طول حیـات خویش با همین همسـر، عمر خود را به سـرآورد و همین همسـر، مـادر فرزنـدانی است که از دیرباز گروه زیادی افتخار می‌کننـد از تبار و نژاد اسماعیل بوده و هستند.

ابراهیم و اسماعیل و بنای کعبه

حضـرت ابراهیم علیه السـلام مدّتی دور و دراز به دور از فرزندش اسماعیل به‌سر برد. اما برای کاری بس بزرگ و سرنوشت‌ساز نزد فرزندش بازگشت. خدا به ابراهیم فرمان داد که کعبه را بنا کرده و آن را بازسازی کند تا به عنوان نخستین خانه‌ای که برای پرستش خدای یگانه بنیاد می‌شود، مورد استفاده قرار گرفته و آن را از نو تجدید کند.

ابراهیم در جسـتجوی فرزند خود اسـماعیل می‌پویید که سـرانجام او را در کنار زمزم سـرگرم تراشـیدنِ تیر یافت. ابراهیم و اسـماعیل همدگر را در آغوش گرفتند و از شدت خوشحالی و سرور یکدیگر را لبریز از محبت و عواطف ساختند.

پس از آن که دیـدار ابراهیم از فرزنـدش و اقامت وی نزد او، با وضع خوش‌آینـدی ادامه یافت، فرجامش آن بود که خداونـد متعال ابراهیم را مأمور ساخت خانه‌ای برای عبادت او در همان‌جا بنا کنـد و جای آن را خداونـد به ابراهیم خاطرنشان ساخت؛ جایی که از اطراف و پیرامونش بلندتر می‌نمود و نزدیک محل و نقطه دیدار آنها بود.

اسـماعیل بـه پـدر عرض کرد: امر خداونـدگار کارسـازِ خـود را اجرا کن و من نیز بـا تـو در این کـار بزرگ به همیـاری برمی‌خیزم. ابراهیم بنای خانه خدا را در عهده داشت و اسماعیل سنگ و گل می‌آورد و در اختیار او می‌نهاد.

ص: ۵۵

آنگاه به اسماعیل گفت: سنگ زیبایی را بیاور تا آن را بر رکن قرار دهم و این سنگ نشانه‌ای برای مردم به عنوان مبدأ طواف آنها باشد. جبرائیل، اسماعیل را به حجرالاسود رهنمون گشت و او آن را برگرفته و در جای خود نهادند و در حالی که بنای کعبه را بالا می‌بردند، همواره این دعا را می‌خواندند: ربّنا تقبّل منّا انّک أنت السمیع العلیم (۱)

وقتی بنای کعبه با بنّایی و معماری ابراهیم و کارگری اسماعیل بالا رفت و ابراهیم سالمند از بالا بردن سنگ احساس ناتوانی می‌کرد، بر روی سنگی- که آن را به عنوان «مقام ابراهیم» می‌شناسیم- پای می‌نهاد و وقتی ناحیه‌ای از دیوار به پایان می‌رسید، این سنگ از آن ناحیه به ناحیه دیگر جابه‌جا می‌شد و ابراهیم بر روی آن می‌ایستاد و دیوار آن ناحیه را سنگ‌چین می‌کرد. و بدینسان سنگ جابه‌جا می‌گشت تا بنای دیوارهای اطراف به پایان رسد.

گویند این سنگ از قدیم‌الأیام پیوسته به دیوار کعبه بود تا زمان عمر ابن خطاب که آن را اندکی از بیت جدا کردند و در جایی که هم‌اکنون قرار دارد نهادند. قرآن کریم اشارتی به بنای کعبه دارد، آنجا که می‌فرماید:

واذ جعلنا البیت مثابةً للنّاس وأمناً واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی وعهدنا الی ابراهیم واسماعیل أن طهّرا بیتی للطّائفین والعاکفین والرُّکّع السُّجود. واذ قال ابراهیم ربّ اجعل هذا بلداً آمناً وارزق أهله من الّثمرات مَن آمن منهم باللّه والیوم‌الآخر قال ومن کفرفأُمتّعه قلیلًا ثمّ أضطرُّهُ الی عذاب النّار وبئس المصیر. واذیرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربّنا

۱- ۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۱، ص ۴۶.

ص: ۵۶

تقبّل منّا انّک سمیع علیم (۱)

«به یـاد آور زمانی را که: خانه خود را مرکز تجمع مردم و جایگاه امنی قرار دادیم و مقام ابراهیم را به عنوان محل اقامه نماز انتخاب کنیـد. ما ابراهیم و اسـماعیل را گفتیم خانه مرا برای طواف‌کننـدگان و معتکفان و مقیمان و راکعان و سـجده‌گزاران، پاکیزه داریـد. خاطرنشان می‌سازیم آن وقتی را که ابراهیم گفت: خداونـدگارا! این جایگاه را شـهر و سـرزمینی برخوردار از امنیت قرار ده و به آن دسته از مردم این شهر که به خدا و روز واپسین ایمان دارند از هر بَر و میوه و ارزاق ارزانی دار. خدا فرمود:

هرکه در این پایگـاه مقـدس، راهِ کفر در پیش گیرد، او را هرچنـد انـدک برخـوردار می‌سـازم، امـا سـرانجام به عـذابِ آتشِ دوزخ ناگزیرش کنم، عذابی که بد فرجامی برای انسانها است. آن زمانی را به یاد آور که ابراهیم و نیز اسـماعیل پایه‌های خانه خدا و کعبه را بالا می‌بردند می‌گفتند: خداوندگارا! از ما بپذیر که تو شنوای دانایی.»

خداوند متعال طی این آیات، یادآورِ نعمتی بس عظیم به قاطبه مسلمین جهان می‌گردد و آن عبارت از مقرر کردن و تحقق بخشیدن بنای «بیت‌اللَّه‌الحرام» به عنوان مقصـد و هـدفی است که باید به دیدار آن همت گمارند و آن را به صورت مرجعی قرار داده که باید برای پرسـتش به سویش از دور و نزدیـک بکوچنـد؛ چنـانکه آن را قرارگـاه امنی برای هر خـائف و بیمناک از آسـیب‌ها و تهاجم‌ها مقرر فرمود. آن که بر حرم الهی درمی‌آید هیچکسی نمی‌تواند او را بیازارد. و این حقیقت، مسألهای است که از دیرباز در مورد این مکان بر سر آن به توافق رسیده بودند، و قداستی را برای آن می‌شناختند که از رهگذر آن هیچکسی را روا نبود بر حریم این

۱- ۱- بقره: ۱۲۷- ۱۲۵.

ص: ۵۷

حرم تعدّی کند.

خداونـد به دعـای ابراهیم پاسـخ مثبت داد و همه‌گونه ارزاق در این سـرزمین، که فاقـد آب بوده و بوته و گیـاهی قابـل توجه در آن نمی‌رویید، به سوی آن کشاند؛ چنانکه این حقیقت از دوردست‌ترین اعصار تا زمان ما آشکارا جلب نظر می‌کند.

بحث ما در مسأله طواف به سرگذشت گذرای بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل انجامید و خواستیم خاطرنشان سازیم که حاجیان برگرد چه خانه‌ای طواف می‌کنند؛ خانه‌ای که مطاف فرشـتگان و شمار فراوانی از انبیا تا زمان حضرت ابراهیم بود و یکتایی معبود و وجودی را- که فقط و به تنهایی- درخور پرستش است در اذهان ما بیدار می‌سازد.

و چنین هـدفی، ابراهیم شـرک‌ستیز و بت‌شـکن را درخواست می‌کرد که کانون توحیـد را از نو بنا و بازسازی کنـد؛ ابراهیمی که در جهت احیای انـدیشه توحید و یکتاپرستی لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت و پیشـینه مبارزات او با شـرک، توأم با بانگ و فریادی آغاز شده بود که «بابل» را- که حدود سی و هفت قرن را در پرسـتش بتها پشت سـر نهاده بود- لرزاند، فریاد و بانگی که طنین صدای آن در هر عصـر و هر محیطی همواره سامعه بشـری را می‌نوازد؛ زیرا پرسـتش بتها- این پرستش فرومایه که عقل و خرد آدمی را به ابتذال و فروهشـتگی سوق می‌داده و بایـد این چنین پرستشـی را زاده و بـازدهِ خرافات و اوهام و یاوه‌اندیشـی برشـمرد- آثار آن حتی تا زمان معاصر که عصر پیشرفت علم و تکنولوژی است هنوز دست از سر گروههایی از مردم برنمی‌دارد.

هنوز هم پاره‌ای از ادیان در جهانِ معاصر بتها را سمبل بسیاری از مقدسات تلقی می‌کنند؛ از اجرام سماوی گرفته تا جانوران زمین و پرندگان

ص: ۵۸

آسمان، تا بوزینه و افعی و فیل و گاو و جز آنها را می‌پرستند.

چه عاملی توانست بت‌پرستی را در گروههایی از جامعه انسانی معاصر بر سر پا نگاه دارد. اگر بکاویم، انگیزه‌هایی را شناسایی می‌کنیم که پرستش بتها را برای اینان دیکته و املا می‌کند و آن عبارت از تقلید عامیانه از آباء و نیاکان و رسوم و شیوه‌های سنتی غلط می‌باشد.

قرآن بیش از چهارده قرن پیش- وقتی راجع به ابراهیم گزارشی ارائه می‌کند و عصری را از زمان این پیامبر برای ما به تصویر می‌کشد که پرستش بتها جوامع روزگارِ وی را زیر پوشش گرفته بود- استدلال بت‌پرستان عصر ابراهیم را برای ما بیان می‌کند:

واتلُ علیهم نبأ ابراهیم. اذ قال لأبیه وقومه ما تعبدون. قالوا نعبد أصناماً فنظلّ لها عاکفین. قال هل یسمعونکم اذ تدعون أو ینفعونکم أو یضرّون. قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون (۱)

«و گزارش کارها و تلاشهای ابراهیم را در مبارزه با بت‌پرستی، بر مردم بخوان؛ وقتی که او به پدرخوانده و گروه وابسته به خود گفت: چه چیزی را می‌پرستید؟ پاسخ دادند: بتهایی را که همواره چشم انتظار و امید به آنها دوخته و در برابر آنها خاکساریم. ابراهیم گفت: آیا وقتی آنها را می‌خوانید درخواستِ شما را می‌شنوند یا سود و زیانی عاید شما می‌سازند، دلیل شما در پرستش آنها چیست؟ گفتند: آباء و نیاکان خود را بر این سنت و رسم و شیوه یافتیم، و چون آنان چنین می‌کردند ما نیز چنین می‌کنیم و راه و رسم آنها را ترک نمی‌گوییم.»

۱- ۱- شعرا: ۷۴- ۶۹.

ص: ۵۹

پاسخ مردم در برابر سؤال اعتراض‌آمیز ابراهیم این بود که: به انگیزه تقلیدِ از پدران و نیاکان، بتها را پرستش می‌کردند؛ و علت و موجب دیگری در کار نبوده است. این پاسخ اعترافی است ضمنی که بتها نه سودی عاید می‌سازند و نه زیان و آسیبی به آدمی وارد می‌کنند.

قرآن کریم تحلیل و تعلیل دیگری را در عبادت و پرستش بت‌پرستان یاد می‌کند:

وقال انّما اتّخذتم من دون اللّه أوثاناً مودّهْ بینکم فی الحیوهْ الدّنیا (۱)

«و گفت: صرفاً شما در برابر خدای یگانه و در کنار او بتها را به خاطر حفظ دوستی و مجامله با یکدیگر، برای پرستش انتخاب کردید. این انتخاب و اتخاذ شما از اعتقاد شما ریشه‌نمی‌گیرد؛ بلکه برای نگاهبانی از دوستی متقابل شما که به زندگانی مادی شما می‌پیوندد بتها را برگزیدید تا همرنگ با یکدیگر باشید.»

انسانِ متمدنِ روزگار ما انواع و اقسام بت‌های سمبلیک را برای جوامع بشری به ارمغان آوردند که در کنار خدا به عبادت و کرنش در برابر آنها روی می‌آورند که از آن جمله:

کرنش پرستش‌گونه در برابر شخصیتهایی چون زمامداران و ریاست‌مداران طاغوت‌مآبِ دنیای شرق و غرب است که به خاطر قدرتهای دنیاوی و مادی و سلطه و اقتدار، به صورت معبودانی در کنار خدا درآمدند و در پیرامون اندیشه جوامع بشری اوهام و افسانه‌هایی را به هم بافتند- و مردم نیز چون کرم ابریشم این اندیشه‌ها را بر خویشتن

۱- ۱- عنکبوت: ۲۵.

ص: ۶۰

تنیدنـد- که آنان را در مصافِ خدای یگانه می‌انگارند و سـخن آنان را حقایقی نقض‌ناپذیر و غیر قابل تخلف تصور می کنند. ترس و هراس از قـدرتهایی که در کنـار قـدرت خداونـد متعـال پوچ و پوشـالی است این قـدرتها را به سـان بتهایی هراس‌آفرین درآورده است. و وقتی در برابر صولت ابراهیمی بت‌برانداز درهم می‌شکنند، باز هم دولتمردان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در برابر آنها به خود بیم راه می‌دهند.

مگر تمام قـدرتهای داخلی و خارجی دست به دست هم نداده بودند که ایران اسـلامی را- با به کار گیری همه توان و نیروهایشان- از پای درآورنـد؛ ولی تاکنون به فضل الهی آنچنان در این انـدیشه شـیطانی ناکام و رسوا شدند که موجب گشت ملّتها چهره واقعی این بتهای بزک یافته از سلاح و رزم‌افزار مدرن را درست شناسایی کرده و منظره کریه واشمئزازآور آنها را شهود کنند.

انقلاب اسـلامی ایران ضـمن آن که آزمونی بزرگ بوده، هشداری است به تمام جوامع اسـلامی که در معیت قرآن کریم و در سایه رهنمودهای آن و پای‌بندی و پایمردی نسبت به محتوای آن می‌توان بر همه قدرتها چیره گشت. چنانکه حضـرت امام راحل- قدّس سرّه الشریف- این حقیقت را، با فداکاری خویش و در سایه قرآن کریم، اثبات فرمود.

امام و بیداری مردم ایران و امتهای اسلامی

طلوع مبارزاتِ حضـرت امام راحل قدس سـره به فرجام نیکی بارور گشـته بود که نشان داد قرآن کریـم می‌تواند عزت و سـربلندی و شرف حاملانش را، به شرط عمل بر طبق مضامینش، برای آنان ضمانت کند.

ص: ۶۱

به منظور باز کردن این مجمل بر بیداری امتهای اسلامی به مدد پایمردی و تلاشهای نستوهانه آن بزرگ مرد تاریخ، گزارشی گذرا داریم مبنی بر این‌که این انقلاب- که می‌تواند پایدار مانده و جهان‌شمول گردد- ریشه در چه پایگاهی تزلزل‌ناپذیر دارد.

قرآن- یا- برنامه صحیح و جامعِ زندگی برای زنده‌ها:

پیش از ورود در متن این بحث، این حقیقت را برای عزیزان گزارش می‌کنم که قرآن کریم برنامه‌ای روشن و عاری از ابهام و پیچیدگی برای زندگانی صحیح و جامع برای زنده‌ها است. سالها و بلکه قرنها حکومتهای طاغوتی و از پی آنها استعمار- و به قول یکی از دانشمندان معاصر «استدمار»- به خواب خرگوشی امتهای جوامع اسلامی تداوم بخشیدند و فرصتی برای آنها باقی نگذاشتند تا بیندیشند کتاب آسمانی مسلمین برنامه زندگانی است و باید تعالیم آن‌را در تمام شؤون زندگانیِ فردی و اجتماعی و سیاسی نفوذ بخشید.

قرآن کریم فقط به زنده‌ها خطاب می‌کند. در این کتاب الهی هیچ خطابی و سخنی وجود ندارد که متوجه مرده ها باشد؛ ولی تعالیمِ نادرست و منافعِ زمامداران، دائره حکومتِ قرآن را به حیطه‌هایی محدود ساخت که مردم نسبت به دستورات سازنده قرآنی در غفلت و بی تفاوتی به سر می‌بردند و موارد استفاده از این رهنمود الهی برای زندگانی، در تنگنای آداب و تشریفاتی محدود گشت که یقیناً هیچیک از آنها رسالت اساسیِ این پیامِ آسمانی را تشکیل نمی‌داده و نمی‌دهد، به عنوان مثال:

- از قرآن کریم غالباً برای تلاوت بر سر گورِ مرده‌ها و یا قرائتِ آن در مجالس ختم استفاده می‌شد که احیاناً نه مرده پای بند مضامین قرآن بوده و نه او را است که مورد خطاب قرار گیرد و نه حضار مجلس ختم را اعتنایی

ص: ۶۲

به محتوای آن مبذول می‌گشته است.

به یقین وقتی بر سر گور مرده آیاتی خوانده می‌شود که: «وای بر کم‌فروشان، وای بر استهزاء کنندگان»، و یا خطاب می‌شود که: «باید از غیبت پرهیز کرد»، «نباید دروغ گفت»، «باید از خمر اجتناب کرد»، «باید از همه منهیات دست نهاد»، یا بانگ تلاوت قاری این است که: «باید نماز را اقامه کرد»، «حق بینوایان و درماندگان را باید پرداخت»، «از افتادگان دستگیری کرد»، «باید از ستمدیدگان و مستضعفان حمایت به عمل آورد»، «باید با کفر و شرک و ظلم و استعمار و زور و استکبار نبرد کرد» و ...

اینگونه آیات که در کنار قبرِ میّتی که حیات و تحرک- با مرگ- از دست او ربوده شده چه پاسخی را نصیب قاری می‌سازد. اگر این مرده قادر بر تکلّم می‌شد، و اگر نه با زبان حال می‌گفت: این آیات، خطاب به زنده‌ها است، از دست من کاری بر نمی‌آید، برو این سخنها را به زنده‌ها بگو. ما نمی‌گوییم قرائت قرآن برای اموات عملی نه در خور است، بلکه کاری است مستحب که محبوب حضرتِ باری تعالی است و تبرک به قرآن در هر حال و برای هرکس و هرچیز نیکو است؛ اما سخن این است که قرآن کریم با مرده‌ها سر و کاری ندارد.

- یا آن‌که این کتاب آسمانی را بر سر سفره عروس و زینت خوانی که عروسش قرآن ناخوانده و از محتوای آن بی‌خبر بوده است می‌نهادند و به همین مقدار در توجه به قرآن بسنده کرده و یا بسنده می‌کنند.

- یا آن‌را به منظورِ حفظِ مسافر از خطرها و آسیبهای سفر، بالای سر او گرفته و باآمد و شدی چند زیر قرآن، مسافر را به سوی مقصدِ سفر گُسیل می‌داشتند و می‌دارند و احیاناً مسافرهایی کاملًا بی‌اطلاع از حقایقِ قرآنی، که به همین بهره از قرآن قانع بوده‌اند.

ص: ۶۳

- یا صرفاً به نهادن قرآن در طاقچه منزل و نگهداری آن در خانه، تبرک می‌جستند و شاید برای هیچگاه این مصحف آسمانی را از هم نمی‌گشودند و به عنوان غریب‌ترین و فراموش شده ترین پدیده‌های خانه و منزل به شمار می‌رفت.

گرچه همین اوضاع احیاناً هم اکنون معمول و متداول است و کاری است که نباید از آن خرده گرفت، یقیناً این رابطه با قرآن کریم رابطه و پیوندی است که محبوب خدا است؛ لیکن سخن در این است که آیاخویشاوندانِ قرآن؛ یعنی افراد مسلمان می‌توانند اسلام و پیروی از قرآن را به اینگونه امور محدود سازند و نشان آنها ازاسلام همین باشد؛ اما خود آنها در مسیری زندگانی کنند که در این مسیر نمی‌توان کمترین پیوند و خویشاوندی با قرآن را در آن جستجو کرد؟

امام و نقش او در نفوذ اسلام و قرآن در زندگانی:

قرنها- کمابیش- موضع مسلمین در برابر قرآن موضعی بود که با قرآن کریم و اسلام پیوندی در خورِ قرآن، آنچنانکه باید برقرار نکرده بودند، اگر چه در بیگانگی از آن به سر نمی‌بردند. جریان تاریخ و ترفندهای استعمارگران، افکار مردم را نسبت به اسلام به بیراهه سوق داد و در اذهان آنها این اندیشه را خوش نشین ساخت که اسلام و قرآن نمی‌تواند پاسخگوی زندگانی در هر عصر و به ویژه در عصر پیشرفت تمدن باشد! و بالاخص استکبار و استعمار غرب به این اندیشه کاذب دامن می‌زد و آنچنان چهره اسلام و قرآن را در نظر خویش و بیگانه مُشَوَّه و نامرغوب وانمود می‌ساخت که خویشاوندانِ قرآن به گسستن از این پیوند افتخار می‌کردند و صله رحم را به قطع رحم وا می‌سپردند.

ص: ۶۴

مگر خویشاوندان قرآن، آن عصرها را به فراموشی سپردند که قرآن کریم در تار و پود زندگانیِ مردم آن اعصار نفوذ داشت و همین برنامه قرآنی توانسته بود تمدنی را برای امت اسلامی به ارمغان آوَرَد که مغرب نشینان بدان رشک می‌بردند و وقتی این پیوند رابه تدریج سست کردند، دورانِ انحطاطِ گام به گامِ آنها آغاز شد تا به صورتی درآمد که در قلب عالم اسلام؛ یعنی فلسطین، غده‌ای سرطانی به نام صهیونیست پدید آمد که ریشه های آن نه تنها ممالک اسلامی را می‌آزارد بلکه جهان بشریت را به ستوه در آورده است.

حضرت امام قدس سره نخست به امت بزرگوار ایران فهماندند قرآن کتاب زندگی و برنامه و دستور العمل برای زنده ها است که باید اوامرِ آن‌را در تمام زوایای زندگانی پیاده کرد و فهماندند که این کار امکان پذیر است؛ و با بیاناتی که از قرآن کریم الهام می گرفت، این حقیقت را خاطرنشان ساختند که برای رهایی از ظلم و ستمِ طواغیت- در ظل رهنمودهای قرآن و اسلام- می توان گامهای مؤثر و سازنده‌ای برداشت و این باور را در قلوب امت اسلامی ایران و امتهای جوامعِ اسلامیِ جهان بارور ساختند که اسلام و قرآن عملًا می‌تواند با نفوذ در همه نواحی زندگانی، عزت و سربلندی و پیشرفت همه جانبه ملتها را ضمانت کند.

یقیناً باور کردنی نمی‌نمود که رهبر انقلاب بتواند با دستی تهی از اقتصاد و بنیه مالیِ قابلِ توجه و بدون سلاح و سپاه در برابر استبداد مقتدر و سر تا پا مسلح به رزم‌افزارهای مدرن و پیشرفته، کاری از پیش ببرد. برای دنیا قابل قبول نمی‌نمود که این جنبش و قیام بتواند در مقابل همه حکومتها- که برای حمایت از حکومت و دولت جبار پهلوی دست به دست هم داده بودند- پایداری کند.

ص: ۶۵

دیدیم- علیرغم همه دسیسه های جهانی و تمهیدات محاسبه شده- انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام راحل قدس سره پیروز شد. پس از پیروزی انقلاب هم تمام قدرتها به سرکردگیِ آمریکایِ جهان خوار علیه حکومت اسلامی اسلامی ایران متحد شدند؛ یعنی در واقع علیه قدرت الهی همبستگی یافتند؛ اما نتوانستند کاری از پیش ببرند و خود را در نظر مردم جهان بی‌آبرو ساختند، و انقلاب اسلامی موجب گردید چهره کریه استعمار و استکبار برای جهانیان افشا شود. جنگ ایران و عراق را به راه انداختند تا از این رهگذر چرخ و پَر انقلاب اسلامی را به رکود وا دارند، و از دست یازیدن به انواع و اقسامِ حیله ها دریغ نکردند، و خواستند از طریق محاصره اقتصادی ایران، روحیه مردم را در جهتِ حمایت از انقلاب اسلامی تضعیف کنند؛ اما علی‌رغم همه مشکلاتی که گریبانگیر مردم شریف ایران شده بود، پیوند آنان به انقلاب و حمایت آنها از انقلاب نه تنها رو به ضعف ننهاد، بلکه دلبستگیِ آنها به حضرت امام و آرمانهای انقلابیِ ایشان رو به فزونی نهاد، همه مردم دنیا ناظر بودند جوانها و تمام مردم موحد و مسلمانِ ایران برای حمایت از انقلاب سر از پا نمی‌شناختند و برای صیانت از دست آوردهای جنبش اسلامی ایران، بسیجیان و سربازانِ جوان با شور و عشق و شیدایی، به جبهه های کفر ستیز رهسپار می‌شدند. یقیناً اهدافِ الهیِ حضرت امام راحل قدس سره که تا عمق دلها و درون و جان مردم راه داشت، این خیزشِ شگفت‌آور را به ارمغان آورد. دنیا ناظر همه صحنه هایی بود که در ایران رخ می‌داد، پس از انقلاب دیدند در این سرزمین مقدس و امّ‌القرای جهان اسلام مظاهر و شعائرِ اسلامی جا افتاده و محیطی که اسلام در همه شؤون و زوایای زندگانیِ مردم آشکارا مشهود است فراهم آمده که تاریخ جز در صدر اسلام و اعصاری مقارن آن،

ص: ۶۶

همتایی برای چنین محیطی نمی‌شناسد. فضای خوشِ اسلام در این مرز و بوم، مشامِ امتهای سرزمینهای اسلامی را آنچنان معطّر ساخت که از پی آن مسلمینِ جهان در فلسطین و افغانستان و مصر و الجزایر و لبنان و سودان و سایر ممالک اسلامی و حتی در اروپا (در بوسنی و هرزگوین) به راه افتادند و مردم آنچنان بیدار شدند که رعب و ترس و وحشت و حیرت را در دل سردمداران حکومتهای طاغوتی به بار آورد.

یقیناً قدرتِ شگرفِ الهی، رعب انگیز است و انقلابی که ریشه در قدرت خدای مقتدر دارد هرگز خشک و پژمرده نمی‌شود، هرچند که آفات زیادی بدان هجوم بَرَد.

ترس و وحشتِ حکمرانان سرزمینهای اسلامی و زمامداران ممالک بیگانه از اسلام نسبت به تأثیر انقلاب اسلامی در سطحِ وسیعِ جهانی به جایی رسیده که خواب راحت را از همه آنها ربوده است و نمی‌دانند به چه ابزار و وسیله‌ای چنگ آورند و چه راهی را در پیش گیرند تا هر چه زودتر جلوی پیشروی این جریان را بگیرند؛ گاهی به تطمیع و زمانی به سلاح و رزم افزار و جنگِ کلاسیک، و به هنگامی به محاصره اقتصادی، و غالباً به تهمتها و افترا و دروغ پردازیهای شرم‌آور و احیاناً مضحک و ... متوسل شده و می‌شوند و اخیراً راه چاره را در این امر یافتند که باتهاجمِ فرهنگی و تئوریِ نظم نوینِ جهانی! میان مردم ایران و سرزمینهای دیگر اسلامی از یکسو و انقلاب از سوی دیگر بیگانگی ایجاد کنند. این همه تمهیدات و چاره اندیشیهای مکّارانه برای راکد ساختنِ حرکت انقلابی، ریشه در رعب و ترسی دارد که سراپای حکومتهای هوس خورده جهان را فرا گرفته، رعبی که اگر منشأ آن‌را جستجو کنیم باید آن‌را در طرز تفکر الهیِ حکومت و امتِ جمهوری اسلامی جستجو کرد؛ چرا که این خدای مقتدر

ص: ۶۷

هست که این امت را برای مطامع جهانخواران، بیم آفرین و پرقدرت و توانمند شناسانده، چون خدا در تار و پود تحرکهای آنان راه یافته و توانشان از توان بی کران الهی مایه می گیرد، پس این خدا است که در دل این جبارانِ گرفتارِ شرک و زمامداران فتنه جو رعب افکنده است:

سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُواْ الرُّعْبَ بِمَآ أَشْرَکُواْ بِاللَّهِ ... (۱)

«در دلهای مردمی که کفر و حق پوشی را پیشه خود ساختند به خاطر روحیه شرک و چند انگاری مبدأ قدرت- که بدان دچارند- رعب و ترسی نگران کننده ایجاد خواهیم کرد».

با توجه به همین نکته بود که امام راحل- طیب اللَّه رمسه- با قاطعیت می‌فرمود: «آمریکا [بزرگترین ابر قدرت جهان در برابر قدرت خدا] هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». نه‌تنها آمریکا نمی‌تواند هیچ غلطی بکند، دنیا را یارای آن نیست که کوچکترین غلطی از خود در برابرِ توان بی‌کرانِ الهی نشان دهد.

در اینجا جریانی به خاطرم رسید: در سال ۱۳۶۴ شمسی که مرا توفیق زیارت بیت‌اللَّه‌الحرام دست داده بود در مدینه، روزی به اتفاق قاریان جمهوری اسلامی ایران با دعوت قبلی به دیدار «مُجَمّع الملک فهد لطباعهٔ المصحف‌الشریف» رفتیم، این مجمّع مؤسسه‌ای است که (در آن زمان) سالیانه قرآن کریم را با تیراژ بیش از میلیون، در قطع‌های مختلف و بیشتر در قطع رقعی و وزیری به چاپ می‌رساند، و نوارهایی از قرآن ضبط می کرد. بعد از بازدید کوتاه و پذیرایی ساده، این مجمّع را ترک گفتیم. روز دیگر همراه یک تن از قراء و فرد دیگری از حاجیانِ کاروان، دوباره با

۱- ۱- آل عمران: ۱۵۱.

ص: ۶۸

دعوت قبلی رهسپار این مجمّع- که در بیرون مدینه تأسیس شده بود- رفتیم. این بار نیز مانند دیدار قبلی مذاکرات ما با عبدالرحمن بن عبداللَّه بن عقیل، مدیر عامل این مجمّع درگرفت.

در این روز دو تن از رجال دینی- سیاسیِ اردن نیز حضور داشتند.

عبدالرحمن با چهره‌ای حق به جانب، انتقادات خود را با خرده‌گیری از انقلاب اسلامی بدین نحو آغاز کرد که چرا باید دو کشور مسلمان با هم جنگ کنند و این کار مرضیّ خدا و رسول نیست؟ به او پاسخ دادیم که شما از توده مردم و عامی نیستید و می‌دانید که ما این جنگ را آغاز نکردیم؛ بلکه این صدام بود که بابهانه های بی‌اساس به ایران یورش آورد و به حریم مملکت ما در حد وسیعی تجاوز نموده و عرصه گسترده‌ای از آن‌را اشغال کرد. گناه ما این بود که در مقام حمایت از اسلام و قرآن، انقلاب کردیم، و چون خواستیم از حیثیتِ قرآن صیانت کنیم، صدام بازیچه دست آمریکا قرار گرفت و به مملکتی که می‌خواست با حکومت قرآن سروسامان یابد تجاوز کرد. به عبدالرحمن خاطر نشان ساختم که باید ببینید چه کشورهایی به صدام در ادامه جنگِ با ایران کمک می‌رسانند.

مگر نه این است کشورها و یا دولتهایی که دشمن اسلام و قرآن هستند بی دریغ به صدام کمک مالی می‌کنند و سلاحهای مخرب در اختیار او قرار می‌دهند. صدام دارد با اسلام و قرآن می‌جنگد نه با ایران.

آیا شما جنگ با اسلام وقرآن را تأیید می‌کنید و چون می‌دانم شما فردِ مطّلعی هستید این حقیقت را قلباً باور دارید. پاسخ داد: قبول دارم و حتی می‌گویم صدام ملعون است؛ ولی آمریکا از او حمایت می‌کند و شما توان مقابله با آمریکا را ندارید علاوه بر این جان و مال مردم و اقتصاد مسلمانان بی‌جهت هدر می‌رود! به او پاسخ دادم قدرت آمریکا بالاتر است یا قدرت

ص: ۶۹

خدا؟ یار و یاور ایران خدا است، نه تنها هیچ کشوری به ایران، که برای خدا قیام کرده، کمترین مددی نمی‌رساند، بلکه عمده ممالک غنی و نیرومند به صدام برای فرو پاشیِ انقلاب اسلامی، پیوسته و بدون وقفه کمک می کنند و حتی برخی از ممالک اسلامی برای کمک به صدام سرباز و سپاه به عراق می‌فرستند. جمهوری اسلامی ایران با اتکا به خدا، به دفاع از کشور خود و نگاهبانی از اسلام و قرآن برخاسته و قدرت آمریکا و همه قدرتهای دیگر را در مقابلِ اقتدارِ الهی پوچ و ضعیف می‌داند. اگر بنا باشد در کنار قدرت خدا از قدرت آمریکا هراس به خود راه دهیم، بهتر است به جای «اللّهاکبر» بگوییدد «آمریکااکبر!»، و نماز خود را با چنین طلیعه‌ای افتتاح کنید.

دو تن از رجال اردنی که به حرفهای بنده گوش فرا می‌دادند، تا اندازه‌ای تحت تأثیر قرار گرفتند و از حدّت و حرارت پرخاشهایی که پیشتر ما را با آن هدف قرار می‌دادند قدری کاستند.

گفتم شما که متولی طبع و ضبط قرآن در این مؤسسه عظیم هستید، به چه منظوری به این کار روی آوردید، آیا قرآن را از آنرو به چاپ می‌رسانید و یا کاستهای نوار بی‌شماری از قرآن فراهم می‌آورید تا مردمی که برای احیای مضامین قرآن قیام کرده‌اند مورد انتقاد قرار دهید و احیاناً به مخالف و دشمن قرآن کمک کنید؟

شما می‌دانید- چون اهل سیاست و اهل علم هستید- جنگ با ایران یعنی همان جنگ با قرآنی است که برای چاپ و ضبط آن بودجه‌ای عظیم هزینه می کنید. بیایید به ایران و ببینید که از برکات انقلاب، قرآن چگونه بر فضای ایران حاکم است، از آن‌همه بی‌حجابیها و بی عفتی‌ها و کاباره‌ها و مراکز فسادی که در این مملکت وجود داشت، اثری به جای نمانده، و

ص: ۷۰

فضا، فضای اسلام و قرآن است. میان امیر و رهبر ما با رهبر خود و رهبرهای ممالک دیگر اسلامی مقایسه کنید، آیا نه این است که امیر ما مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و خلفاء دیگر آنچنان ساده زندگانی می‌کند که فقیرترین افراد در نقاط دورافتاده طرز زندگانی خود را با زندگانی بسیط رهبرشان قیاس کرده و خود را تسلّی می‌دهند.

از این حقیقت همه شما اطلاع دارید، اطلاع دارید که رهبر بزرگوار ما چگونه زندگانی می‌کند، یکنوع زندگانی که کوچکترین هوا و هوس و آز و طمع مادی بدان راه ندارد و خدا در تمام زوایای زندگانیِ این شخصیت بزرگوار، کاملا مشهود است و جز خدا از هیچ قدرتی هراس ندارد، و جز برای خدا حبّ و بغضی را در او نمی‌توان یافت.

احساس کردم اشک از دیدگان ایندو تن از رجال اردن سرازیر شده و مرا به آغوش کشیدند و بر تن و برم بوسه نثار می‌کردند و از من سخت شرمسار بودند که چرا در بادی امر پرخاش جویانه با من مواجه شدند.

آنگاه ادامه دادم که به حکم فَانْ بَغَتْ احدیهما عَلَی الاخْری فَقاتلوا الّتی تَبْغی حتی تفیءَ الی أمْرِاللَّه (۱)

باید کشورهای اسلامی با صدام- که به اعتراف شما متجاوز و باغی است- به جنگ بر می‌خاستند، نه تنها صدام را تنبیه نکردند و نکردید؛ بلکه تجاوز اورا مورد تأیید قرار دادید.

آیا این تأیید و تشویق شما از تجاوز و تعدی به یک مملکت اسلامی که برای اسلام و قرآن قیام کرد، مخالف با حکم قرآن نیست؟ همین قرآن از شما بازخواست خواهد کرد که چرا چنین موضعی را با جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفتید.

۱- ۱- حجرات: ۹.

ص: ۷۱

بحث و مذاکرات ما تا ساعت مربوط به وقت فضیلت اقامه نماز عصر ادامه یافت، و آنچنان عواطف دینی آنان را برانگیخت که نمی‌خواستند ما آنها را ترک گوییم و با اصرار و پافشاری از من دعوت به عمل آوردند امامت جماعت نماز عصر را در این مجمّع به عهده گیرم، من هم پذیرفتم و نماز عصر را دقیقا به سبک شیعه- با اقتدای انبوه کارکنان مجمّع- اقامه کردم و هنگام ترک مجمّع، این دو فرد اردنی، احساسات گرم و صمیمیت خود را بدرقه راهمان کردند.

باری امام راحل- اعلی اللّه مقامه‌الشریف- با این‌که آن‌طور که باید و شاید شناخته نشده‌اند آنچنان در جوامع اسلامی و قلوب مردم امتهای ستمدیده عالم راه یافته‌اند که در یکی از ممالک اروپایی اعلامیه‌ای را از راه بسیار دور با خطوطی بسیار درشت برای بنده خواندند که حضرت امام را به عنوان بزرگترین رهبران و حامیان مستضعفان قرن، خاطرنشان ساخته بود؛ این اعلامیه بر ستونی در چندصد متری از دور قابل خواندن می‌نمود، این اعلامیه را در ایتالیا بر استوانه پرعرض و طول رؤیت کردم.

امام همه ملتهای اسلامی و حتی غیر اسلامی را بیدار کردند. بیدار کردند که مسلمین می‌توانند در سایه پایمردی و پای بندی به اسلام، مجد و عظمت و عزّت از دست رفته خود را دوباره باز یابند.

حضرت امام آنچنان سیاست جهانی را متحول ساختند که سیاستمداران عالم را به خود مشغول کرد و از آغاز انقلاب تا کنون کمتر گزارشهایی به گوش می‌خورد که در آنها از انقلاب اسلامی و مسائل مربوط به ایران مطلبی وجود نداشته باشد؛ و این نشان می‌دهد سردمداران بزرگ جهان نمی‌توانند از فکر و ذکر جمهوری اسلامی ایران، خود را برهانند و همواره سرگرم تدابیری هستند که مبادا از سوی آرمانهای

ص: ۷۲

انقلاب اسلامی به مطامع آنها آسیبی وارد شود.

این اواخر، سلمان رشدی خبیث را شارژ کردند تا اسلام و قرآن و سرانجام انقلاب اسلامی را مخدوش سازند و هم اکنون در این اندیشه‌اند که این جرثومه پلید را چگونه نگاهبانی کنند، و با تلاشهای گرفتارِ تناقص، هردم به تدابیری دست می‌یازند تا در تأیید نوشته‌هایش کاری صورت دهند.

دنیای استکبار مانند کلافی سر درگم گرفتار کارها و یاوه‌هایی چون گره‌هایی کور شده، و به سان زمان رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله که مشرکین نمی‌دانستند برای مبارزه با قرآن چه کنند؛ گاهی قرآن را شعر، و زمانی سحر و چندی آن‌را اسطوره و به هنگامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مجنون قلمداد می‌کردند و دیدند از این کار نتیجه‌ای نمی‌گیرند به جنگ با آن‌حضرت و طرفدارانش آغاز کردند و ناگزیر در برابر قرآن تسلیم شدند.

تاریخ در زمان ما تکرار شده؛ مستکبران جهان با بهانه‌هایی واهی به انقلاب اسلامی یورش آوردند؛ و حتی دیدند با جنگ نیز کاری از آنها ساخته نیست؛ سلمان رشدی را سراغ انقلاب فرستادند؛ ولی انقلاب اسلامی و دنیا چنان اورا وادار به عقب نشینی کرد که تا عمر دارد پیوسته باید به این عقب نشینی ادامه دهد، تا جثه منحوسش تا زیر خاک عقب نشینی کند و هرچه زودتر به عمر نگونبختش خاتمه دهند.

راستی اگر ما در تداوم بخشیدن آرمانهای حضرت امام، پایمردی کنیم چه قدرتی را یارای آن است که آوای الهی ما را خفه کند.

یریدون لِیطفئوا نورَ اللَّهِ بأفواهِهِم واللَّهُ مُتمّ نوره ولَو کرهَ الکافِرون؛ (۱)

۱- ۱- الصف: ۸.

ص: ۷۳

«می‌خواهند نور خدا را با یاوه‌گویی‌های خود به خاموشی وادارند، واین خدا است که نور خود را کامل می‌سازد، هر چند که کفرپیشه‌ها را ناخوش‌آیند باشد.»

ما باید این نعمت عظیم انقلاب را پاسداری کنیم و قدر آن‌را بدانیم و جلوی هر عاملی که این برکت الهی را آسیب پذیر می‌سازد بگیریم، مردم دنیا به پایمردی امت فداکار ایران در ادامه راه حضرت امام چشم دوخته‌اند، تا با خیزشهای خود، زیر سایه حکومتهای اسلامی آسایش و امنیتِ روحی و معنوی و مادی و دنیاوی را بر زندگانیِ خود حاکم سازند، به این امید که خداوند متعال رهبر بزرگوار وفقیه عالی مقامِ ما حضرت آیت اللّه العظمی خامنه‌ای- متع اللّه المسلمین بطول بقائه الشریف- را از سلامت و طول عمر و توفیق در ادامه راه امام راحل بر خوردار سازد، سخن را درباره «امام و بیداریِ مردم ایران و امتهای اسلامی» به پایان برده و از آن جهت از بحثِ طوافِ در مطاف، به این سو کشانده شدیم؛ چرا که خواستیم مساعی و تلاشهای پی‌گیر آن حضرت را در خاطره‌ها تجدید کنیم، و با طوافی بر پیرامون شمع وجود اندیشه‌هایش، هر چند کوتاه، ادای وظیفه نماییم.

به مطاف کعبه بازگردیم و بر گردِ آن، طواف را پی‌گیریم

حاجی راست که در هر یک از طوافهای «نساء» و «زیارت»، هفت شوط پیرامون کعبه، گردش را از نقطه محاذی «حجر الأسود» آغاز کرده و ادامه دهد و باید شرایط اقامه نماز؛ از قبیل طهارت از حدث و خبث و پلیدیهای ظاهری و باطنی در جامه و تن و بدن و مطاف و نیز ستر عورت را در خود احراز کند؛ هر چند که طهارتِ یاد شده در طوافِ واجب شرط

ص: ۷۴

است و در طوافِ استحبابی ضرورتی ندارد. باید نیت کند و از حجر الأسود آغاز کرده و طواف را بدان پایان بَرَد.

باید خانه خدا را در محاذی سمتِ چپِ بدن خود، به هنگام طواف قرار دهد و طواف خود را میان کعبه و مقام ابراهیم برگزار نماید.

مستحب است طواف را با سکینه و وقار انجام دهد و گامهای کوتاه بردارد و خود را تا می‌تواند به کعبه نزدیک سازد و بر روی «شاذروان» هنگامِ طواف گام ننهد؛ چرا که «شاذروان» یعنی برآمدگی پایین دیواره‌های کعبه، جزئی از کعبه به شمار است.

اگر میسور بود در هر شوطی حجر الاسود را با نثار بوسه و دست کشیدن استلام کند و همه ارکانِ کعبه: (رکن اسود، رکن شامی، رکن غربی، و رکن یمانی) به‌ویژه، رکن اخیر را در آغوش گرفته و بدانها چنگ آورد.

با شروع طواف، وقتی به باب کعبه می‌رسد، خویشتن را در کنار مظهری از درگاه الهی احساس می‌کند، در کنار چنین درگاهی است که سزا است فقر و بینوایی و نیازمندیِ خود را در این جایگاه به خداوند متعال عرضه دارد و همت خویش را در عرضِ حاجت بر فرازد و نیازی بس بزرگ و حاجتی سترگ را با حضرت باری تعالی در میان گذارد و به خدا عرض کند:

«سائلک، فقیرک، مِسکینک ببابک، فتصدَّق عَلیه بالجنَّة. أللّهمَّ البیت بیتک، والحَرَمُ حَرَمُک، والعبدُ عبدُکَ. وَهذا مقامُ العائذ المستجیر بکَ من النّار، فأعتقنی و والدیَّ وأهلی وَ وُلدی وإخوانی المؤمنین مِنَ النّار، یا جوادُ یا کریم».

«خدایا! خواهنده و گدای تو، فقیر و تهی دستِ تو، مسکین و بی‌نوای تو در کنار درگاهِ تو برای درخواستِ حاجت آمده، پس بوستان بهشتی را به

ص: ۷۵

عنوان صدقه و موهبتی حاکی از صداقت، بدو ارزانی دار؛ و با این عطا و بخشش بر او منت گذار. بار خدایا! خانه، خانه تواست. حَرَم، حرم تواست. وبنده، بنده تواست. اینجا پایگاه پناهنده و خواهان امان و زینهار از آتش دوزخ، آنهم به مدد تو است. پس من و پدر و مادر و خاندان و فرزندان و برادران با ایمانم را از این آتش رهایی‌بخش؛ ای خدایی که با جود و کرامتی»

آنگاه که برابر میزاب و ناودان می‌رسد؛ یعنی به جایی می‌رسد که باران رحمت الهی با تجمع در بام کعبه از این نقطه فرو می‌ریزد، بارانی که ارزاق و نعمتهای زمین مدیون ریزش آن است و وسیله شست و شو از پلیدیهااست و دور ساختن ناپاکیها و ناپاکها است، چنین بخواند:

«أللّهمَّ أعتِق رَقَبَتی من النّار، وَوَسِّع عَلیَّ مِنَ الرِّزق الحَلال، وادرأ عنّی شرَّ فسَقۀ العَرب والعَجم وَشرَّ فَسَقۀِ الجِنِّ والإنسِ».

«بار خدایا! وجودم را از آتش دوزخ رهایی بخش و از روزیِ حلال برمن گسترده و فراوان گردان و شرِّ گناه پیشگانِ عرب و عجم و جن و انس را از من دور نگاهدار و از آسیبِ آنها مرا در حمایت خویش قرار ده.»

و در همان‌حال که برای طواف، گامها را به جلو می‌راند بگوید:

«أللّهم إنی إلیک فقیر، وإنّی منک خائفٌ مُستَجیرٌ، فلا تُبدِّلِ اسمی و لاتُغیِّرْ جسمی»

بار خدایا! تحقیقاً مرا به تو نیاز است و مسلماً از تو بیمناک و به تو پناهنده‌ام؛ پس اسم و رسمم را جا به جا نفرما و جسم و تنم را دگرگون مساز.»

ص: ۷۶

و به هنگام رسیدن به رکنِ یمانی که در خویشتن آمادگی بیشتری احساس می کند، خدای را به اسمِ اعظمِ او یاد کند؛ چرا که اسمِ اعظمِ او برای همه امور مهم، کار ساز و نیز گشاینده هرگونه مشکل و معضلی است، سزا است این چنین خدای را بخواند:

«أللّهم إنّی أسألک باسمک الذی یُمشی علی طَلَل الماء؛ کما یُمشی به علی جُدَدِ الأرض، وأسألُک باسمک الَمخزون المَکنون عندَکَ، وَ أسألک باسمِکَ الأعظم الأعظم الأعظم، إذا دُعیتَ به أجَبتَ، وإذا سُئلتَ بِهِ أعطیتَ أن تُصلّی علی محمّد وآل محمّد».

«خداوندگارا! از تو درخواست می کنم به آن نامی از تو که بر امواجِ بلند آب چنان می‌توان راه در نوردید که در جاده‌های هامون و هموار. و از تو می‌خواهم به آن نامی از تو که نزد تو برای بشر نهان مانده و در خواستِ خود را با نامی از تو در میان می گذارم که بسی بزرگ و بسی بزرگ و بسی بزرگ از بزرگتر است، نامی که اگر بدان تو را بخوانند به در خواست کننده پاسخ مثبت می‌دهی و اگر از رهگذر آن به درگاه تو روی آورند خواسته‌هایشان را بدانان اعطا فرمایی. با این نامها تو را می‌خوانم که بر محمد و خاندان او درود فرستی».

و پس از آن هرگونه حاجتی که دارد به خداوند متعال عرضه کند.

وقتی خود را نزدیک «رکنِ یمانی» یافت، در هر شوطی آن را در آغوش گرفته ببوسدش و بر پیامبر و خاندانش درود فرستد. و میان این رکن و رکنِ اسود- که حجر الأسود بر آن نصب شده است و در آن جای دارد، خیر دنیا و آخرت- هر دو- را از حضرت باری تعالی درخواست کند و بگوید:

ص: ۷۷

ربّنا آتِنا فی الدُّنیا حَسَنهٔ وفی الآخرهٔ حسنهٔ وقنا عذاب النّار

در شوط هفتم در «مستجار»- که نزدیک رکن یمانی و محاذی باب کعبه است- درنگ کند، دستهایش را بر دیوار کعبه بگشاید و بگسترد، گونه‌ها و شکمش را بر کعبه نهد و برای این که خاکساری و تواضع خویش را به خداوند اظهار دارد و زبان به ناتوانی خویش بگشاید، با این مقال با حضرت خداوندگار خویش گفتگو کند که:

أللّهم البیت بیتُک، والعبد عبدک، وهذا مقامُ العائذ بک من النار، أللّهم انّی حَللتُ بِفنائکَ فاجعل قِرایَ مغفرتک، وهَب لی ما بینی و بینک واستوهبنی من خلقک

«بار خدایا! این خانه، خانه تو است و این بنده بنده تو است، و اینجا پایگاهی است که به تو از آتش دوزخ از رهگذر آن باید پناه بریم.

پروردگارا! من بر حریم تو فرود آمدم و پذیرایی تو از من، آمرزشِ تو باشد، و آنچه میان من و تو است برای من ببخشای.»

به دنبال این دعا، هر چه از خدا می‌خواهد با او در میان نهاده و بر گناهانِ خود در برابر خداوندگارش اعتراف کند. و به دنبال دعا و درخواست و نیازِ خود همه عواملِ خوشبختی خود را از آنِ حضرت باری تعالی دانسته و رهایی از آتش دوزخ را به عنوان آخرین درخواست و مهمترین حاجات به خدا عرضه دارد و با خدا که برآورنده همه نیازها است این حوائج را بدینسان در میان گذارد:

«أللّهم مِن قِبَلِکَ الروح والرّاحهٔ والفَرجُ والعافیهٔ. أللّهم إنّ عمَلی ضعیف فضاعِفْهُ لی واغفر لی ما اطَّلعت علیه منّی وخَفی علی خلقک، أستجیر بِکَ مِنَ النّار».

ص: ۷۸

«بار خدایا! رفاه و آسایش و گشایش و سلامت از ناحیه تواست، بارخدایا! تحقیقاً عمل نیکم کم رمق و ضعیف و ناچیز است آن را به نفع من دو چندان ساز و از اعمالِ بدی که بدانها دست یازیدیم و فقط تو بر آنها آگاهی و برخلقِ تو پنهان است در گذر، و به تو از آتش دوزخ پناه می‌خواهم.»

و هر چه بیشتر دعا کند و فراوان از خدا در خواست نماید. آنگاه به استلام «رکن یمانی» و رکنی که حجر الاسود در آن قرار دارد روی آوَرد و بر آنها بوسه زند و طواف را با این دعا به پایان بَرَد که:

«أللّهم قنِّعنی بما رَزَقتنی وبارِك لی فیما آتیتنی»

«بار خدایا! مرا بدانچه ارزانی داشتی قانع و راضی گردان، و در آنچه به من عطا فرمودی برکت و فزونی به هم رسان.»

وقتی از طواف فارغ گشت، مقامِ ابراهیم را آهنگ نماید و در آنجا دو رکعت نماز گزارد؛ البته مقامِ ابراهیم را به هنگام نماز پیش رویِ خود قرار دهد و در رکعتِ اول بعد از حمد، سوره توحید و در رکعت دوم سوره جحد (الکافرون) را قرائت کند و پس از تشهد و تسلیم، خدای را سپاس گوید و بر محمد و آل او درود فرستد و از خداوند متعال درخواست کند طوافِ او را به شرف قبول نائل سازد و آن را آخرین کار او قرار ندهد، بلکه بارها وی را به توفیقِ زیارتِ خانه‌اش و طواف برگردِ آن مفتخر گرداند و در مقامِ حمد و ستایش الهی و درود بر پیامبر و آلِ او و درخواستهایش، دعایی را این چنین بخواند:

«الحَمد للّه‌بمحامده کلِّها علی نعمائه کُلّها حتّی یَنتهی الحَمد إلی ما یُحبُّ و یَرضی أللّهم صلِّ علی محمّد و آلِ محمّد،

ص: ۷۹

وتَقبّل منّی و طَهّر قلبی وزکّ عملی».

«سپاس از آن خدا با تمام انواع آن، سپاس بر تمام نعمتهایش (سپاسی که به آنچه محبوب و مَرضیّ خدااست به فرجام رسد). بار خدایا! بر محمّد وآل او درود نثار فرما، و از من بپذیر، و قلبم را از هر آلایشی پاکیزه گردان، و عملم را به برکات خود از هر پلیدی و پلشتی، به رشد و نموّی رهیده از آفتی سترده ساز».

باید همه توان خود را در دعا به کار گیرد، آنگاه به سوی حجر الاسود به راه افتد و آن را استلام کرده، ببوسد و یا با دستِ خود در سوی آن نشان و اشارت رود، و آنچه پیشتر به خدا عرضه داشته تکرار کند.

باید توجه داشت که «طواف» یکی از ارکانِ حج و عمره است که اگر عمداً ترک شود حج و عمره شخص باطل و فاقد اعتبار و ارزش می‌گردد؛ چنانچه از روی نسیان و فراموشی انجام نگرفته باشد می‌تواند بعد از مناسک حج با قضا، آن را جبران نماید. و اگر بازگشتِ به مکه و قضای طواف، دشوار و مستلزم تحملِ مشکلاتی گردد، می‌تواند دیگری را به عنوان نایب خود در این وظیفه انتخاب کند تا به جای او طواف به‌جا آورد. (۱)

چنانکه اشارت رفت «طواف به منزله نماز است؛ لذا باید حج‌گزار، قلب خود را از تعظیم و خوف و رجاء و محبت سرشار سازد» (۲) و باید بداند که این طواف به سان تحیت و تهنیت به نخستین خانه‌ای است که به

۱- ۱- المحجّه البیضاء، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲- ۲- الحقائق: فیض کاشانی، ص ۲۷۷.

ص: ۸۰

منظور پرستش خدای یکتا بنا شده و تکریمی است به یکی از مظاهر توحید و یکتا پرستی.

و چون حاجی، کعبه و جلوه گاهِ معشوق و معبودِ خود را می‌بیند، عاشقانه همچون پروانه گرد شمعِ مظهر حقیقی پاک که خدای متعال است به گردش در می‌آید و آنقدر بر پیرامون این شمع به گردش و پرواز روحی ادامه می‌دهد تا بال و پر تمایلات عصبی به دنیا واخْلاد و دلبستگی به آن بسوزد، و چون خاکستر در تند باد جماعت انبوهِ طائفین از پیرامون دل و جانش بپراکند و هر چه ناخالصی در وجودش راه یافته زدوده و سترده شود، و وجودش سراپا عشق به خدا گردد.

حجر الاسود نقطه آغاز و مبدأ این طواف است؛ استلام و تقبیل آن عبارت از کاری است که از عشق و علاقه به مبدأ حقیقیِ عالم، یعنی آفریدگارِ جهان بازگو می کند. امتی که شبانه روز به صورتِ تکلیفِ واجب و الزامی باید پنج بار به سوی این خانه که عالیترین مظهر توحید است نماز را اقامه کند شایسته می‌نماید با طواف پیرامون بنائی که ابراهیم برای شرک زدایی و ترویج توحید پی‌ریزی کرده است اظهار ادب نماید.

مرحوم فیض کاشانی می گوید: «باید حاجی بداند در طواف، خود را به فرشتگان مقربی که پیرامون عرش را احاطه کرده و بر گردِ آن طواف می کنند همانند ساخته است. نباید تصور کند که هدف از این طواف آن است که کالبد و بدن خود را پیرامون کعبه به گردش درآوَرَد؛ بلکه مقصود این است قلبش از رهگذر ذکر و یادِ صاحبِ خانه به گردش و چرخش افتد تا ذکر جز به او ابتدا نشود و جز به او خاتمه نیابد؛ چنانکه طواف کننده طواف را از خانه و حجرالأسود آغاز و بدان ختم می کند.

آری طواف، نشانگر اوج محبت و مُنتهای عشق الهی در عبادت و

ص: ۸۱

پرستش است، و پیدا است که این طواف در تنگنای حرکت فیزیکی و گردش صوری و ظاهری و مادی محدود نیست، و باید قلب و دل آدمی در پویش و گردش و در جستجوی خدا باشد. خانه خدا و طواف تن و اندام نمودارِ خدا و چرخش روح و دل می‌باشد، و چنانکه اشاره خواهیم کرد. طواف تن و اندام در عالمِ شهود نردبانی است به عالم غیب و ملکوت.

نکته قابل توجه در انجامِ این فریضه پرشور، که جلوه و نمایانگرِ کمالِ عبودیت و بندگی و محو شدن در جمال ربوبی است، این است که در میانِ جمع و انبوه انسانها برگزار می‌شود. طوافِ جمعی جلوه‌ای است از تجمع و همبستگی مردم با یکدیگر تا به مددِ قلبهای پاکی که با اصحاب و خداوندگارانِ آن با او همراهی می‌کنند بتوان در پیشگاه پروردگار قربی به هم رسانده و خواسته‌های او در کنارِ جمع به استجابت و پاسخ مثبت بارور شود؛ و با سپردن خود به انبوه طائفان در گردابِ انسانیت محو شده و با از خود گذشتن و به جمع پیوستن، خدای را باز یابد.

طواف نمایشی است از عبادتِ جمعی که باید طائف، خویشتن را ناگزیر از هماهنگی با برادران ایمانی خود ساخته و از تک روی بپرهیزد، تن را از تنهایی و استقلال برهاند؛ چنانکه باید دل را از استبداد و انزوا از دیگران رها سازد. او نمی‌تواند در جهتِ مخالفِ با دیگران بچرخد چنانکه نمی‌تواند راهی برای خود در جهتِ مخالفِ ایده آنان بپوید. این حرکت موزون و زیبا و دل انگیز و سامان یافته، هشداری به مسلمین است که تجمع و همبستگی و همرهی را در هیچ امری از امور زندگانی مورد غفلت قرار ندهند که تفرقه وتکروی، آنان را طعمه گرگان خونخوار قرار داده و دشمنانِ سوگند خورده قرآن و اسلام چون لاشخوران و کفتارانی بر

ص: ۸۲

سر این طعمه روی آورده و آنها را از هم دریده و کیانِ اسلام و مسلمین را در معرض ضعف و نابودی قرار می‌دهند.

طواف پیرامون «بیت عتیق»، خانه آزاد و آزاد کننده انسان از هر اسارتی، انجام می‌گیرد؛ خانه‌ای که هیچ جباری نمی‌تواند آن‌را مقهور و مغلوب سازد؛ خانه‌ای که خدا برای ابد آن‌را از ویرانی و فرسودگی نگاهبان است، و همواره معمور و آبادان- از زمان ابراهیم و تا همیشه- و رهیده و آزاد از هر گزند و آسیبی است. مردمی که گرد چنین خانه‌ای دوش به دوش یکدیگر هر ساله به طواف می‌پردازند نباید آسیب و گزندی بر آنها وارد شود و مغلوب و مقهور دشمنانشان واقع شوند. مگر این شعارها و مناسکِ دینی بدون هدف و آرمانهای سازنده‌ای تشریع شده است. این بیت از هر جهت عتیق است، خانه‌ای بس کهن که هرگز ویرانی بدان راه نیافت و برای همیشه بدان راه نمی‌یابد.

مرحوم طبرسی می‌گوید: بیت عتیق، یعنی کعبه؛ از آنرو به «بیتِ عتیق» نامبردار شده، چون:

- هیچ بنده‌ای مالک آن نمی‌گردد، و از این‌که به تملک احدی در آید آزاد می‌باشد.

- یا از آن جهت، از اینکه هر جباری توانمند بتواند آن‌را ویران سازد آزاد و مصون است، و کسی را یارای آن نیست که بدان آسیبی وارد سازد و هیچ جباری قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله، آهنگ تخریب و براندازی آن ننمود مگر آن‌که خداوند آن‌را هلاک و نابود ساخت. و این‌که حجاج آن‌را ویران کرد و بار دیگر آن‌را بنا نمود از برکت پیامبر ما صلی الله علیه و آله دچار هلاک نگردید؛ زیرا خداوند سبحان به برکت این خانه، امت اسلامی را از استیصال و درماندگی ایمن فرموده است.

ص: ۸۳

– گویند از آن‌جهت «بیت عتیق» نام دارد، چون از طوفان در زمان حضرت نوح علیه السلام مصون ماند، در حالی‌که همه نقاط گیتی جز این خانه دستخوش غرق گشت.

– و یا آن‌که چون کهن و قدیمی است «بیت عتیق» نام گرفت؛ زیرا نخستین خانه‌ای است که خداوند متعال آن‌را پی نهاد و آدم ابوالبشر ساختمان آن‌را بنیاد کرد، آنگاه حضرت ابراهیم علیه السلام بازسازی آن‌را به عهده گرفت. (۱)

ابوالفتوح رازی- رضوان اللّه تعالی علیه- گوید: برای آن «عتیق» خواندند آن‌را که:

– آزاد است، و هرگز مملوک نشود، و آن‌را مالک نَبوَد از آدمیان. و مجاهد نیز همین گفت.

– ابن زید گفت: برای آن‌که قدیم است؛ و قدیم «عتیق» بُوَد و دیرینه در عتْق و قِدَم او آن است که هُوَ أوّلُ بیتٍ وُضِعَ للنّاس و یقال: «سیفٌ عتیقٌ و دینارٌ عتیقٌ».

– بعضی دگر گفتند: برای آن‌که بر خدای، کریم است «لکرمِ أمّته علی اللّه. و العِتقُ، الکرم» عتق، کَرَم باشد. من قولِهِمْ: «فَرَسٌ عتیقٌ» أی کریمٌ.

– و امام باقر علیه السلام گفت: «برای آن‌که آزاد بود در ایام طوفان نوح؛ چون همه جهان غرق شد». (۲)

بنابراین «بیت عتیق» مظهر هر گونه آزادیها و رهایی‌ها و آسیب

۱- ۱- مجمع البیان لعلوم القرآن، طبرسی، طاسلامیه ۷: ۸۲. و نیز بنگرید به: کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۶۱.

۲- ۲- روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی، ج ۷، ص ۱۳۶.

ص: ۸۴

ناپـذیریها و دارای سـابقه‌ای دیرینه و ریشه‌دار تـا زمـان حضـرتِ آدم علیه السـلام است؛ طواف بر گرد چنین بیتی بایـد امتی آزاده و آسیب ناپـذیر را سازمان‌دهی کنـد و بایـد از حقیقت نهفته در این بیت برای رهایی از یوغ اسـتعمار و اسـتدمار الهام گیرد؛ باید این امّت به گونه‌ای سامان یابد که هیچ قدرت و نیرویی حتّی خیالِ تجاوز به حریمش را در سـر نپروراند و هرگز نتواند ضـعف و زبونی او را موجب گردد. بایـد این طواف را بـا توجه به هـدفی که در آن وجود دارد و نکـات و لطایفی که بیت و کعبه حامِل آنها اسـت برگزار کرد، صـرفاً گردش و چرخش فیزیکی نباشـد، بُعـدهای متافیزیکی را بایـد در هر گامی که به هنگام طواف نهاده می‌شود در مدّ نظر گرفته و آنرا در محیط اندیشه خود زنده کرد.

اسلام امتی را درخواست می‌کند که تسلط نا پذیراند لن یَجعَل اللّٰه للکافرین علی المؤمنین سبیلًا. (۱)

چرا ما با داشتن چنین رموز و نکات و سمبلهای گویا و سازنده در جهانِ اسلام، شاهد بردگیِ حتی دولتمردانِ آن باشیم، دولتمردانی که عبید و بردگانی مزدرسان به اربابانِ خود هستند.

واقعاً شرم آور است امتهای اسلام با داشتن ثروتهای سرشار روزمینی و زیرزمینی بدینسان که می‌دانیم در فقر و ضعف وزبونی به سر می‌برند، و با داشـتن «بیت عتیق» و آزاد و آزادی بخش، این چنین در استیصالِ ساخته اسـتعمارِ استدمارپیشه، با زندگانیِ اسف‌آوری سر و کار داشته باشد.

باری، فیض کاشانی می‌گوید:

«ونیز بایـد بدانـد طوافِ برخوردار از شـرافت و کرامت، همان طوافِ قلب در پیشـگاه حضـرتِ ربوبی است و خانه خـدا؛ یعنی کعبه نمونه و

۱- ۱- نساء: ۱۴۱.

ص: ۸۵

مظهری است پدیـدار در عـالم مُلک برای حضـرت ربوبی که چون در عالم ملکوت است با چشم سـر رؤیت نمی‌شود، چنانکه بـدن نمونه‌ای ظاهر در عالم شـهادت برای قلبی است که چون در عالم غیب است با دیدگان، قابل رؤیت نیست و عالم مُلک و شهادت به سوی عالم غیب و ملکوت- برای کسانی که در برای او گشوده شده است- راه دارد».

«در اشاره به همین مقایسه آمـده است: بیت المعمور در آسـمان، در مقابلِ کعبه قرار دارد؛ و طوافِ فرشـتگان در بیت المعمور مانند طوافِ انسـان بر گرد کعبه است، و چون پـایه و درجه اکثر مردم از انجـام طوافی این چنین، نارسـا است مـأمور شدنـد حتی الامکان طوافِ خود را هماننـد فرشـتگان سامـان دهنـد، و به آنها وعـده دادنـد: «هر کسـی خود را شبیه گروهی سازد با آنان محشور خواهد شد».

«اما اسـتلام حجرالاسود، باید گفت که حجر به منزله دست راست خدا است. رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: حجر را اسـتلام کنیـد، زیرا دستِ راست خـدا در میـان خلق است که با خلق به وسـیله آن مصافحه می‌کنـد همانگونه که عبـد و بنـدگان خـدا با هم مصافحه می‌کنند». (۱)

ذکر این نکته در پایانِ بحثِ مربوط به طواف ضـروری است که مخالفانِ اسلام موضوعِ کعبه و حجر الاسود را بهانه‌ای برای حمله و انتقاد قرار داده‌انـد؛ و می‌گوینـد: احترام به کعبه و حجر الاسود بازمانده افکار و اندیشه بت پرستی است! در حالی که آنان از حقایقِ مسلّمِ تاریـخ در بی خبری به سـر می‌برند و یا تعمّداً این حقایق را نادیده می‌انگارند؛ با این که همین یاوه گویان درباره گورِ سـرباز گمنام- که مظهر وظیفه شناسی و

۱- ۱- الحقائق، ص ۲۸۷.

ص: ۸۶

فداکاری است- انواع و اقسام تشریفات و مراسم را به اجرا درمی‌آورند، و احترام فراوانی درباره آن معمول می‌دارند. علاوه بر این در اکثر شؤونِ زندگانی، به بسیاری از موهومات پای بند هستند.

ما می‌دانیم کعبه و حجر الاسود، مظهر مبارزه با شرک و نبردِ با پس مانده‌های بت‌پرستی و جنگِ با موهومات به شمار می‌رود. و به قاطعیت می‌توان گفت کعبه و حجر الاسود بازمانده آثار توحید و یگانه پرستی است که از زمانِ ابراهیمِ بت شکن و شرک ستیز تا کنون به عنوان نمودار توحید مورد احترام یکتا پرستان بوده و هست.

به تاریخ نیز باید مراجعه کرد که عربهای قبل از اسلام از مواد و اشیای گوناگون بت و معبودی می‌پرداختند؛ در حالی که کعبه و حجر الاسود تنها چیزهایی بوده‌اند که به دور از جنبه الوهیتِ شرک آمیز قرار داشتند، و هیچ عربی قبل از اسلام آندو را به هیچوجه به عنوان معبود یا بت، موردِ پرستش قرار نداده‌اند. آیا اسلامی که با بت پرستی نبرد را آغاز کرده و سخت مخالفِ بت پرستی جاهلی بوده می‌توان آن را آیینی برشمرد که از شرک و بت پرستی تأیید به عمل آورده است؟! هیچ تاریخی این سخن یاوه‌گویان را نه تنها تأیید نمی‌کند، بلکه با توجه به تعالیم قرآنی- که سراسر آن به سوی توحید و نابودسازی شرک نشان رفته- آن را تکذیب می‌نماید.

باید گفتارِ این معاندان یا نادانان را مانند سایر سخنانشان در باره اسلام کاملًا تهی از واقعیت تلقی کرد.

استلام حجر و بوسیدن و تماس با آن نباید موجب آزار دیگران گردد:

علی‌رغم آن‌که روی مسأله استلام از رهگذر تقبیل یا دست کشیدنِ روی آن مؤکداً توصیه شده است باید در ادای این وظیفه، مسأله مهم

ص: ۸۷

دیگری را کاملًا در مـد نظر قرارداد. اصولًا طواف و همه مناسکِ دیگرِ حـج باید به گونه‌ای برگزار شود که ایذاء و مشـکلی را برای دیگران موجب نگردد. معمولًا در موسمِ حجِ تمتع، تراکم جمعیت در دوره معاصر بسیار چشمگیر و بی‌سابقه است. قهراً اصلِ طواف بادشواریهایی روبه‌رو است تا چه رسد به آنکه حجر را با بوسه‌زدن و یا دست کشـیدن، اسـتلام کنیم. و بنابراین نباید با اصرار بر این کـار، موجبِ فزونی رنجه و آزارِ دیگران شویم، و به کـاری مطلوب دست یـازیم که به خاطر آن کاری مطلوب تر را- که عبارت از آزار نرسانـدنِ بـه دیگران اسـت- از دسـت نهیـم. در چنیـن شـرایطی بهـتر آن اسـت که به اشـاره در امر اسـتلام بسـنده کنیم، و حج ابراهیمی را بـا طرزی خوش آینـدتر به جای آوریم. احادیث وارده از اهل‌البیت علیهم السـلام نیز ما را به همین امر رهنمون است که حجـاج خسـته و فرسوده را، که اجرای مراسم عـادیِ حـج آنهـا را کم‌توان می‌سازد، با اصـرار بر یک امر مسـتحب فرسوده‌تر سازیم. معمولًـا در حـدود حجر الاـسود فشار و تنشِ جمعیت به خاطر لمس و تقبیل حجر الاسود به اوج خود می‌رسـد که احیاناً به دشـنام و ناسـزاگویی پـاره‌ای از آنهـا منجر می‌گردد. علیهـذا بایسـته است تا می‌توانیم در انجام مناسک حـج از آزار و ایـذاء دیگران بکاهیم، آزار و ایذائی که بسـیار نا ستوده و نامطبوع و حتی گاهی بهانه به دست دشمنان اسلام می‌دهد که امتش در مواردی جزئی از مراسمِ مستحبِ حج، مشکلاتی غیر قابل جبران را به ارمغان می‌آورند.

مرحـوم کلینی- رضـوان اللَّه تعـالی علیه- آورده است: مردی به نـام ابن ابی عـوانه- که در لجـاج و عنـاد نسـبت به اهـل‌البیت علیهم السـلام، شـهره بود و هر وقت امام صادق علیه السـلام و یا یکی از بزرگان آل محمّـد علیهم السـلام بر مکه در می‌آمـد به اسـتهزاء و ایذاء او روی می‌آورد. آنگاه که امام صادق علیه السلام سرگرم طواف بود

ص: ۸۸

خود را به آنحضرت رساند و گفت: ابا عبداللَّه! رأی تو در باره استلامِ حجر چیست؟ پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله حجر را استلام می کرد. ابن ابی عوانه گفت: ترا به هنگام طواف ندیدم که حجر را استلام کنی؟ حضرتشان فرمودند: «أکره أن أوذی ضعیفاً أو أتأذّی ؛ (برای من خوش آیند نیست فردی ضعیف و کم توان را بیازارم و یا خود نیز به خاطر [چنین کارِ مستحبی آزار بینم). ابن ابی عوانه گفت: تو خود می‌پذیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله حجر را استلام می کرد؛ لکن خود از آن امتناع می‌ورزی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «نعم؛ ولکن کانَ رسولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إذا رأوه عرفوا له حَقَّهُ، وأنا فَلا یَعرِفُون لی حقی»: (۱) (آری؛ لکن وقتی مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حال طواف می‌دیدند حق او را می‌شناختند و رعایتِ حالِ او می کردند، و حریمی برای آنحضرت برای تقبیل و استلام حجر به وجود می‌آوردند، نه کسی را آزار می‌رساند و نه خود آزار می‌دید. و من به گونه‌ای مراسم طواف را برگزار می‌سازم که مردم حق مرا نمی‌شناسند، لذا از تقبیل و بوسیدن حجر یا تماس نزدیک با آن خودداری می کنم تا مردم را نرنجانم و خود نیز رنجه نگردم).

محدث نوری- رحمهٔ اللَّه علیه- می‌نویسد: امام صادق علیه السلام را مردم دیدند که طواف را به طور عادی و طبیعی برگزار می کند، و برای نزدیک شدن به حجر الاسود تلاش و کوششی از خود نشان نمی‌دهد. رفتار و شیوه عمل آن حضرت در امر طواف سؤال برانگیز شده بود، لذا از آنحضرت پرسیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نزدیک با دست کشیدن به حجر الاسود با آن تماس برقرار می کرد و آنرا بدین شیوه استلام می‌نمود؟ امام

۱- ۱- فروع الکافی، ج ۴، ص ۴۰۹.

ص: ۸۹

صادق علیه السلام پاسخ داد: «یُفرّج له، وأنا لا یُفرّجُ لی»؛ (۱) (برای آن حضرت راه را برای چنین تماسِّ نزدیکی می گشودند؛ اما من در شرایطی طواف را برگزار می کنم که راهی را فراسویم به حجر الاسود باز نمی گذارند) لذا از استلامی این چنین صرف نظر کرده و بر بارِ مشکلات و دشواریهای مردم و خود اضافه نمی کنم، و مصلحتِ جمعی را بر مصلحتِ شخصی ترجیح می‌دهم. و قاعده باب «تزاحمِ مصالح» مقتضی است که مصلحت فرد، فدای مصلحت جمع گردد.

سعی میان صفا و مروه

یا رمز و اشارتی به ضرورت تلاش و کوشش در نیل به اهداف والای حیاتی

می‌دانیم سعی میان صفا و مروه از ارکان حج و کاری است ضروری که بدون آن حاجی نمی‌تواند از احرام خارج شود و به اصطلاح نسبت به پاره‌ای از امور، مُحِلّ گردد. این سعی خاطره بس سترگ و شگرفی را در اذهان تجدید می کند که هاجر برای جستجوی مایه حیات خود و فرزندش، تلاشی مستمر را دنبال کرد. و هرچند این تلاش عملا به هدفی که در مد نظر بود نایل نیامد؛ اما خداوند به هیچوجه تلاشها و کوششهای مشروع و مطلوب آدمی را بی‌پاداش نمی گذارد؛ لذا با امداد غیبی این تلاش و کوشش به آب زمزم و جریان آن انجامید، و این تلاش به صورت رمزی درآمد که می‌باید حاجیان هرساله با سعی میان صفا و مروه خاطره آن را عملا تجدید کنند، و بدانند که سعی و کوشش آنان

۱- ۱- المستدرک، ج ۲، ص ۱۴۸.

ص: ۹۰

باید با التجاء به خداوند توأم باشد تا به نتیجه مطلوبی بارور گردد.

حاجی باید هفت بار میان صفا و مروه سعی به عمل آورد، نه بدود و نه آهسته، و راه رفتن او بهتر است حد وسط میان «مشی: راه رفتن عادی» و «عَدْو: دویدن» باشد، نقطه شروع این کار، صفا است؛ و عمل مذکور به منزله التجاء و پناهندگی به خدا در کنار خانه او است تا بدین وسیله مغفرت الهی را به سوی خود جلب کند، و از او درخواست عفو نماید، چنانکه قبلًا نیز اشاره کردیم این کار نیز به منزله رفت و آمد به خانه فرد بزرگی است که چند بار تکرار می‌شود تا شاید آن بزرگ بدو التفاتی کند؛ و از مهر و لطف خویش سهمی عاید او سازد؛ اما نمی‌داند آن بزرگ، نیاز او را برمی‌آورد و یا دست ردّ به سینه او می‌زند. چنانکه اشاره شد سعی میان صفا و مروه یادآور یکی از رویدادهای تاریخی عبرت آموزی است؛ چون هاجر همسر ابراهیم برای جستجوی آب برای فرزندش اسماعیل از صفا به مروه و از مروه به صفا رفت و آمد می‌کرد تا بالاخره منبع آب را زیر پای اسماعیل یافت، و نیاز خود و فرزند خویش را فراهم دید، و همین آب منشأ آبادانی این سرزمین و عامل خیر و برکت آن شد.

سعیی که هاجر میان صفا و مروه مبذول داشت هدف او یافتن آب برای خود و فرزند خویش بود که مایه حیات هر موجود زنده‌ای است.

حیات اسماعیل و هاجر علیهما السلام به علت تشنگی شدید در معرض خطر بود، و اگر زیرپای اسماعیل آب به جریان نمی‌افتاد و از آن بهره نمی‌گرفتند مرگ آندو حتمی می‌نمود.

این سعی با چنان هدفی حیاتی که در گذشته صورت گرفت، و باید چنین سعیی مبذول می‌گردید، (سعیی که می‌تواند به صورت الگو و سرمشقی برای همه جوامع انسانی باشد) شاید اشارتی است به این

ص: ۹۱

حقیقت که باید مسلمین برای ادامه حیات شرافتمندانه خود در تمام شؤون حیاتی بکوشند، و همه تلاش خویش را توأم با تحرکی استوار و جنبشی که سراپای وجودشان را دربر می‌گیرد و همه اندامهای بدنشان- آنگاه که می‌باید به «هروله» روی آورند- برای چنان جنبشی بدون استثنا به کار افتند، و جان و روحشان و قلب و دلشان، و زبان و دهانشان پویا در سوی هدف حیاتی یعنی به هم رساندن ایمان و اعتقاد توحیدی زلال و دست یافتن به این مایه صافی و پاکیزه از شوائب شرک، برای تداوم حیات و زندگانی بالنده اسلامی باشد.

حیات مسلمین بدون سعی و کوشش و تلاش نمی‌تواند- به گونه‌ای که مسلمین بتوانند آبرو و عزت و قدرتی در خود به هم رسانند و عرصه را در برابر دشمنان دیرینه اسلام تنگ کنند- ادامه و استمرار یابد، حتی می‌بینیم حاجی نه تنها باید سعی خود را میان دو کوه صفا و مروه در پیش گیرد؛ بلکه باید بر فرازیدن بر کوه و دشواری صعود بر آنها را بر خویشتن هموار سازد و بداند که سعی و کوشش با بالا رفتن بر روی کوههای صفا و مروه شاید اشارتی باشد که باید سعی و تلاشها به سوی صعود و تعالی- هرچند که دشوار است- منتهی گردد. و حتی ترک هروله- که تحریک و به جنبش واداشتن همه اندامها در آن منظور شده است- از کمال سعی می‌کاهد، و باید سعی کامل و ثواب آفرینی که پاداش کامل را به ارمغان می‌آورد در جایی که باید به «هروله» تن درداد این کار هرچند پر زحمت را حاجی برخود هموار سازد و اگر آن را ترک گوید به جا است آنرا در حین سعی اعاده کند.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید:

«وقتی حاجی از طواف برگرد کعبه و توابع آن [یعنی نماز طواف و

ص: ۹۲

مستحبات دیگر] بیاسود، به زمزم درآیـد، و اگر برای او نوشـیدن آب زمزم مقدور باشد پیش از آن که به سوی «صـفا» [برای سـعی روی آورد از آب آن بنوشد، و به هنگام نوشیدن بگوید:

«أللّهُمَّ اجعله علماً نافعاً وَ رِزقاً واسعاً، و شفاءً من کلّ داء و سُقْمٍ إنّکَ قادرٌ یا ربّالْعالمین»:

«بار خـدایا! این آب و مایه حیات را منشأ علمی سودمند، و روزی گسترده و شـفاء از هر درد و بیماری برایم قرار ده؛ چرا که تو، ای خداوند گار و مدبّر عالم، بر هرچیزی توانا هستی.»

آنگاه از باب صـفا به سوی کوه صـفا روان شود و بر فراز آن بایستد تا بتواند به کعبه بنگرد، و رکنی را که حجرالاسود در آن جای دارد در مقابل خویش بینـد، و به حمـد و ثنای الهی و یاد نعمتهای او و این که به او احسان فرموده- تا هر قدر که می تواند- از جان و دل زبان بگشاید، آنگاه بگوید:

لا إلهَ إلّااللّه وَحْدَهُ لا شریکَ لهُ، لَهُ الملک ولَهُ الحَمْدُ، یُحیی وَیُمیتُ وهُوَ علی کُلِّ شَیءٍ قَدیر

«جز خدای یگانه هیچ معبودی دگر [سزای پرستش نیست، فقط او به تنهایی سزای آن است که به او پناه جست، او را انباز و شریک و همتـایی نیسـت، ملـک و زمامـداری همـه امـور و حمـد و سـتایش واقعی از آن او اسـت، او اسـت کـه حیـات می‌بخشـد و مرگ می‌آفریند، و همو بر هر چیزی توانا است».

[آنگاه مرحوم فیض کاشانی، آداب و ادعیه دیگری یک به یک بر شمرده و گزارش می کند و سپس می گوید]:

«سعی میان صفا و مروه را [پس از آداب و ادعیه یاد شده آغاز می

ص: ۹۳

کند ... از صفا به مروه می‌رود و هفت بار [که مجموع رفت و باز گشت او از صفا به مروه را تشکیل می‌دهد] سعی خود را برگزار می‌سازد که وقوف او بر صفا چهار بار، و بر مروه نیز چهار بار می‌باشد؛ لکن سعی او میان صفا و مروه در مجموع رفت و باز گشت، در هفت بار صورت می‌پذیرد، و این هفت بار سعی از صفا آغاز می‌گردد و در مروه پایان می‌گیرد.

«اگر کسی هروله در سعی را- حتی در بخشی از مسیر مخصوص به خود- رعایت نکرده باشد چهره خویش را برنگرداند، بلکه به پشت عقب‌گرد کند تا به جایی برسد که در آنجا هروله نکرده بود، آنگاه هروله را از همانجا- تا موضعی که به جااست به هروله بپردازد- این کار را انجام دهد».

این آداب ظریف باید حاجی و حجاج و مسلمین را درسی باشد که در بحران تراکم جمعیت و شدائدی که از پی خود دارد کمترین ضعف و فتوری به خود راه ندهد؛ بلکه علی‌رغم گذر بر دشواریها باز هم بکوشد و استقامت و پایداری خود را تداوم بخشد، و در تمام صحنه‌های زندگانی با تمام وجود کوشا باشد که وَأنْ لَیسَ لِلإنسانِ إلّاما سعی وأنَّ سعیُهُ سَوفَ یُری (آنچه عاید انسان می‌گردد فقط محصول سعی و کوشش او است، و فرآورده‌های کوشش او به زودی در روز قیامت برای او و دیگران مشهود خواهد بود).

بایـد حاجی میان این دو قله ترس و امیـد و دو گردنه خوف و رجاء، توازن و تعادل و استقامت خویش را نگاهبانی کند، و رکودی در او به یکسو پدیـد نیایـد، و بر قله این خوف و رجاء بت هوس را از فراز دل خویش سرنگون سازد و بت ترس را از بلندای قلبش به زیر آورد، و در این رهگذر خدای را بیابد که نه درباره وجودش ترس همه جانبه را برای

ص: ۹۴

او پدیـد می‌آورد و نه امیـدی بی‌مرز و کران، بلکه او را برآن می‌دارد که در نوسانِ میان دو سوی خوف و رجاء با کوششـی آمیخته به شادابی و نگرانی مطبوعی، مساعی خود را به کار گیرد.

صفا و مروه یاد گارهای تلخ و شیرینی در دل دارد.

مشرکین- قبل از اسلام- بر فراز صفا، بت «اساف» و بر قله مروه، بت «نائله» را نصب کرده بودند.

قرآن کریم در باره سعی صفا و مروه می فرماید:

انّ الصّفا والمروهٔ من شعائر اللَّه فمن حجّ البیت أو اعتمر فلا جناح علیه ان یطوّف بهما، و من تطوّع خیراً فانّ اللَّه شاکر علیم: (۱)

«صـفا و مروه از شعائر الهی است؛ بنا بر این اگر توفیق حج بیت‌اللَّه یا عمره نصیب انسان گردد جرم و گناهی بر او نیست که به آندو طواف کند (یعنی میان صـفا و مروه سـعی کند). اگر کسـی حج یا عمره یا هر کار نیکی را تطوّعاً و بدون الزام شرعی [پس از انجام مناسک حج و عمره واجب و اداء سایر تکالیف دیگر] انجام دهد، باید بداند که خداوند سپاسدار عمل او است و پاداشـی برای وی در مد نظر است، خدایی که به همه اعمال شما دانا و آگاه است.»

هر چند از ظاهر آیه عدم و جوب سـعی اسـتنباط می شود (چرا که از ظاهر آن چنین اسـتفاده می‌شود که سـعی میان صفا و مروه بلا مانع است و هم این که ضرورتی ندارد!).

در مورد این آیه روایاتی از فریقین در کتب احادیث آمده که این

۱- ۱- بقره: ۱۵۸.

ص: ۹۵

توهم را بر طرف می‌سازد، از آن جمله:

- از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «مسلمین در آغاز بر این پندار بوده‌اند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از مناسکی است که اقوام جاهلیِ عرب آنرا مقرر کرده‌اند! خداوند متعال برای زدودن این تصور از اذهان مسلمین اعلام می‌دارد که هیچ مانعی برای اجراء این فریضه [که یاد گار حج ابراهیمی است وجود ندارد؛ و سعی میان صفا و مروه از شعائر الهی است».

- و نیز گویند: چون بر روی کوه صفا، بتی به نام «اساف»، و بر روی کوه مروه، بتی به نام «نائله» نصب کرده بودند و قبل از اسلام، اقوام جاهلی هنگام سعی میان آندو، آنها را مسح می‌کردند و بر روی آنها دست می‌کشیدند، مسلمین به خاطر وجود این دو بت بر روی کوه صفا و مروه از سعی میان آندو احساس دشواری می‌نمودند. در پی چنین جریانی بود که آیه «انّ الصّفا والمروهٔ ...» نازل شد.

در این جا خالی از وجه نیست که از کشف‌الاسرار، سخنی در تأیید روایت یاد شده بیاوریم که می گوید:

«و اصل قصه آن است که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند به فاحشه‌ای. و نام مرد «اساف بن یَعْلی ، و نام زن «نائله بنت الدیک». هر دو را مسخ کردند؛ پس عرب، ایشان را بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند، و دیگری را بر مروه تا خلق از اطراف می‌آمدند و ایشان را می‌دیدند، روزگار بر ایشان دراز شد، و پسینیان با ایشان اُلف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد. شیطان به ایشان درآمد و گفت: پدران شما ایشان را می‌پرستیدند، و ایشان را بر پرستش آنان داشت روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت. پس چون اللّه (تعالی)

ص: ۹۶

رسول خود را به پیغام بنواخت و اسلام در میان خلق پیدا شد قومی از مسلمانان- که در جاهلیت دیده بودند که آن دو بت را می‌پرستیدند- تحرّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه. ترسیدند که در چیزی افتند از آن که در جاهلیت در آن بودند. اللَّه (تعالی) این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج- که ایشان می‌دیدند- از ایشان بنهاد».

در همان کتاب آمده است: «قوله تعالی: «انّ الصّفا والمروهٔ من شعائراللَّه ...» الآیهٔ: صفا اشارت است به صفوه دل دوستان در مقام معرفت.

و مروه اشارت است به «مروّت» [مروءت عارفان در راه خدمت.

می‌گوید: این صفوت و معرفت در نهاد بشریت و بجز ظلمت از نشانهای توانایی و دانایی و نیک خدایی اللَّه است، «والیه الإشارهٔ بقوله (تعالی) یخرجهم من الظّلمات الی النّور». پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون برون آرد، عجب آن است که این درّ یتیم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگهدارد. (۱)

وقوف در عرصاتِ «عرفات»:

پس از آن که حجاج روز هشتم ذی‌الحجه که به «یوم‌الترویه» نامبردار است برای احرام حج تمتع آماده می گردند تا در جایگاههای مشخص مُحرم شوند- که البته بهتر است در خود مکه این احرام انجام گیرد و از آن بهتر این است در مقام ابراهیم یا حجرِاسماعیل و یا در مسجد الحرام این

۱- ۱- نک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کَثیرُ، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس، هامش دو الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۱، ص ۷۰؛ مناهل العرفان، زرقانی، ج ۱، ص ۱۰۳.

ص: ۹۷

احرام صورت گیرد- در حالی که به نـدای الهی لبیک می‌گویند به صـحرای عرفات روی آورند تا در آنجا وقوف و درنگ نمایند. و دست کم می‌باید از ظهر روز عرفه یعنی روز نهم ذی‌الحجه تا غروب آفتاب (مغرب)، این وقوف و درنگ ادامه یابد.

وقـوفِ در عرفـات از مهمـترین مناسـک حـج به شـمار است. در این نقطه، ازدحـام و سـر و صـدا و زبانهـای مختلف و تجمع پیروانِ مکـاتبِ گونـاگونِ آیین اسـلام و فرقه‌هـای مختلف، انسان را به یاد عرصات قیامت و اجتماع امتها با انبیا و ائمه، و پیروی هر امتی از پیـامبر خود، و چشم داشتِ آنهـا به شـفاعت آنان، و تحیر و سـر گردانی آنها آن هم در یک نقطه و یک سـرزمین می‌انـدازد که آیا مورد حمـایت آنـان قرار می‌گیرنـد و یـا از آنهـا حمـایت و مراقبتی به عمل نمی‌آیـد. آری این گردهمایی شـگرف، خاطره عرصاتِ قیامت را- که نصوص دینی آنرا ترسیم می‌کند- در ذهن انسان با تابلویی زنده و گویا تجدید می‌نماید. می‌دانیم صحرای عرفات به درازای دوازده کیلومتر در پهنای شـش کیلومتر و نیم و با فاصله بیست و یک یا بیست و پنج کیلومتر از مکه- بر سر راه طائف- قرار دارد.

به راستی این وقوف و درنـگ آنهم در چنین بیابـان- از نیمروز تا شامگاه- به چه منظوری تشـریع شـده است؟ البته نمی‌توان مزایای چنین درنگ و وقوف را- که پویایی و تحرک سازنـده‌ای را به ارمغان می‌آورد- به این سادگی برشـمرد. در بیابانی که فاقـد وسائل کـافی برای آرامش و آسـایش است بایـد همه حجاج از ملیتهای مختلف و طبقات متفاوت، مـدتی را ناگزیر در آن درنگ کننـد، و همگـان در یـک سـطح از نظر ظـاهر و بـاطن، حوائـج خویش را به پیشـگاه حضـرت بـاری تعالی عرضه دارنـد. آیا وقوفی بـدینسان نمی‌تواند عالی‌ترین نمونه همبستگی و تجمع و به ویژه مساوات

ص: ۹۸

و برابری را به ما ارائه کند. آیا این سنت سترگ، برجسته‌ترین و گویاترین نمونه و شعار مبارزه با اختلاف طبقاتی نیست.

- گذشته‌های بسیار دور، از رهگذر چنین وقوفی، در قلوب حاجیان اشعه‌ای را به هم می‌رساند، اشعه‌ای امید بخش که به آنان نوید می‌دهد سرانجام به منظور و هدفِ نهایی خود در زندگانیِ مادی و معنوی نائل خواهند آمد، زیرا روزگاری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مردم را به معرفت حق و حقوق متقابلِ آنان و وظائف الهی و انسانی آنها فراخواند، و از همین پایگاه بود که آن حضرت پس از بازگشت از حج در غدیر خم رسالت و مسؤولیتِ الهی و انسانیِ خود را به کمال، نزدیک احساس می‌فرمود؛ و نویدِ کمالِ دین از عرفات آغاز شد و در غدیر خم جلوه‌گر گردید؛ و سرانجام این وقوف به نزول آیه «اکمال» در غدیرِ خم انجامید، و در بیابانی سوزان و توان‌گیر یعنی منطقه غدیر خم، سروش الهی قلب آن حضرت را سرشار از رضا و خوشنودی می‌ساخت از این که خلافت و امامت و رهبری کسی را پس از خود به مردم خاطر نشان گردید که باید او را به حکم آیه مباهله شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خود او و ادامه دهنده وجود آن حضرت بر شمرده عرفات، فرجامش معرفت مقام ارجمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که در غدیر خم صریحاً به مردم اعلام شد که: الیوم اکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً (۱): هم اکنون دین و آیین شما را با اعلام خلافت و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به کمال خود نائل ساختم، و نعمتم را بر شما بی کم و کاست ارزانی داشتم، و اسلام را- به عنوان دین و آیین و رهنمود دهنده راه و رسم صحیح

۱- ۱- مائده: ۳.

ص: ۹۹

زندگانی- برای شما پسند نموده، و با شناساندن کسی که راهم را ادامه می‌دهد، راضی و دلخوش، قریباً شما را ترک می گویم.

- وقوف در عرفات را نبایـد رکودی در ادامه مراسم حـج پنداشت؛ این وقوف گویا بدین منظور که مبدأ دو وقوف دیگر است لازم به نظر می‌رسد تا حاجیان درخود بیندیشـند و فکر خود را در اوضاع گذشـته خویش به کار اندازند، گذشته‌ای که سرشار از تجارب و نتایج و بازدهی‌های مرغوب و یا نامرغوب بوده، پیشینه احوال خود را از نظر بگذرانند، و محصول مساعی و تحرکهای پیشین خود را از نظر بازدهی ارزیابی کننـد که به چه ارمغانی برای انسانیت آنان بارور گردید؛ آیا در مبادله کالای عمر خویش، متاعی را برای کمـال خویش دریـافت کردنـد که در این مبـادله و سوداگرای زیان دیدنـد و یا نفعی عایـد خود ساختنـد؟ و از این رهگـذر بتوانند آینده‌ای بهتر را برای زندگانی خود برنامه ریزی کنند، و شـناختی بهینه‌تر از گذشـته در باره خویشتن به هم رسانند، در همین پایگاه همواره به یاد خـدا باشـند تا خـدا در آینـده آنها را از یاد نبرد. اگر در گذشـته چون به یاد خدا نبوده‌اند و مآلًا خویشـتن را به دسـت فراموشـی سپردند هم اکنون به مدد یاد کردن خدا خویشـتن را باز شناسـند. بنابراین چنین وقوفی سرشار از پویایی در تفکر و اندیشه است که اگر درست انجـام گیرد به تحرکی بس شـگرف در زنـدگانی بـارور می گردد که به خود سـازی و بازسازی بناء شخصـیت انسانی او می‌انجامد؛ و تحرکی کارساز را در آینده برای حاجی می‌آفریند، و نقشه پردازی شـیطان را- که در گذشته فرصت عمر او را در کوشـشـهای ویرانگر سوق می‌داد- آن را بـا تفکر و درنگهـای اندیشـمندانه خویش از این پس خنثی می‌سـازد. بنا بر این چنین وقوفی را باید تحرکی در خور و جنبش و تلاشی در معماری و مهندسی و نقشه کشی برای بازسازی و یا تأسیس

ص: ۱۰۰

بنـاء شخصیت تلقی کرد تـا سامـانی دگر در وجود او پدیـد آمـده و آتیه عمرخود را در مسیری راهبری کنـد که از والاـیی مقام و منزلتش در پیشگاه خدا و مردم سر برآورد.

از طریق چنین وقوفی است که انسانها می‌تواننـد گامهای بلنـد و سریع در سوی خدا بردارند، خدای مهربان را شناسایی کنند، و در باره دوستان و دشمنان خود معرفتی به هم رسانند.

راغب اصفهانی و دیگران می‌گوینـد: عرفات نام جایگاه و منطقه‌ای است؛ و از آنرو «عرفات» نامیـده شـد چون میان آدم و حواء در این منطقه- پس از هبوط آدم بر «سرندیب» و فرود حواء در «جـده» و به دور افتادن آنها از یکدیگر، و دگر گونه شدن چهره آنها- شناختی حاصل شـد. و دور افتادگان از یکـدیگر در اینجا همـدگر را شـناختند، دور افتادگانی که در صدد یافتن یکدیگر راه دور و درازی درمی‌نوردیـد، و در جستجوی همـدگر رنجهـا بر خود هموار ساختنـد تـا آن که بر پهنه عرفات به هم رسیدند و به شـناخت یکدیگر توفیق یافتند. اگر چنان توجیهی در نامگذاری «عرفات» مقرون به صحت باشد این سرزمین و وقوف در آن سمبل و رمز و نشانه‌ای است که مسلمانان به دور افتاده از یکـدیگر می‌تواننـد در این کانون تجمع، به تعارف و شـناخت یکـدیگر توفیق یابند، و با تعارف، به تآلف و انس و همبستگی با یکـدیگر نائل آینـد، نه تنها آدم و حواء در این منطقه در شـناخت یکـدیگر به هـدف خود رسیدند و نیاهای نخستین انسانها همدیگر را در آنجا باز یافتند، نژاد و نسل آنها باید با وقوف در این منطقه به معرفت حال یکدیگر دست یابند، و تشتت و بیگانگی و پراکندگی خود را- با توجه به این که از سرزمینهای به دور از یکدیگر بدینجا می‌آیند- با آمدن و وقوف در این جایگاه در اختیار همبستگی و پیوستگی و خویشاوندی

ص: ۱۰۱

دینی و انسانی بسپرند، و غربت خود را از این رهگذر به قربت و قرابت باز آورند.

دوست و دشمن را نیز با درنگهای آمیخته به تفکر شناسایی کنند، هیچ کسی انسان را بیش از خدا دوست نمی‌دارد و هیچ دوستی بهتر از خدا در عالم وجود ندارد. بنابراین باید در این جایگاه رهیده از انگیزه‌های دنیوی- که جایگاهی در خور تفکر و تدبر است- برای برآورده شدن نیاز خویش از پی غیر خدا بپوید؛ بلکه خدای مهربان را جستجوگر باشد. امام زین‌العابدین در عرفات مردی تهیدست را می‌دید که درخواست خود را با مردم در میان می‌گذارد؛ به او فرمود وای بر تو! در چنین روز غیر خدا را سراغ می‌گیری، در چنین روزی این امید وجود دارد انسانهایی که هنوز چشم به دنیا نگشوده‌اند و هنوز به دنیا نیامده اند از لطف و مرحمت الهی برخوردار باشند. (۱)

غروب روز عرفه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به بلال حبشی فرمود: مردم را آرام کن تا سخنی را با آنها در میان گذارم. پس از سکوت و آرامشِ مردم، فرمود:

«خداوند متعال» بر شما منت نهاده و نعمت بزرگی را در چنین روز به شما ارزانی داشته است، درستکاران و نیکان شما را از آمرزش خود بهره‌مند ساخته، و در باره کسانی که گرفتار نادرستی در عمل هستند و به بدی و گناه دچار آمدند درست کاران و نیکان را شفیع و واسطه قرار داده و به آنها این مقام را عطاء فرموده که از خداوند متعال بخشودگی و آمرزش آنان را درخواست نمایند. پس برآیید و سرازیر گردید که همه شما درنگ

۱- ۱- بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۲۹۹.

ص: ۱۰۲

مداران عرفات، مشمول آمرزش او هستید». (۱)

باید خدای مهربانی را در سرزمین عرفات به جستجو گرفت که نیکان را از آمرزش خود سرشار می‌سازد و شر و بدی بدان را نادیده گرفته و از کردار و گفتار ناخوش آیند و زشت درمی‌گذرد. اگر چنین عرفات و شناختی درخور به هم رسانیم در عرفات از غیر خدا مدد نمی‌جوییم؛ چرا که سرزمین شناخت است، و شناخت را باید زمینه محبت و یا احیاناً نفرت و دشمنی دانست:

در همین سرزمین بود که حضرت ابراهیم خلیل و دوست همیشه جاویدِ در ذکر خدا شیطان و وسوسه‌های او را به خوبی بازیافت، و با معارف و آگاهیهایی که درباره ترفندهای شیطان کسب کرده بود، در منا با سنگ، او را نشان می‌رفت و او را بدینسان از پیرامون خویش طرد می‌کرد تا مبادا مانعی در ایفا وظیفه الهی او پدید آورد.

به راستی صحرای عرفات، سرزمین عرفان و معرفت است:

آدم و حواء همدیگر را در این نقطه شناختند و گم گشته خودرا در آنجا یافتند.

حضرت آدم در همین جا گناه و ترک اولای خود را شناخت، و بدان زبان به اعتراف گشود.

و بدینسان گویند حضرت ابراهیم مناسک خود را- پس از اعتراف به گناه در این جایگاه- برگزار کرد.

یا آن که در این مکان جبرائیل، مناسک حج را به ابراهیم شناساند.

مردم نیز با تجمعی در لحظات معین همدیگر را می‌توانند در آنجا

۱- ۱- الکافی اصول، ج ۴، ص ۱۶۸.

ص: ۱۰۳

شناسایی کنند.

ابراهیم علیه السلام شیطان و وساوس او را در همین جا شناسایی کرد.

خدای مهربان را باید در این پایگاه سراغ گرفت و او را در چنین جایگاهی پدیدار یافت.

چنانکه در دعای عرفه امام حسین علیه السلام، اشارتی گویا به همین حقیقت است. حضرت ابی عبداللَّه الحسین علیه السلام که از مدینه به سوی نقطه‌ای ناشناخته آواره گشته بود، همراه با یاران وفادار و فداکارش در این پایگاه مقدس، درنگی بس شگرف داشته؛ و از آنجا سرانجام، راه عرفات، به کربلا منتهی گشت، و واقعه ای از پس این درنگ در کربلا روی داد که به قرآن و اسلام جان تازه‌ای بخشید. حضرت سیدالشهداء علیه السلام با دعائی که در میان جمع خاندان و یارانش در عرفات زمزمه می کردند چهره عرصه وجود و هستی را ترسیم می‌فرمودند، و سیمای جان و جهان و گردونها و گرداننده آنها را چنان زیبا و دل‌انگیز و راه گشا را به تصویر کشیدند که بایسته است همه واقفان سرزمین عرفات چنان دعایی را از جان و دل بر زبان آورده، و عظمت و قدرت حضرت باری (تعالی) را با جمال و جلال و شکوه و همه اوصافش بازیابند تا شوق دیدار حق در آنان پدید آید؛ و با توجه به مضامین این دعاء است که خدای متعال را با معاینه دل از رهگذر این دعاء می‌توان به خوبی رؤیت کرد، آنهم در بیابان عرفات، در فضائی باز و رهیده از هرگونه عوامل سرگرم کننده دنیوی که در چنین جو و محیطی آفریدگار جهان هستی را به وسیله خود او می‌توان شناخت. در بخشی از دعاء عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام با بیانی بسیار جالب و دل انگیز «برهان صدیقین» را به طرزی بسیار گویا و رسا به ما ارائه می‌فرماید.

نگارنده سالها پیش به مناسبت سالگرد شهادت شاهدی از شهود حق

ص: ۱۰۴

یعنی مرحوم آیةاللّه شهید بهشتی- رضوان اللّه تعالی علیه- مقالتی نگاشتم که بندهایی کوتاه از دعا عرفه- با شرح مرحوم سید خلف حویزی- را در این مقاله مورد استناد و اقتباس قرار دادم؛ اما چون این مقاله نسبتاً مفصل و گسترده است و در یادنامه مرحوم شهید مظلوم آیةاللّه بهشتی- طاب ثراه- به طبع رسیده، و چون اکثر شیفتگان این شهید مظلوم را به یادنامه مذکور دسترسی نیست، خلاصه بخشی کوتاه از این مقاله را- که با دعاء عرفه پیوند دارد- در اینجا می‌آورم:

در بخشی از دعاء شریف عرفه آمده است:

«إلهی تردّدی فی‌الآثار یوجب بعد المزار، فأجمعنی علیک بخدمهٔ توصلنی إلیک. کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقرٌ إلیکَ. أیکون لغیرک من الظّهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک. متی غبت حتّی تحتاج إلی دلیل یدل علیک. و متی بعدت حتّی تکون الآثار هی الّتی توصل إلیک، عمیت عین لا تراک علیها رقیبا، و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبّک نصیباً».

در توضیح این بخش از دعا آن حضرت می‌توان چنین، قلم را بر صحیفه رقم زد که به خداوند متعال عرض می‌کند:

بارخدایا! اگر توجه خود را در بررسی آثار قدرت و دست آوردهای صنع تو معطوف سازم؛ و یک به یک، آنها را تحت مطالعه و مداقّه قرار دهم تا ترا شناسایی کنم همین امر موجب می‌شود که راه برای وصول به تو و دیدار تو دور و دراز گردد.

[سید الشهدا علیه السلام عرض می‌کند: خدایا! ای محبوب و مطلوب من! اگر خویشتن را برای شناخت تو در آثار و دست آوردهای متکثر و آیات

ص: ۱۰۵

متنوع تو سرگرم سازم، و در لابلای شاخه‌های به هر سو پر کشیده آثارِ صنع تو به این سو و آن سو کشانده شوم موجب می‌گردد از مؤثر، یعنی تویی که اینهمه آثار را پدید آورده‌ای به گونه‌ای ناخوش آیند، دور و بیگانه گردم؛ و این کار چنان است که واقعیت شهود را رها سازم و برای جستجو و یافتن آن به سراغ نشان واثرش به تکاپو برآیم، و یا چنان است که از یقین روی گردانم و به دنبال خبر و گزارش از یقین، تلاش خود را به کار گیرم؛ و در نتیجه در پایگاهی از خیال محض به سر برم که به هیچوجه مرا به دلیلی قاطع رهنمون نیست، و در میان فضائی از گمانها و احتمالات سرگردان شده که راه را فراسوی من در رسیدن به محبوبم مسدود سازد؛ زیرا وقتی دست آوردهای جالب و شگفت انگیز آفریدگار در دسترس احساس و تفکر کسی قرار گیرد سزا نیست نردبان احساس و اندیشه را هدف قرار دهد، و برآن، بالا و پایین رود تا فقط در باره نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب این آفریده‌ها نیروی تفکر خود را محدود کرده و اندیشه خود را در ماهیت آنها راکد و ایستا سازد؛ بلکه باید بپوید، و از این نردبان فکر و استدلال فراتر رود تا آورنده و سازنده آنرا شناسایی کند، و دل به محبت کسی ببندد که آنها را آفریده و لباس زیبای هستی را بر اندامشان پوشانده است؛ و به گونه‌ای این حقیقت را دریابد که چهره حق را با گستره فراگیرش در تمام آفاق- علیرغم کثرات و اختلاف صور و نگاره‌های آثارش کشف و شهود نماید]

حضرت سیدالشهداء علیه السلام آنگاه عرض می‌کند: «فأجمعنی علیك بخدمهٔ توصلی إلیک»؛ «مرا در حضور خویش به خدمتی فرمان ده که راه وصول به ترا بر من هموار سازد».

سپس عرض می‌کند: «کیف یستدلّ علیك بما هو فی وجوده مفتقر

ص: ۱۰۶

إلیک»؛ «چگونه می‌توان به چیزی، یعنی به آثاری- که در وجود خود به تو نیازمند است- بر وجود تو استدلال کرد؟» وجود تو خود دلیل بر هستی تو است: «یا من دلّ علی ذاته بذاته»؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب».

از این سخن به این نتیجه می‌رسیم که وجود حضرت باری (تعالی) پدیدارترین وجود در عالم هستی است؛ چرا که آن حضرت به خدا عرض می‌کند:

«أیکون لغیرک من الظّهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک»؛

«آیا غیر تو (یعنی آثارت) دارای آنچنان ظهوری است که در تو چنان ظهوری نباشد تا بخواهد ظهور ترا وانمود سازد؟».

[هرچند می‌باید از قانون استدلال به آثار، درگشودن راه به سوی مؤثر بهره جست؛ امّا اگر صرفا خود را به این نحو استدلال محدود سازیم، راهی بسیط و سطحی و ساده و فاقد عمق را در پیش گرفتیم، و مآلا از برهان صدیقین بهره‌ای عاید ما نخواهد شد، بهره‌ای که ژرف بنیان را از آن نصیبی هست لذا سیدالشهدا- که جان عالم را به رؤیت و شهود کشیده- به خدا عرض می‌کند:

«متی غبت حتّی تحتاج إلی دلیل یدلّ علیک»؛

«کی و در چه زمانی تو پنهان بودی تا به دلیلی نیاز پیدا کنی که ما را بر تو رهنمون گردد؟»

هدف حضرت سیدالشهداء علیه السلام در این سخن آن است که ظهور وجود حق به گونه‌ای است که به هیچگونه دلیلی- که اورا اثبات کند- نیازی ندارد؛ زیرا دلیل عبارت از ترتیب مقدمات معلومه و عناصر شناخته

ص: ۱۰۷

شده ذهنی برای رسیدن و بازیافتن مجهول تصوری و یا تصدیقی است؛ و نتیجه آن معلوم شدن یک امر نا شناخته و مجهول می‌باشد. اما اگر چیزی که از لحاظ کمال ظهور و آشکار بودن در منتهای درجه باشد- که هیچ چیزی پدیدارتر و روشن تر از آن قابل تصور نباشد- و حتی روشن تر از این قضیه باشد که فی‌المثل بگوییم: «آسمان بالای سرما، و زمین زیر پای ما است» قطعاً در چنین جایگاهی در اثبات سخن خود به دلیلی نیاز نداریم، و استدلالی ما هذیانی بیش نخواهد بود.

علی هذا برای وصول به معرفت حق- که هیچ چیزی آشکارتر و روشن از آن نیست- نیازی نداریم که از رهگذر استدلال به آثار وی، او را شناسایی کنیم.

آری اگر انسان به مرحله‌ای از عرفان نائل گردد، و چشم بصیرت او در سوی واحد «دیّان» نشان رود، در چنین پایگاهی در تکلفات دلیل و برهان دچار سقوط گشته، و ارزش و اعتبار خود را از دست می‌نهد؛ به ویژه اگر دیدگان بصیرتش با چنین گوهرهای درخشانی از این دست سخن که ازکان و معدنِ عصمت و طهارت- معدنی که سرشار از حکمت و نصل الخطاب است- روشن گردد. لذا حضرت سیدالشهدا علیه السلام همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ونحن أقرب إلیه من حبل الورید به خدا عرض می‌کند:

تو کی و در چه برهه‌ای از زمان از ما دور بودی که آثار ترا- مانند نابینایی- عصای خود قرار داده تا به مدد عصاکشیِ آثار صنع تو به تو دست یابیم «ومتی بعدت حتّی تکون الآثار هی الّتی توصل إلیک».

بنابراین سزا است که حضرت سیدالشهدا عرض کند: «عمیت عین لا تراک علیها رقیبا»؛ «آن دیدگانی که ترا مراقب خود نمی‌بیند کور باد».

ص: ۱۰۸

«وخسرت صفقهٔ عبد لم تجعل له من حبّك نصيبا»؛ «خسران و زیان معامله و سوداگری، بنده‌ای را است که تو از حب خویش نصیبی برای او مقرر نفرمودی».

آری این دل است که بینایی را از دست می‌نهد، هرچند که چشم سر انسان به سان چهارپایان و دامها از کار نیفتاده است: ولهم أعين لا يبصرون بها أولئك كالأنعام؛ اینان را دیدگانی است که با رؤیت و دیدن، در درون و جانشان بسان «شرّالدوابّ» انعکاس و انعطافی در رؤیت حق پدید نمی‌آید: إنّ شرّ الدّوابّ عند اللّه الصّمّ البُكم الّذين لا يعقلون: دیدگان آنها کور نیست؛ بلکه کور دلانی بیش نیستند؛ زیرا: «فانّها لا تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب الّتي فيالصّدور». آیا انسانی که حق را علی رغم این که هیچ چیز از آن آشکارتر نیست شهود نمی‌کند احیاناً از دامها فروتر و گمراه تر نیست؟ و این دلها است بر اثر ترکتازی در هوس نمی‌تواند انجام وظیفه کند، و از کار می‌افتد؛ و انسان که با خدا در عالم «ذرّ» بیعت و صفقتی، و معامله و مبادله‌ای را منعقد ساخته باید در مقام وفاداری و محبت و اداء وظیفه، پایمردی کند؛ ولی آن که از محبت خدا محروم است باید اورا در زمره کسانی برشمرد که در تجارت و بیعت و دادو ستد خویش از سرمایه وجودش دچار ورشکستگی و زیانی غیر قابل جبران است.

این‌بود گزارش بسیار کوتاهی از بندی از دعاء عرفه که بایسته است حاجیان در عرفات سراسر آنرا زمزمه کنند تا ظهور حق را مزمزه نمایند، و کام جانشان شیرین گردد.

در پایان این بخش به جا است حدیثی را یاد کنیم که کمال دین نویدش، در غدیر خم چهره نمود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عرفه- در

ص: ۱۰۹

حالیکه بر «ناقه قصواء» سوار بود خطابه‌ای ایراد فرمود که جابر بن عبداللَّه انصاری می گوید شنیدم می‌فرمود:

«یا ایّها النّاس إنّی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا:

کتاب اللَّه وعترتی، أهل بیتی». (۱)

«ای مردم! تحقیقا من میان شما [میراثی به جای نهادم؛ مادام که خود را بدان پای و ملتزم می‌سازید هرگز به گمراهی دچار نیایید [این میراث عبارت از دو امر گرانبها است، و آندو عبارت اند از] کتاب‌اللَّه و عترت من که همان اهل بیت من هستند».

وقوف شعور برانگیز در مشعر الحرام:

خداوند متعال فرمان داده است که حجاج پس از پایان وقوف در عرفات و بعد از غروب آفتاب، رهسپار مشعرالحرام گردند تا در آنجا وقوفی دیگر را در شبِ دهم ذی‌الحجه تا ما بعد اذان در پیش گیرند و همه باهم و با حرکتی دسته‌جمعی و دوشادوش یکدیگر در سوی این موقف سرازیر گردند.

حاجی باید بداند با وقوف در عرفات می‌تواند توجّه الهی را به خود جلب کند و از همانجا خود را آماده سازد تا بر حریم مشعرالحرام در آید؛ و در واقع بر دروازه رحمت وارد شود. نسیمهای رحمت الهی در این جایگاه وزیدن می گیرد و خلعت قبول و پذیرفته شدن در پیشگاه الهی را با اذن دخول در حرم، برتن می کند.

روانه شدن حاجیان به سان روان شدن آب در رودخانه‌هایی

۱- ۱- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱، ح ۳۷۸۲.

ص: ۱۱۰

می‌نماید که آنچنان دل انگیز و دیده نواز است که دل و جان انسان را از ثقل علایق مادی گسسته و رها می‌سازد و سبکبال برای تقرّب به پیشگاه الهی در سوی ملأ اعلی پرواز کنان بر می‌فرازد امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«وَتَقَرَّبْ إلَيهِ واتّقِهِ بِمُزدَلِفَةَ، واصْعَدْ بِرُوحِكَ إلى المَلإِ الأعْلى بِصُعُودِكَ إلىَ الجَبَل».

«در مزدلفه (مشعرالحرام) در سوی خداوند متعال تقرب جوی و پروای از اورا در پیش گیر و با صعود بر «جبل‌الرحمه» روح خود را به ملأ اعلی بر فراز و به پرواز در آور.»

این سیر همگانی به همراهِ یکدیگر تا جایگاه پرواز و صعود در مشعرالحرام ادامه می‌یابد و برج مراقبت الهی پس از چنین رهنوردی و پروازی است که با روح و جان آدمی ارتباط بر قرار ساخته و مآلًا آمادگی می یابد تا بر جاذبه زمینی و پیوند مادی و خاکی چیره آمده و به طیرانی در ملکوت آسمانها توفیق یابد.

رودخانه‌هایِ مشعرِ آهنگیان از عرفات به جوشش و جنبش در می‌آید که همگی حجاج در این جریان و نمایشِ بی‌نظیر و سیر و حرکت از نظر مبدأ و مقصد و راه میان آن دو در کنار یکدیگر قرار دارند، همه در عرفات بودند و همه باید به سوی مشعر روند، و همه می باید در مشعر وقوف کنند و هیچ قومی را در این کار بر قومی دیگر امتیازی نیست.

خداوند متعال می فرماید:

فاذا أفضتم من عرفات فاذكروا اللّه عندالمشعر الحرام واذكروه كما هداكم و ان كنتم من قبله لمن الضّالّين. ثمّ أفيضوا من

ص: ۱۱۱

حیث أفاض النّاس واستغفرواﷲ انّ اللّه غفور رحیم. (۱)

«و چون از عرفات باز گردید، خدای را در مشعر الحرام یاد کنید. او را یاد کنید چنانکه شما را راه راست نمود، و پیش از آن شما تحقیقاً به گمراهی دچار آمده بودید؛ بنا بر این از همان راهی که مردم باز می گردند شما باز گردید و از خدا آمرزش را در خواست کنید که خداوند آمرزنده و بخشایشگر است.»

میبدی ذیل تفسیر آیه ثمّ أفیضوا ... آورده است:

«قریش را می گوید که ایشان در افاضت از عرفات، راهی دیگر می گزیدند که ما خاصّه اهل شهریم و سکّان حرم و بر زنان خانه؛ نه با دیگران همراه باشیم. و از مشعر الحرام، راه بگشتند، ایشان را از آن باز زد؛ آنگه ایشان را فرمود- که با این مخالفت که کردید در افاضت- از خدای آمرزش خواهید که وی آمرزگار و بخشاینده است». (۲)

برای آن که گزارش مبسوط تری را ارائه کنیم یاد آور می شویم:

در دوران جاهلیت، قریش و کنانه و جدیله و تابعان آنها، خود را با عنوان «حُمْس»- که جمع أحمس و حمساء است- از سایر قبایل ممتاز وانمود می‌ساختند «و می‌پنداشتند چون در دین و آیین خود از دیگران قوی‌تر و استوارترند و یا آن که به حمساء؛ یعنی کعبه پناه می آورند» با چنین عنوان؛ یعنی «حمس» می خواستند برتری خود را بر دیگر قبایل اظهار کنند. آنها مآلًا برای خود امتیازاتی قائل بودند که از جمله آنها این بود که همگام و همراه با قبائل دیگر در عرفات وقوف نمی‌کردند و از این

۱- ۱- البقره ۱۹۸- ۱۹۹.

۲- ۲-

ص: ۱۱۲

نقطه باز نمی گشتند؛ لذا به آنان پس از اسلام فرمان رسید تا در رده دیگران و برابر با آنها باز گردند و این امتیاز بی‌اساس را برای خود قائل نباشند.

بعضی از مورخان در سبب نزول آیه ثمّ أفیضوا ... گفته‌اند: حمس و قبایل خود بین و برتر بین یاد شده در عرفات حضور به هم نمی‌رساندند و صرفاً در «مزدلفه» (مشعرالحرام) وقوف خود را بر گزار می کردند، آن هم در حالی که قبایل دیگر وظیفه وقوف را ایفا می‌نمودند. یکی از صحابه دید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عرفات وقوف کرده؛ از این امر دچار شگفتی گشت و این جریان برای او ناخوش‌آیند می‌نمود؛ چرا که می‌دانست آن حضرت در زمره «حُمْس» به شمار می‌رفت و تصور نمی‌کرد حضرتش با راه و رسم قبیله خود در وقوف، به مخالفت برخیزد و خود را هم سطح و همرهِ قبایل دیگر، موظف به وقوف در عرفات بیند؛ لذا آیه در خطاب به چنین مردمی- که امتیازات ساختگی و پوشالی بر اندیشه آنان حاکم بود- فرمود:

ثمّ أفیضوا مِنْ حَیْثُ أفاض النّاس ... مبنی بر این‌که چنین جایگاههایی چنان تفاوتهای بی‌بنیاد را از میان برمی‌دارد؛ چنان که بنای همه امتیازات طبقاتی و جز آنها را درهم فرو می‌ریزد و تشخّصها را در اختیار برابری و مساوات قرار می دهد. از آن پس تمام قبائل عربی وقوف در عرفات را رعایت می‌کردند. (۱)

تاریکی شب به هنگام وقوفِ در مشعر، همه امتیازات بی‌اساس را زیر پرده خود پنهان می‌سازد و مبارزه با اختلاف طبقاتی و نژادی و قبیله‌ای را پوچ و عاری از واقعیت اعلام کرده و واقفان در عرفات را در

۱- ۱- تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۶، ص ۳۸۲. و: روح البیان، ج ۱، ص ۳۱۷. و: زاد المسیر، ج ۱، ص ۱۹۴، ۱۹۵. و: الاساس فی التفسیر، ج ۱، ص ۴۶۷.

ص: ۱۱۳

این جایگاه درکنار هم فراهم می‌آورد تا همگی در یک منطقه محدود، خویشتن را در دل و جان و دست و زبان برای نبرد با شیطان، مسلح و مجهز سازند و بکاوند و سنگریزه‌ها را از دل خاک بیرون کشند؛ و اگر دل را در ستیز با شیطان آماده کردند این سلاح را- هر چند که ریز است- دسته جمعی فراهم آورند که با تمام کوچکی و سبکی خود، اگر به سوی شیطان و جمرات غول پیکر نشان روند، جثه برافراشته آنها را زیر خروارها سنگریزه می‌توانند به راحتی خفه سازند.

مزدلفه از «ازدلاف» به معنای تجمع وتقدم اخذ شده است که پراکنده‌هایی از مردم را در خود فراهم می‌آورد و یا سنگهای پراکنده را فراهم آورند و باید از این نقطه به سوی شیطان پیش رانند و از این رهگذر از فاصله خویش باخدا بکاهند و آماده گردند تا سدّی میان آنها و خداوندگار مهربان آنها جدایی برقرار ساخته و این سد را با رمی در جمرات در هم فرو ریزند.

«مزدلفه» از این رهگذر جایگاه تقرب به خدا و چنانکه اشارت رفت نقطه صعود و پرواز به سوی ملاء اعلا می‌باشد و سرانجام به شعوری بارور می‌شود که دوست و دشمن خود را شناسایی کرده و آماده می‌شود تا دشمن را از سر راه قرب به پروردگارش طرد کند.

در این پایگاه درک و شعوری در واقفان به هم می رسد که در همه مواقف چه پیش از مشعر و چه پس از آن بدان هشدار داده شد که میان هیچیک از آنها با دیگری فرق و امتیازی نیست؛ چرا که در اینجا درست احساس می کند که مال و ثروت و لباس فاخر و خَدَم و حَشَم و هیچ عامل امتیاز آفرینی جز شماری سنگریزه‌ها در اختیار ندارد و صرفاً در صدد آن است که در نبرد با شیطان و هوسها، از دیگران پیشتاز باشد و وقوف در

ص: ۱۱۴

مشعر را به ویژه باید مانند سایر مناسک، شعاری شعور آفرین دانست.

برای کسب این شعور باید در رده همه اقوام قرار گرفت؛ چرا که قبلًا به خاطر این‌که با افکار جاهلی امتیازی در خود احساس می‌کردند، در ضلالت و گمراهی و فقدان شعور لازم به سر می‌بردند و با راه بردن با دیگران از عرفات بدین نقطه، باید این شعور واحساس در آنها پدید آید که میان آنها و دیگران هیچ امتیازی جز تقوا نمی‌تواند حاکم باشد؛ تقوایی که عامل اساسی ازدلاف و قرب به حضرت باری تعالی است و در اینجا است که تساوی خود با دیگران را باید کاملًا درک کند.

قشیری می‌گوید:

در آیه ثمّ أفیضوا من حیث أفاض النّاس ... اشاره به این است که تو خود را به چیزهایی از قبیل شکل ظاهری و پوشاک و یا مزایای دیگر که میان تو و دیگران تفاوت بر قرار می سازد، شناسایی نکنی؛ بلکه خود را به سان یکی از آحاد بشناسی. اگر به ذهن تو خطور کند که کاری انجام دادی و یا به تو یا برای تو یا با تو چیزی است، از خدا گذشت و آمرزش را در خواست کن و به باز سازی ایمان خود بپرداز که چنین پنداری شرکی خفی است که با جان و روح تو عجین گشته است. (۱)

چنانکه ملا عبدالرزاق کاشانی طی تفسیر آیه: فاذا أفضتم من عرفات فاذکروا اللَّه عند المشعر الحرام ... می‌گوید:

وقتی که خود را از مقام معرفتِ تامه‌ای- که مرزِ نهایی مناسک حج و اساس و مرجع آن است؛ چنانکه نبیّ گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «الحَجُّ عَرَفَةٌ»-

---

۱- ۱- لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۱۶۶، ۱۶۷.

ص: ۱۱۵

برمی‌فرازید، خدای را در مشعر الحرام یاد کنید؛ یعنی: جمال حق را در جایگاه سرّ روحی که «خفی» نام دارد شهود کنید؛ چرا که ذکر در این پایگاه عبارت است از شهود و مشعر نیز به عنوان جایگاه شعور.

احساس جمال و زیبایی، مُحَرّم است و نامَحْرم را سزا نیست که بدان نایل گردد. (۱)

از شعور و شهود در مشعر تا دست‌یابی به مُنا در مَنا:

روز دهم ذی‌الحجه، خدا آشنایان در عرفه و شاهدان جمال حق در مشعر، باید پس از طلوع آفتاب در منا درآیند و وقوفی دیگر را در مدتی درازتر در آن آغاز کنند. در اینجا صِرف وقوف و درنگ و اندیشیدن کافی نیست؛ بلکه باید حاجیان دست به کار گردند و آرزوهای بلند خود را با خدا در میان گذارند. جبرائیل نزد ابراهیم در این جایگاه؛ یعنی «مَنا» آمد و به او گفت:

«تَمَنَّ علی رَبّکَ ما شِئتَ، فَتَمنّی إبراهِیمَ فی نَفسِهِ أنْ یَجْعَلَ اللّهُ مَکانَ ابنِهِ إسماعیلَ کَبْشاً یَأمُرُهُ یَذبحه فِداءً لَهُ؛ فَأَعطی مُناه». (۲)

«از پروردگارت آنچه را می خواهی آرزو کن. ابراهیم پیش خود آرزو کرد خدا به جای فرزندش، اسماعیل گوسفندی را مقرر کند تا به او فرمان دهد آن را به منظور بازخرید اسماعیل قربانی کند و ابراهیم به این آرزوی خود رسید و آن را بدو اعطا کرد.»

۱- ۱- تفسیر القرآن الکریم، منسوب به محیی الدین بن العربی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۲- ۲-

ص: ۱۱۶

تضحیه و قربانی

گذری بر تاریخچه قربانی در جوامع بشری:

اندیشه تقرب به معبود از رهگذر تقدیم قربانیها و وسیله قرار دادن آن برای خواسته‌های جهان خاکی و بر طرف ساختن حوادث سهمگین و توسل به آن، برای جلب منافع و دفع و پیشگیری از آسیبها و زیانهای فردی و اجتماعی، همراه با آفرینش انسان و همزبان با آن بوده و همواره در مراحل مختلف تفکر دینی، ملازم انسان به شمار می‌رفت و تا وقتی عقاید و عبادات بر سر پاست استمرار دارد. هیچ دینی از ادیان، فاقد چنین شعاری نبوده و زندگانی هیچ ملتی بدون چنین شعاری در طول تاریخ به چشم نمی‌خورد. عبادت توتمیسم‌ها و مجوس و بت پرستان و صابئین و مانوی‌ها و ستاره پرستان و گروههایی که جانورانی را می‌پرستند، با قربانی توأم بوده است. چنانکه قربانی در شریعت و آیین یهود و مسیحیت و نیز مسلمین وجود دارد. ما در این شعار در ساده ترین مظاهر تدین و پریشان ترین نمودهای دینداری در تاریخ اطلاع داریم. چنانکه می‌دانیم شعار قربانی در پیشرفته‌ترین و دقیق‌ترین و استوارترین اشکال و صور تدیّن وجود دارد. بهترین دلیل بر قدمت این شعار و گسترش آن، همه صحف و کتب آسمانی پیشین است که مسأله قربانی در آنها جلب نظر می کند. گویا مسأله قربانی با فطرت بشر و سرنوشت او عجین بوده و این شعار فطری را در طول تاریخ نگاهبانی می‌کرده است. علاوه بر اینها قرآن کریم یکی از اشکال و صور قربانی را برای ما تصویر می‌کند که عملاً همزمان با آدم ابوالبشر علیه السلام روی داده است، آنجا که می‌فرماید:

ص: ۱۱۷

وَاتلُ عَلَیْهِمْ نَبَأ ابنَی آدم إذْ قرَّبا قُرباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أحدِهِما وَلَمْ یُتَقَبَّلَ مِنَ الآخر، قال لأقْتُلَنَّکَ، قالَ إنّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ المُتَّقین (۱)

«و داستان دو فرزند آدم (هابیل و قابیل) را بر آنها بخوان، آنگاه که قربانی کردند و این قربانی از یکی از آن دو مورد قبول (پیشگاه الهی) واقع شـد و از آن دیگری قبول نشد. (قابیل به هابیل) گفت: قطعاً تو را (چون که قربانی تو مقبول افتاد) می‌کشم. هابیل گفت: خدا قربانی را از کسانی که پرهیز کارند و از خدا پروا می‌کنند می‌پذیرد.»

این عبادت خونین و خون رنگ، مصایب و آسیبهای هولناک فراوانی را در طول تاریخ پدید آورد، چه بسیار مادران فرزند از دست داده و کودکان بی سر پرست و یتیم و زنانی بی همسـر را باعث گشت و نیز چه بسیار افراد بی‌گناهی که در راه قربانی، طعمه آتش و یا ماهیان دریا شدنـد و نیز فراواننـد در تاریـخ، پـدرانی که فرزندان خود را از رهگذر قربانی به آلهه پیشـکش کرده‌اند و با دسـت خود، جـان فرزنـدان خود را ربودنـد و همچنین شـمار زیادی از افراد در طول تاریـخ بشـریت حتی فرزنـدان خویش را زنـده به گور کرده و یـا آنها را برای رضای معبود خویش به دریا و غرق شـدن در آن وا می‌سپردنـد، و قربانیهای خرافی، بسـیاری از شـهرها را به ویرانی کشانده و ملتهایی را به نابودی سوق داده است.

این غایله‌هـای سوء از آن رو بوده است که قربـانی در کهنـترین اشـکال و صور خود و در میـان گروههـای بزرگی از اقوام بـدوی و متمـدن، انسانها را- بر حسب اختلاف امتها و ادیان و اثر پذیری از اوضاع و احوال و عوامل و اسبابی که بر محیط آنان حاکم بود و آنان را به قربانی فرا می

۱- ۱- المائده: ۲۷.

ص: ۱۱۸

خوانـد- در این رهگـذر فدا می کردند. منتهی محیط حاکم، آنها را بر آن می داشت که قربانی‌های خاصـی را در نظر گیرند، گاهی دختران و احیاناً کودکـان و زمـانی جوانـان و به هنگـامی سالخوردگان را به خاطر این که قربانی انجام گیرد سـر می‌بریدنـد و یا از طرف دیگر موجبات مرگ آنها را فراهم می کردند. با تحقیق و بررسی این حالات میان امتهای مختلف و مراحل گوناگون زندگانی آنان به این نتیجه می‌رسیم که عمده قربانیها- که عبارت از انسانها بوده‌اند- دو گروه دیگر را تشـکیل می دادند: اطفال؛ اعم از پسر یا دختر و به ویژه نخستین فرزندی که از آنها به دنیا می‌آمد و گروه دیگر عبارت از دختران باکره بوده‌اند.

با اسـتفاده از تاریخ این نتیجه نیز به دست می آید که اکثر قربانیها- گذشته از دو گروه یاد شده- متشکل از اسرای جنگی و بردگان و گناهکاران بوده‌اند و به لحاظ کثرت- از نظر قربانی- این گروه در نوبت دوم قرار داشـته‌اند. با توجه به این نکته که در حالاتی نه چنـدان انـدك و کوتاه قربانیها عبارت از طبقات بالا و ممتاز بوده اند؛ بسـیار اتفاق افتاده که ملتهایی پادشاهان خود را برای معبودان خود قربانی می کردند.

اگر مقـداری بیشتر تاریـخ را بکاویم می بینیم مناسـباتی که موجب قربانیهایی این چنین می گشت فراوان روی می‌داد، و مکرر جلب نظر می کرد و جلوگیری از قربـانی- آنگـاه که موجبـات آن وجود داشت- از نگاه این ادیان خرافی، کار بسـیار زشت و خطرناك و گناهی نابخشودنی به شـمار می‌رفت و از نظر آنها آسمان از هم شکافته می شد!، و خشم آلهه را بر می‌انگیخت و عذاب و کیفر این آلهه همه افراد جامعه‌ای را که در امر قربانی کوتاهی می کردند دامنگیر می شد.

وقتی همه این جریانها را در نظر گیریم به آسانی باز می یابیم که این

ص: ۱۱۹

نوع پرستش در کهنترین شکل خود چگونه بر گزار می شد که باید آن را عامل بزهکاریها و نابودیها و منشأ مصایب و آلام و آسیبها و نگون بختیها به حساب آورد. دلیل بر این فاجعه در تاریخ زندگانی انسان، همین بس که قبائل آزتک «Azteques» به تنهایی- که ساکنان اصلی سر زمینهای مکزیک بوده اند- تا زمانی نه چندان دور قربانیهایی را پیشکش می کردند که شمار آنها به حدود پنجهزار نفر در سال می رسید.

عواملی از چنین فجایع هول انگیز پیشگیری کرد که نمونه‌هایی چند از آنها را یاد می کنیم:

- پیشرفت اندیشه دینی و گسترش آن.

- اصلاح اشتباهات و پیرایش از خطاهایی که در تفکر دینی در مراحل ابتدایی آن راجع به درک آلهه و در خواست رضای آلهه بدان دچار آمده بودند.

- پدید آمدن این تفکر در جامعه که باید معبودان خود را از سخت دلی و تشفی و نیاز به پیشکش کردن قربانی از انسانها منزه دانسته و بی‌نیازی آنها از جهان و آنچه در جهان است را درباره آنها باور دارند.

- گسترش علوم و شرایع آسمانی و کتب مقدس.

همه این عوامل دست به دست هم دادند تا به حیات انسانها و جان آنها احترام گذارند. و به این چهره توحش در امر قربانی خاتمه داده و اشکال دیگری از قربانی را جایگزین آن سازد که از خلق و خوی صحیح بیگانه نیست و با مقتضیات یک زندگانی توأم با آبادانی و حیات مطبوع انسانها ناسازگار نباشد.

مآلًا قربانیهایی پدید آمد که به جای انسانها، جانورانی از قبیل گاو و گوسفند و بز و انواع پرندگان را قربانی می کردند.

ص: ۱۲۰

انواع دیگری از قربانیها نیز ظهور کرد که مستلزم ریختن خون نبوده است؛ مانند: تقرب به وسیله گیاهانی چون گندم و خوشه دانه‌ها و آرد مخلوط به روغن و نیز تقرب به وسیله چیزهایی که از محصول گیاهان از قبیل نان و خمیر وامثال آنها فراهم می‌آمد.

ظهور دوره زراعت و کشاورزی در ایجاد این تطوّر، آثار قابل توجهی به جای نهاد. زراعت، بسیاری شؤون اخلاقی و طبیعت و مزاج روحی انسانها را تهذیب کرد و از رهگذر آن خوراکیهای گیاهی و نباتی از نظر کمیت رو به ازدیاد نهاد و از مصرف گوشت کاسته شد و حالت توحش از میان رفت و مزاج روحی آدمیان اعتدال یافت و طبع سرکش و توسن انسان رام و آرام گشت و احساساتش دارای رقت و ظرافت شد و در نتیجه، سازمان دیگری که به انسانیت نزدیک بود و با مقتضیاتِ زندگانیِ معقول و عمران و آبادانی متناسب‌تر بود جای بسیاری از سنت‌های خونین و عقاید آمیخته با توحش را اشغال کرد. لذا قربانی کردن انسانها و یا جانوران تدریجاً- پس از ظهور دوره کشاورزی- رو به کاهش نهاد و به جای قربانی کردن آنها از رهگذر گیاهانی که از خوشه غلّه‌ها و نان و خمیر و جز آنها تشکیل می‌شد، در تقرب خویش بهره می‌جستند.

بدینسان نوع عجیبی از قربانی پدید آمد که عبارت از قربانی اشکال و مجسمه‌ها و یا قربانی سمبلیک بوده است؛ مانند قربانی کردن مجسمه‌ها و تصویرها- که این نوع عبادت و تقرب نزد بسیاری از جوامع کهن و نو، رو به رواج و انتشار نهاد- و مانند ریختن خون از برخی اعضای قربانی، بدون آن که به حیات او خاتمه دهند. از این روش در بسیاری از معابد یونان و به ویژه در مورد آلهه «ارتمیس» بهره می‌جستند و از آن پیروی می‌کردند و یا مانند اکتفا و بسنده کردن به قربانیهای سمبلیک که نشانه راه و رسم کهن به

ص: ۱۲۱

شمار می‌رفت. درمیان بعضـی از قبائل هنـدی به عنوان مثال در امر قربانی، پس از فوت مَرد، پشـته‌ای از هیزم را فراهم می آوردند و همسـر او را کنار این پشـته هیزم می نهادند و هیزمها را مشـتعل می ساختند و آتش به این همسر سرایت می کرد و هر دو را مبدل به خاکستر می نمود.

یکی از انواع قربانیها نوعی خیال پردازی بوده است. پاره‌ای از مردم بلغارسـتان- بر سبیل عادت معمول- وقتی که می خواسـتند بنا و ساختمان جدیـدی را آغاز کننـد، در انتظار نخستین عابری به سر می‌بردنـد که از کنار آن بنا عبور می‌کرد و سایه او را با نـخ اندازه می‌گرفتند و این نخ را زیر اولین خشتی می نهادند که آن را در بنای ساختمان استفاده می‌کردند.

این کـار را نوعی قربـانی می‌پنداشـتند و این پنـدار و خیالشان از دیـدگاه آنها از این جهت قوت می‌گرفت که بر این باور بودنـد که صاحب این سایه به زوری از دنیا خواهـد رفت. این قربانی عجیب‌ترین قربانی است که با نوع قبلی از نظر دلالت بر مطلوب، متفاوت به نظر نمی رسد. هر دو را باید تمثیل و نشانه و رمز و سمبل همان قربانی انسانها بر شمرد که در دوران کهن معمول بوده است.

پیشکش‌ها و قربانیها از نظر سبکها و راه و رسم، مختلف بوده.

چنانکه نوع این قربانیها متفاوت می‌نمود. جز اینکه مشـهورترین سـبک و شـیوه و رایـج‌ترین آنها در میان جوامع، تقـدیم و پیشـکش کردن قربانیها به آلهه بوده که همه آنها و یا شـماری از آنها را به آتش می افکندنـد تا دودهای آن در اطراف و فضای قربانگاهها و معابـد بر فرازد و پخش گردد؛ دودهایی که در طبقات فضا- چنانکه در اسـفار عهـد قـدیم آمده- آلهه را به شـگفتی می آورد. این روش تنها روشـی بود که عهد قدیم در عمده قربانیها آن را تأیید می‌کرد. حتی در قربانیهایی که متشـکل از گیاهان و فرآورده‌هایی از آن؛ از

ص: ۱۲۲

قبیل نان و خمیر بوده است. چنانکه اصحاحات اول و دوم و ششم و هفتم و ... از سفر «لاویین» گویای همین مطلب است و قسمت عمده‌ای از فقرات این سفر به بیان انواع قربانی و احکام و ادعیه و اوقات و روشهای پیشکش کردن قربانی اختصاص دارد. نباید در این باره تعجب و تردیدی به خود راه داد؛ زیرا این سفر در بیان وظایف لاویین است و لاویین، افراد قبیله‌ای از قبائل بنی‌اسرائیل بوده و از فرزندان «لاوی»- که یکی از پسران یعقوب بوده- به شمار می رفته اند. در این سفر، حقوق آنان و نیز وظایفی را که در برابر سایر بنی اسرئیل بر عهده شان نهاده شده بود آمده است.

مهمترین وظایفی که به آنها مربوط و منوط می‌گشت نظارت بر قربانگاه و عمل قربانی و پذیرش و تأیید و تقدیم و پیشکش کردن قربانی بوده است.

یکی دیگر از شیوه‌های پیشکش کردن قربانی بسنده کردن به ذبح و ریختن خون بوده است و این شیوه را اسلام در قربانی عید اضحی و در هدی حج و ذبیحه‌های کفّاره تأیید کرده است. کفاره‌ای که به علت عدم ایفای وظیفه مربوط به پاره‌ای از مناسک حج و یا به خاطر عدم تمکن از قیام به بعضی وظایف و یا عوامل دیگر، حاجی بدان مکلف می‌شد.

شیوه دیگر در قربانی، زنده به گور کردن بود. از این شیوه گروهها و قبایل زیادی؛ مانند قبیله «کنده»، «طیّیء»، و «تمیم» پیروی می کردند.

یکی از رسوم و شیوه‌های دیگر در قربانی، غرق کردن در رود خانه‌های مقدس بوده است چنانکه این شیوه میان مصریان قدیم معمول بود.

شیوه دیگر، خفه کردن و بستن مجاری تنفس قربانی بوده است.

همچنین شیوه دیگر از قبیل شکنجه دادن با وسائل و ابزارهای خاصی است که معمول می گردید.

ص: ۱۲۳

افکندن از جایگاه‌های مرتفع نیز یکی از رسوم قربانی به شمار می رفت.

چنانکه انتحار اختیاری از رهگذر پرت کردن خود از مکانی مرتفع و هم چنین رسوم دیگری در امر قربانی مورد عمل قرار می گرفت.

اما آن چیزهایی که مردم بدانها تقرب می جستند- پس از تتبع و بررسی این نوع از انواع پرستش در میان جوامع مختلف و شرایع گوناگون- چنین نتیجه می گیریم که به طوایفی پناه می آوردند که ما از این پس گزارش می کنیم:

۱- در مسأله قربانی، میان آلهه و بتها از لحاظ مقدار اهتمام، تفاوت وجود داشت و شدیدترین اهتمام در امر قربانی، عبارت بود از «آتش» میان زردشتیان و «ستارگان و رودخانه‌ها» نزد مردمی که به پرستش آنها روی می‌آوردند.

۲- تقرب به قدّیسان و اولیا از رهگذر قربانی در جوامع زیادی جلب نظر می کند. همواره در منطقه «صعید» در سرزمین مصر قربانیهایی را نذر می‌کنند و این قربانیها را به اولیا پیشکش می نمایند. به ویژه به «سید احمد بدوی» که در روستاها و آبادیهایی از مصر، بزهایی را- که به «عُجُول السید: بزهای سید احمد بدوی» نامبردار می سازند- برای او نذر می‌کنند و در باره این بزها تیمار و پذیرایی زیادی به عمل می آوردند. و کشاورزان آن را همسنگ با تقدیس، مورد احترام قرار می دهند و به هیچوجه آزاری بر آنها روا نمی‌دارند. حتی اگر به چریدن محصول زراعی دیگران هجوم آورند و یا بر کسی آسیب وارد سازند این بزها را رنجه نمی دارند. این بزها را به «طنطا» در کنار زادگاهِ سیداحمد بدوی سوق می دهند تا نزدیک مزار او آنها را ذبح کنند. نیازی به توضیح ندارد که اعمالی این چنین به

ص: ۱۲۴

عنوان وظیفه الزامی، مورد تأیید شریعت اسلام نمی باشد.

۳- راه و رسم و عـادت تقرب به مردگـان از رهگـذر قربـانی- به خاطر ارضای آنها و ترس از خشم آنها نسـبت به زنـده‌ها- در میان گروه زیادی از جوامع انسانی در دوران قدیم و متأخر و به ویژه نزد مصـریان کهن رایج بوده است. این راه و رسم، رسوبهای زیادی در سنتهای معمول مصریان در برابر مردگانشان حتی در دوران معاصر به جای نهاده است.

گذشـته از اینهـا از دیر بـاز، مردم بر این بـاور بودنـد که از طریق قربانیها فوایـد و عوایـدی مادی نصـیب آنان می گردد. از دیـدگاه پـاره‌ای از جوامع، این اعتقـاد در آنهـا پدیـد آمـده بود که آلهه و بتهـا در غـذای خود از گوشـتهای قربانیها و یا قسـمتی از آن سود می‌جویند و نفعی عاید آلهه می گردد، لذا نزد این جوامع خوردن تمام گوشت این قربانیها و یا تناول بخشی از آنها حرام بوده است و نیز شـماری از گروهها که از بین انسانها برای آلهه و مردگان قربانی پیشـکش می کردند این قربانیهای انسانی را به عنوان بردگان و نوکران به اسـتخدام گرفته و از آنها در رفع نیازهای خویش بهره می جستند و حتی شماری از جوامع کهن، آلهه خود را با صفاتی از قبیل سـخت دلی و علاقه به خونریزی و لـذت بردن از جان کندن قربانیها منسوب و متهم می ساختند. لذا قربانیهایی به آنها تقدیم می‌کردنـد تـا این تمایـل عصبی آنان را به خونریزی، آرام ساخته و از شـرّ و گزنـد آلهه در امان باشـند و حیات جوامع را از این راه تأمین و ضمانت کنند.

قربانی در شریعت اسلام

آیین مقدس اسلام به تمام این افسانه‌ها و خرافات خاتمه داد و قربانی را به عنوان مظهری از مظاهر تقوای الهی و سپاس از نعمت و

ص: ۱۲۵

طاعت از فرمان خدا مقرر کرد و آن را به صورت فرصتی در احسان به فقرا و تهیدستان و نیکی به بینوایان خاطر نشان ساخت. قرآن کریم را به این حقیقت، اشارتی است، آنجا که می فرماید:

۱- فَکُلُوا مِنْها وَأَطعِمُوا البائِسَ الفَقیرَ؛ (۱)

«از این قربانی بخورید و به افراد بی‌نوا و تهیدست اطعام کنید.»

۲- لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَلا دِماؤُها ولکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ (۲)

«گوشتها و خونهای قربانی به خدا نمی رسد، بلکه این تقوای شما است که خدا در خور آن است که به او برسد.»

در آیه اخیر، خداوند متعال میان قربانی و تقوای قلوب، پیوند و ارتباطی را خاطر نشان می‌سازد؛ تقوایی که هدف نهایی مناسک حج است. این مناسک و شعائر صرفاً رموزی است که توجه ربّ‌البیت و خانه خدا و طاعت از او را گویاست و در لابلای خود یادگارانی کهن از دوران ابراهیم علیه السلام و دعاهایی را که آن حضرت خوانده بود در بردارد؛ یادگاران طاعت و انابه و توجه به خداوند از آغاز پیدایش «امّتِ مسلمه». بنابراین مناسک حج و دعا و نماز به صورت یک حقیقت سازنده باید تلقی گردد.

راههایی که حاجی به عنوان «هدی» در پایان ایام احرام انتخاب می کند رواست از آن سودمند گردد و اگر بخواهد می‌تواند قبل از قربانی چون مرکبی از آن استفاده کند، و از شیر آن بنوشد تا به جایگاه خود؛ یعنی قربانگاه برسد و سپس به ذبح و قربانی آن دست یازد و از گوشت آن بخورد و به بائس فقیر (تهیدستان وبینوایان) اعطا و اطعام کند.

۱- ۱- الحج: ۲۸.

۲- ۲- الحج: ۲۷.

ص: ۱۲۶

این قربانی‌ها که قرآن کریم از آن یاد می‌کند شعاری معروف و رایج در میان جوامع مختلف به شمار می رفت، منتهی اسلام آن را در رونـد صـحیح و سازنده قرار داد چرا که از رهگذر آن، توجه حاجی به سوی خدای یگانه باید معطوف شود و ماسوای او را باید جداً نادیده گیرد و در این طریق راهی را جز راه رسیدن به خدا نپوید.

۳- وَلِکُلِّ امَّةٍ جَعَلنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسم اللَّهِ علی ما رَزَقَهُم مِنْ بَهیمَةِ الأنعام فإلهُکُم إلهٌ واحِدٌ فَلَهَ أسلموا وَبشّر الُمخْبِتینَ. الّذین إذا ذُکرَ اللَّه وَجِلَتْ قُلُوبِهِمْ والصّابِرینَ عَلی ما أصابَهُمْ والمُقیمی الصّلوةَ ومِمّا رَزَقناهُم یُنفِقُونَ. (۱)

ترجمه آن را در ضمن گزارش زیر می‌بینید:

اسلام احساسها و روندها و راه و رسمها را به هم مأنوس و متحد می‌سازد و رویکرد همه آنها را به خدا محدود می گرداند. از همین جا به روند آفرینی در احساس و شعور و جنبش و عبادت و حرکت و عادت در سوی این وجهه یگانه عنایت دارد. با این کار است که زندگانی با صبغه عقیده و ایمان رنگ می گیرد و بر همین اساس است ذبائحی که نا بسـمله و یا به نام غیر خدا قربانی می شوند حرام اعلام شـده است و باید حتماً نام خدا به هنگام قربانی آنها بر زبان آید تا یاد خدا به عنوان هدف بارز و نمودار، تلقی گردد. و گویا این قربانی کردن به آهنگ یاد خداوند انجام می گیرد:

وَلِکُلِّ امَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذکُرُوا اسم اللَّهِ علی ما رَزَقَهُم مِن بَهیمَةِ الأنعامِ؛

۱- ۱- الحج: ۳۴ و ۳۵.

ص: ۱۲۷

«برای هر امتی راه و رسمی را در عبادت مقرر کردیم تا به خاطر دامهایی که خداوند به آنها ارزانی داشته خدای متعال را یاد کنند.» به دنبال این سخن، قرآن کریم بر وحدانیت خدا تأکید و آن را تأیید می کند: فَإلهُكُم إلهٌ واحِدٌ؛ «پس معبود شما معبودی یگانه است.» آنگاه به تسلیم و اسلام در برابر خدای یگانه فرمان می دهد: فَلَهُ أسلِموا این اسلام و تسلیم، اسلام و تسلیم اجباری و اضطراری نیست؛ بلکه اسلام و تسلیم و اطمینان و آرامش است و به مجرد یاد نام خداوند، وَجَل و خشیت خدا درون و احساس آنان را متحرك و پویا می‌سازد:

وبَشِّر الُمخبتین الذین إذا ذکر اللَّه وجلت قلوبهم؛

«به تواضع پیشگان نوید ده، آن کسانی که وقتی از خدا، یاد می‌شود قلوبشان سرشار از بیم و ترس می گردد»

و از سوی آنان اعتراض بر قضای الهی در باره آنها وجود ندارد:

والصابرین علی ما أصابهم؛

«به آنچه بر آنها وارد می‌آید صبر و شکیبایی در پیش گیرند»

و خدای را آنگونه که سزاست عبادت می کنند:

والمقیمی الصلوهٔ؛

«بر پادارندگان نمازند».

و برای خاطر خدا در انفاق آنچه در اختیار دارند به هیچوجه بخل و دریغی را روا نمی‌بینند:

وممّا رزقناهم ینفقون؛

ص: ۱۲۸

«از آنچه به آنها ارزانی داشتیم در باره دیگران هزینه می کنند».

و بدینسان میان عقیده و شعائر، پیوند بر قرار می‌سازد و این شعائر ریشه در عقیده دارد و بر آن مبتنی است. شعائر نیز تعبیر و جلوه‌ای از این عقیده و رمز و نشانه آن است. مهم این است که سراسر زندگانی و تحرکات و جنبش‌های آدمی با چنین مایه‌ای عقیدتی رنگ‌آمیزی شود و توان و قدرت و نیز روند و راه و رسم او همبستگی یابند و روح و جان آدمی در ره گیریهای گوناگون، دستخوش پریشی و از هم گسیختگی نشود.

سر انجام به این نتایج تاریخی و عرفانی می‌رسیم که قربانی، یک امر بی‌سابقه‌ای نبوده که اسلام از نو آن را بنیاد کرده باشد، از زمان ابوالبشر تا ظهور اسلام، شیوه‌ای بود که مستمراً با انواع گوناگون، معمول و متداول بوده است. خداوند متعال برای هر امتی مناسکی را در قربانی مقرر فرمود و نیز مناسک ویژه‌ای در ایام مخصوص یا عبادات و اوامر و نواهی قالبی و قلبی و ریاضتهای بدنی و نفسانی رابنیاد کرد. جمله لیذکروا اللَّه علی ما رزقهم من بهیمهٔ الأنعام اشاره به آن دارد که هدف همه عبادات و تمام انتفاعات و التذاذات، یاد کردن خدایی است که باید صرفاً او را مورد پرستش قرار داد. اگر عبادات انسان، گوناگون است نباید سر از اختلاف و شکاف و کینه بر آورد، چون معبود شما در این عبادات، یگانه است و این حقیقت باید انسانها را بر محور خود متحد سازد. «فله اسلموا» باید منقاد و مطیع فرمان خدا بود تا جانهای سالم از هر گونه آفات و بندهایی که لجاج و عناد را موجب می‌شود در خود بپرورانند. اینجاست که باید رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که خویشتن را در برابر عظمت الهی حقیر

ص: ۱۲۹

احساس می کننـد و در آنها نرمش و انعطاف و خشوع به هم می رسـد، مژده و نویـد دهد و نیز به کسانی که گشاده دل و صابرند و بلیّات را رهیـده از جزع و شِـکْوه و ناله به جان می‌خرند و قضای الهی را با آغوشـی باز پذیرا هسـتند. صبر بدین معنا است که انسان حالت عادی و نخستین خود را بپایـد و از آن نگاهبانی کنـد و هیچ رویدادی چنان حالت رام و آرام را دگرگون و طاغی نسازد و با اقـامه نمـاز توجه خویش را به خداونـد استمرار بخشـد و روزیهـایی را که خـدا بـدو ارزانی داشـته است از رهگـذر انفاق در اختیار دیگران قرار دهد و بدینسان نعمت و منت او را سپاس دارد.

«پس فرمان او را بپذیرید و قربان را به شرك آمیخته نسازید»، «و بشارت ده ای محمد، فروتنان را به بزرگیِ آن سرا، یا ترسکاران را به رحمت بی‌منتهی» یا «مژده ده مشـتاقان را به سـعادت لقاء که هیچ مژده‌ای از این فرح افزاتر نیست» چون اینان خدای را از رهگذر قربانی هدی و نفس خود شناختند و خشیتشان فزونی گرفته است:

هر که را نور تجلی شد فزون خشیت و خوفش بود از حد برون

لذا صبر را پیشه کنند و در شداید ننالند:

اگر به لطف بخوانی مزید الطاف است و گر به قهر برانی درون ما صاف است

درون حـج گزاران واقعی با تسـلیم شـدن در برابر اوامر الهی زلال می گردد و «فله أسـلموا» را رمزی باید دانست به چنین سـلامت و صفای روح و جان که جز ره دوست نجویند و پویای ماسوی اللّه نباشند.

عاشقان را گر در آتش می نشاند قهر دوست تنگ چشمم گر نظر از چشمه کوثر کنم

و در مصایب به نزد کسی جز خدا شکوه نیارند

آشنایان ره عشق اگرم خون بخورند ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم

و در سر نوشت آفرینی خدا هرگز نمی نالند:

حافظ از جور تو حاشا که بنالد روزی که از آن روز که در بند توأم دلشادم

و بالا‌خره این قربـانی به چنـان تقرّبی شـگرف بـارور می‌شود و این جسـتجو و فـداکاری و درنوردیـدن در چنان بیابان و رسـیدن به قربانگاه برای آرمیدن دوست در کنار دوست- دوستی چون خلیل‌اللّه- ضرورتی است که از آن گزیر و گریزی نیست:

بی‌طلب نَتوان وصالت یافت آری کَیْ دهد دولتِ حج دست جز راهِ بیابان برده را

حلق و تقصیر:

حلق یعنی تراشیدن و ستردن موی سر، و یا تقصیر یعنی چیدن مو یا ناخن از مناسك حج به شمار است که باید پس از قربانی کردن و رمی جمره عقبه انجام داد. آدم ابوالبشر علیه السلام با سر تراشیدن، مراسم حج را به پایان برده:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«أمر جبرئیل أن ینزل بیاقوتهٔ من الجنّهٔ فهبط بها، فمسح بها رأس آدم فتناثر الشّعر منه، فحیث بلغ نورها صار حرماً» (۱):

۱- ۱- مسند الامام الهادی، ج ۱، ص ۹۵. و: تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶. نقل از: حج الانبیاء والائمه، ص ۲۸.

ص: ۱۳۰

ص: ۱۳۱

به جبرئیل فرمان رسید که یاقوتی از بهشت با خود فرو آورد، و او آنرا بر زمین فرود آورد، و به وسیله آن با سر آدم تماس بر قرار ساخته، و بر سر او یاقوت مذکور را گذراند، و در نتیجه موی سر آدم از هم پراکند و فرو ریخت و تا آنجا که نور یاقوت. پرتو خود را می گستراند و آن قسمت در محیط پیرامون خود را که منور ساخت به صورت حرم در آمد.

پیداست که اکثر فقها حلق و تراشیدن سر را برای کسانی که برای اولین بار، حج بر گزار می کنند واجب می دانند، بنا بر این اینگونه افراد طبق فتاوی چنان فقهائی نمی توانند به تقصیر و کوتاه کردن موی سر یا صورت یاناخن دست یاپا بسنده‌کنند اصولًا حلق دارای فضیلت بیشتری از تقصیر می باشد؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حلق و تراشیدن سر در حج از تقصیر، افضل است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجهٔالوداع و عمره حدیبیه، حلق رأس کرده و موهای سر خود را تراشید» (۱).

چنانکه از امام سجاد علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برای کسانی که تراشیدن سر را بر تقصیر ترجیح دادند سه بار استغفار کرد، و برای کسانی که به تقصیر بسنده نمودند به یک بار استغفار و طلب آمرزش برای آنها اکتفاء کرد» (۲). و روایاتی نظائر آن در کتب احادیث جلب نظر می کند. (۳)

این کار یعنی حلق یا تقصیر که در منی و به قصد قربت و با بسمله و

۱- ۱- بحار النوار، ج ۹۶، ص ۳۰۱.

۲- ۲- فقیه من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳- ۳- نک: فروع الکافی، ج ۴، ص ۵۰۲. و: تفصیل وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۸۷. و: الجامع الصحیح؛ بخاری، ج ۱، ص ۷۰۲.

ص: ۱۳۲

رو به قبله و از سمت راست جلوی سر انجام می گیرد بهتر است چیده شده‌ها در همان سر زمین زیر خاک پنهان گردد، و این عمل بر طبق روایات حاکی از آن است که حاجی علاوه بر آنکه درون خود را از هر موانعی برای ذکر خدا می پیراید به پیرایش ظواهر نیز روی می آورد و جمله «لیقضوا تفثهم» (۱) را که در قرآن کریم آمده است امام رضا علیه السلام تفسیر فرمودند که حاجی موظف است با چیدن ناخنها و چرک زدایی، (خویشتن را پاکیزه ساخته) و آنچه که به خاطر محرم بودن نمی توانست آنرا از خویشتن دور سازد از خود طرد نماید. (۲)

از رهگذر حجی بدینسان نورانیتی در وجود آدمی پدید می آید که گویا تازه از مادر زاده شده و پلشتیهای گناه و نا فرمانیهای که از پیش بدانها دچار آمده است از وجود او رخت بر می بندد.

۱- ۱- حج: ۲۹.

۲- ۲- معانی الاخبار، ص ۳۳۹.

ص: ۱۳۳

سفرنامه

اشاره

خدای را بسی سپاسگزارم که به این بنده بی‌مقدار منّت نهاد که به عتبه بوسیِ بارگاهِ نبوی و حج بیت او در این سال توفیق یابم.

قبل از این سفر، در این اندیشه بودم که به احتمال قوی چنین توفیقی دست نمی‌دهد؛ چرا که اولیای امور را مصمّم می‌دیدم تا از شمار افراد در بعثه و سازمان حج بکاهند؛ و مآلًا که مرا سهمی مهم و کارساز در امور حج نبود، خویشتن رادر فضایی از غم و اندوه محرومیت احساس می‌کردم و حتی در خود، آن جرأت و جسارت را هم نمی‌دیدم تا درباره این امر، به پرس و جو پناه آرم؛ سزا بر آن دیدم که رضای خود را در رضای الهی- مبنی بر فراهم نیامدن این سفر- جستجو کنم.

زنگ تلفن به صدا در آمد، صدای دلچسب ولحن گرم وسرشار از صفا و صمیمیت دوست بزرگوار و دانشمند پارسایی، سامعه مرا نوازش

ص: ۱۳۴

می‌داد؛ دوستی که مرا به ایشان ارادتی است که از هر گونه شوائب مبرّی است. و موضوع صحبت هیچ رابطه‌ای با سفر حج نداشت؛ بلکه بـا امری پیونـد می‌خورد که بر محور آن، ماهها جلسـاتی در معیّت فرزانگانی با جناب ایشان داشتیم. اظهار داشـتند: هفته دیگر جلسه‌ای داریم که لازم است در آنجا حضور به هم رسانی. به ایشان عرض کردم: مگر عازم حج نیستید؟ فرمودند:

مگر شـما عازم سـفر حج نمی‌باشـید؟! هر چند، با بیانی اظهار داشـتم: از طرف ما هیچ مانعی برای چنین تصمیمی وجود ندارد! مژده دادند از طرف دیگر نیز مانعی برای این تصمیم در میان نیست.

به همین جهت روزهایی قبل از انجام سـفر با دانشـجویانی که در دانشـکده‌های مختلف با آنها درس داشتم، قضیه سفر حج را خاطر نشان ساختم؛ دانشـجویانی که اکثر و بلکه تمام آنها افرادی متـدیّن و آرزومندانی مشـتاق و شـیدای این سـفر می‌باشـند و گروهی از آنان آمیخته با حسـرتی- که ریشه در نومیدی از سفر حجّشان داشت- سخت التماس دعا داشتند. و واقعاً این بنده نیز چه در مدینه و چه در مکّه- تـا آنجـا که در توان حـافظه و ذاکره‌ام بود، یکایـک آنان را در مـدّ نظر می‌گرفتم و درخواست آنها را در کنار بارگاه نبوی و نیز مسجد الحرام با خداوند متعال در میان می‌گذاشتم.

در روز پنجشنبه ۱۵/ ۲/ ۷۳: ۲۳ ذیقعده ۱۴۱۴ ق. با بـدرقه اهل و عیالم، که تا آشـیانه فرودگاه مرا دنبال می‌کرد، ساعت حدود سـه بعـد از ظهر آنـان را وداع گفتم، البته پیشتر تلفنی بـا مـادرم و نیز خواهران و برادران و منسوبان دیگرم، که در شهرسـتان بابل به سـر می‌برند، مراسم خدا حافظی به

ص: ۱۳۵

عمل آمد؛ و از این که فرصت و مجالی فراهم نیامد تا مادرم را از نزدیک زیارت کنم و پس از زیارت ایشان به زیارت حرمین روی آورم، فسرده خاطر و بسیار متأثر بودم؛ چون تردید نداشته و ندارم که طبق بیان کتاب و سنت، از نظر منطوق و مفهوم، زیارت مادر و ثواب آن کمتر از هر زیارت دیگری نیست؛ چرا که اویس قرنی را ارزش والای اجابت خواسته مادر و زیارت او، از دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که در زمره صحابه او به شمار آید محروم ساخت؛ محرومیتی که به سخن گهربار نبی گرامی صلی الله علیه و آله بارور شد که فرمود:

«تَفُوحُ رَوائِحُ الجَنَّةُ من قِبَلِ قَرَنٍ. و اشَوْقاهُ الَیْک یا أُوَیْس الْقَرَنیُّ؛ أَلا وَ مَنْ لَقِیَهُ فَلْیَقْرَئْهُ مِنّی السَّلامُ». (۱)

«نسیم بهشت از سوی قرن می‌وزد. ای اویس قرنی، چقدر شیدای دیدار تو هستم. اعلام می‌کنم هر که او را دیدار کند سلام مرا بر او بخواند و بدو ابلاغ نماید.»

بـه خـاطر همین جریـان در این سـفر احسـاس غبن می‌کردم و همین احسـاس مرا تـا کنـون به خـود مشـغول می‌دارد که چرا مشـاغل متراکم، مرا در لحظات بحرانی این سفر، از چنان زیارتی پر بار محروم ساخته است؟!

باری، دقایق آغاز سـفر نزدیک می‌شد؛ چرا که باید هواپیما ساعت چهار و ربع بعد از ظهر به سوی جده به پرواز درآید؛ از آنجا که توصیه شده: «الرفیق ثم الطریق»، در جستجوی رفیق و یا رفیقان راه و هم نشینان طریق در مقصد نگران بوده و انبوه جمعیت منتظر در آشیانه فرودگاه را

۱- ۱- سفینهٔ البحار ج ۲، ص ۵۳.

ص: ۱۳۶

می کاویـدم. سـرانجام گمشـده‌های خود را در میـان زوّار بیت اللّه الحرام پیـدا کردم؛ هر چنـد که اینان با من هم سن و سال نبودنـد؛ لیکن سرمایه‌های روحی و معنوی و علمی آنان با روحیه‌ام ملائم می‌نمود. با فرزانگانی ارجمند؛ آقایان حاج شیخ صادق لاریجانی و حاج شیخ رسول جعفریان در این سفر- چه در هواپیما به هنگام رفت و چه در مقصـدهای سفر در مدینه و مکه- افتخار همنشینی دست داده بود.

هواپیما به علت تراکم پرواز و فرود هواپیماهای دیگر، با تأخیری بس طولانی، پرواز خود را حدود ساعت شش و ربع بعد از ظهر به سوی جده آغاز کرد.

در این سفر علاوه بر زوّار عادی، حدود بیست و یک تن از قاریان گزیده جمهوری اسلامی ایران و همراهان آنها، با ما همسفر بودنـد که در بعثه مقام معظّم رهبری، افتخار جوار بـا آنـان را داشتیم. طول زمان و مسافت را در کنار دوستان ارجمنـدمان چنـدان احساس نکردیم؛ چون جسته و گریخته گفتگوهای متنوعی میان ما ردّ و بـدل می‌شـد و نیز برنامه‌ای که در درون هواپیما از آغاز پرواز و نیز در اثنای آن اجرا می‌گشت ما را به خود سرگرم ساخته و درنگ در آن، خستگی و فرسایشی را موجب نمی‌گردید. در اینجا باید از شرکت هواپیمایی ملی جمهوری اسلامی به خاطر برنامه‌های خدا پسندانه‌اش تقدیر به عمل آورد؛ زیرا علاوه بر این که ضمن ارائه فیلم، دعای سفر را بـا صـدا و نگاره، به مسافران تعلیم می‌داد و بـا بیان شیرینی ترجمه فارسی آن را برای مسافران برمی‌خواند، در آموزش اصول ایمنی سفر با هواپیما باید گفت کمترین دریغی بر مسافران نرفت. در این برنامه نخست پس از خوش آمد گویی، دعاهای سفر با آیه‌ای از قرآن کریم دلها را می‌نواخت؛ دعایی که خدای را به خاطر آن که

ص: ۱۳۷

مرکب سفر را مسخّر بشر ساخته تقدیس می کند:

... سبحان الذی سخّر لنا هذا و ما کنّا له مقرنین و إنّا الی ربّنا لمنقلبون. (۱)

«منزه است آن که این مرکب را برای ما رام و مسخّر گردانید و اگر نه، ما را چنان توانی نبود. و تحقیقاً ما به سوی خداوندگار مدبّر خویش باز می گردیم».

احیاناً تصاویری از حجاج بیت اللّه الحرام را- که در حال طواف و سعی و نماز و تلبیه و تهلیل، مناظری دیده‌نواز و دل انگیزی را چون تابلویی زیبا ترسیم می کردند- در هواپیما بر روی پرده بزرگ آن به مسافران راه خدا نشان می‌دادند.

سفر با اینگونه هواپیما با چنان برنامه‌های معنوی و روحی و نیز برنامه‌های غذایی مطبوع- که واقعاً در دنیای معاصر در مقایسه با شرکت‌های هواپیمایی کشورهای دیگر بی‌نظیر است- ما را به جاهای دور دستی در دوران قدیم می‌برد؛ در دورانی که نه تنها غالباً امیدی به بازگشت از این سفر برای مسافران نمی‌رفت، بلکه حتی برای رسیدن به مقصد، دل نمی‌بستند وآنچنان خود را رویاروی با سفری دیگر به جهان آخرت می‌دیدند که وصیت ناکرده به اینگونه مسافرتها دست نمی‌یازیدند، آنهم با چنان زاد و راحله و آذوقه و آبی که در دوران معاصر هیچ حاجی حاضر نیست با استفاده از آنها، چنین راه دور و دراز و چند هفته‌ای و چند ماهه را در نوردد و در خودِ مقصد نیز به چنان اقامتی که حجاج دوره‌های گذشته بدان تن می‌دادند رضا دهند؛ حتی برای نیم روز پیاده روی در سنگلاخها

۱- ۱- الزخرف: ۱۳ و ۱۴.

ص: ۱۳۸

کمترین آمادگی را در خود نمی‌دیدند.

زائر حرمین در روزگار معاصر از مطبوعترین آذوقه و گواراترین آشامیدنیها- چه در مسیر راه و چه در مقصد- بهره‌مند است. دیگر از دره‌های ژرف و مرکب‌های نحیف و لاغر و غذاهای آلوده و آب برکه‌ها و گنداابها و مسکنهای فاقد مکیّف! (کولر و پنکه) جز تاریخ آنها، چیزی به چشم نمی‌خورد؛ گذشت آن روزگاری که زوار خانه خدا یکی پس از دیگری به علت سرما و گرمای راه و فقدان ویتامینها و پروتئین در آذوقه‌ها رهسپار سفری دیگر و ناخواسته می‌شدند و یا رمقی برای نشستن بر مرکب خسته و فرسوده در آنها باقی نمی‌ماند. آن دورانی که قوافل و کاروانها در مسیر کوچشها با راهزنان مواجه می‌گشتند و دار و ندار آنها به یغما می‌رفت، سپری شد؛ و غالباً پس از رسیدن به مقصد و بازگشت از آن، افرادی معدود از این قوافل به دیار مألوف خویش می‌رسیدند.

از آن روزگاری که حاجی برای رسیدن به مسجد الحرام و طواف برگرد کعبه، پس از عبور بر راههای ناهموار کعب و زانویش دچار فرسایش می‌گشت و برای طواف پیرامون خانه خدا ناگزیر کف پاهایش را باید با شن و ماسه‌های اطراف کعبه آشنا می‌ساخت، شن و ماسه‌ای که حرارت آفتاب را در خود ذخیره می‌کرد و چنان تفتیده می‌شد که با تماس کف پا با آنها، همراه با ادعیه، آه از نهاد حاجی برمی‌آورد و برای این که بتواند خَلْفِ مقام ابراهیم اقامه نماز طواف، قیام و قعودی داشته باشد ناتوانی خود را به توان دوّم احساس می‌کرد؛ و برای آن که در مسیر میان صفا و مروه گامهای خود را به پیش راند ناگزیر بود در تابستان زیر تابش آفتاب و در فصل سرما و بارش، همراه با ریزش باران در طریقی بدون سقف و سایه بان، همه مساعی و قوای خود را در جهت رفت از صفا به

ص: ۱۳۹

مروه و بازگشت از مروه به صفا- که می‌باید هفت بار بر روی هم- برگزار گردد- بسیج سازد، و به توانِ سومِ ضعف، راه ناهموار و فرساینده میان آن دو را- که شایسته است در مقطعی از آن با هروله انجام گیرد- در نوردد و بدون این‌که کمترین تقصیر و کوتاهی در این رهگذر از خود نشان دهد در پایان کار به تقصیر روی آورد؛ آری از این دوره جز تاریخ، یادگاری به جای نمانده است.

فرود بر جدّه

هواپیما با صولتی خارق العاده فضای میان آسمان تهران تا جده را به آسانی و بدون آن که مسافران را رنجه سازد، می‌شکافت و چون شاهینی سبکبال به سوی باند فرودگاه جده روی آورد و به تدریج راه فرودگاه را تا نزدیک سالن حضور مسافران طی کرد و دروازه خود را با مدخل خرطومی که درازای آن تا سالن ادامه داشت آشنا ساخت. و بی آن که مسافران عرصه فرودگاه را تا سالن طی کنند با عبور از درون این خرطوم، خود را درسالن فرودگاه یافتند.

ضیوف الرحمن، فاصله دور و دراز تهران تا جده را طی مدّتی کمتر از سه ساعت، پشت سر گذاردند؛ ولی برای طی راه چند متری سالن تا عرصه زیر چادر جده را پس از قریب به چهار ساعت پیمودند!

انبوه جمعیت و مسافران فراوان هواپیمای جت بوئینگ ۷۲۷ شرکت هواپیمایی ملی هما در میان سالنی- که ظرفیت آن، این جمع متراکم را به راحتی تحمل نمی‌کرد- جای گرفتند. گروهی ستاده بر پا و جمعی نشسته در انتظار گذر بر هفت خوان رستمِ سالنهای متعدد به سر می‌بردند و بر دروازه نخست سالن اول یورش می‌آوردند و احساس می‌کردند می‌باید

ص: ۱۴۰

هرچه زودتر خود را از تنگنای سالن نخست برهانند و بر زندان دیگری در آیند و همینگونه یکی از آنها را پس از دیگری همراه با انتظار و معطلی غیر قابل انتظار پشت سر نهاده و سالنهایی را با بازدیدها و تفتیش‌های متنوعی طی کنند؛ لذا وقتی دیدند توقف آنها طولانی است مثنی و فرادی سرگرم اقامه نماز شدند. با این که علی‌التناوب همه این جمعیت متجاوز از پانصد تن وضو ساختند و نماز خواندند، هنوز سالن از جمعیت موج می‌زد و کنار دروازه سالن بعدی برای ورود بر آن، در حال آماده باش به سر می‌بردند و بالاخره با گذشتن مدتی طولانی، آخرین نفر سالن اول، خود را در سالن دوم یافت و درِ سالن اول بسته شد. امّا هنوز زائر خانه خدا اجازه نداشت نفس راحت بکشد، تازه به سالن بازدید پاسپورتها رسیده بود که می‌باید پس از نزع و کندن برگه‌ای از پاسپورت، به نزع و جان کندنی دیگر برای رسیدن به باجه بازدید پاسپورت، او را به انتظار نشانند. چاره‌ای نبود، افرادی تازه کار و فاقد کارآیی و غیر فنی را در میان باجه‌ها در کنار کی‌برد و مانیتور کامپیوتر نشاندند، و زائرانی را که در کنار باجه‌ها می‌ستاندند کیفر بی‌لیاقتی مفتش پاسپورتها را در حالی که ساک بر یک و یا بر هر دو دست داشتند تحمل کنند. تازه پس از بازدید پاسپورت و ادخال مشخصات آن بر جناب کامپیوتر، نوبت به تفتیش بدنی رسید که می‌باید فرصتی طولانی را برای این کار- به جای این که استراحت کنند- در اختیار آن قرار می‌دادند. قهراً مسافر خسته را سراسیمه می‌کردند و خواه نا خواه ادب و اخلاق و نظم و ترتیب از میان برمی‌خاست. به همین جهت در این سالن، نظم و انضباط جای خود را به هرج و مرج وا می‌سپرد و دوربینهای مدار بسته نیز بیکار نبودند و نظارگری ثبّات و ضبّاط از این صحنه‌های وهن آمیز بود که باید زوار عزیز خانه خدا، به ویژه در اینگونه

ص: ۱۴۱

موارد، بیشتر از خویشتن بپایند و رفتار خود را در خور زائری که پیرو علی علیه السلام هست- امامی که نظم و انضباط را همسنگ با تقوا عرضه کرده است- سامان دهند.

چنان بی‌نظمی برما حاکم گشته بود که گاهی بدون علت نوبتم پیش می‌افتاد و احیاناً در میان فشار جمعیت، بی‌جهت نوبتم در پس نوبت افرادی قرار می‌گرفت که در صف! چه عرض کنم در جمع پریشان و نامنظم، در پشت سر من جای گرفته بودند.

هنوز در سالن دوم پشت در تفتیش بدنی هستیم. راه برای این کار بر روی دو تا سه نفری گشوده می‌شد. کمتر جایی از بدن را نادیده می‌گرفتند و از دست کشیدن و لمس هیچ عضوی از بدن دریغ نمی‌کردند! شاهد بودم عمامه دوتن از عزیزان را علاوه بر فشردن، از سر بر افکندند و کاملًا از هم پاشاندند و ولو شده و آویخته و در هم ریخته آن را به صاحبش پس می‌دادند، ساکها را چنان زیرورو می‌کردند و محتوای آن را بیرون می‌کشیدند که نهادن آنها در جای خود مصیبتی دیگر به ارمغان می‌آورد.

خدای را سپاس می‌گفتم که به کالبد شکافی برای بازدید اندامهای اندرونی و محتوای آن دست نیالودند! هنوز در میان سالن تفتیش، که با نظارت بازرسان گوناگون درجه بندی شده بود، به سر می‌بریم. باید ساکهای بزرگ و احیاناً چمدانها- که لوازم سفر و لباس و احرام و جز آنها را در خود داشت- مورد تفتیش قرار گیرد و مأموران امن! ساواکی‌های مفتش اگر نوشته‌هایی در چمدان و یا ساکها وجود داشت بازرسی کنند. ویا کتابها را بخوانند و یا تورق نمایند، و پس از بازدید غلاظ و شداد، تمبر خروج بر ظهر چمدانها و یا ساکها بچسبانند و پس از آن ماژیک به دستی دستپاچه و سراسیمه صلیب و یا ضرب‌دری بر روی آن تمبر نقش کند. تازه راه به

ص: ۱۴۲

سوی فضـای بـاز نزدیـک چادرهـا برای زوار گشوده می‌شـد و مجموعاً در مـدتی قریب به چهار ساعت و یا بیش از آن، توانستیم بر گردنه‌ها و هفت خان سـعود، صـعود کنیم و با جدّ و جهدی توان فرسا از سفید چالهای سالنها به بیرون خزیم و جده را در فضای باز ببینیم. و به یاد فرود جـده‌مان حوّا افتادیم که چه آسان و بدون هیچ آسـیبی بر این فرودگاه هبوط کرد و با جهنم دنیا مأنوس گشت، لابد ابالسه از او دست بردار نبودند و بی‌تفتیش و بازرسی او را به حال خود وانگذاشتند. باید یاد آور شوم که رفتار مأموران سعودی در معطل کردن حجاج در سالنهای انتظار برای بنده که برای هشتمین بار توفیق زیارت حرمین نصیبم گشته است بی‌سابقه بود.

چشم انداز زیر چادرهای متعدد و بسـیار زیاد، که در عرصه بسـیار وسـیعی برمی‌فرازید، بسـیار دل انگیز و روحنواز بود، زوارِ رنگین پوست از

ص: ۱۴۳

نواحی دور و مشتاقان زیارت حرمین از اقطار مختلفِ گیتی، در زیر این چادرها جایی و حریمی را برای خود احراز کرده بودنـد و باهم گفت و شنود داشته و یا به عبادت می‌پرداختند. چهره و رفتار معصومانه آنان از درون زلال و بی‌شائبه آنها حکایت می‌کرد و زائران ایرانی نیز بدینسان در انتظار رسیدن مرکب برای راه سپاری به سوی مدینه به سر می‌بردند.

متأسفانه بـا این که در درون هواپیما و پیش از آن به زوّار ایرانی توصیه شده بود که رفتار خود را در تمام شؤون بپاینـد وکاری بر خلاف حیثیت جمهوری اسلامی ایران از آنها سرنزند، پـاره‌ای از آنهـا راه و رسم دیرینه و جاهلی زمان طاغوت را رها نکردنـد و احیاناً از رفت به جـده تا بازگشت به جده به اعمال و رفتاری دچار می‌آمدند که برادران و خواهران آگاه ایرانی را بسـی شـرمسار و سرافکنده می‌ساخت.

آیـا نمی‌بایـد چنین زواری که آبروی انقلاب اسلامی ایران را مخدوش می‌سازنـد، از سـوی بازرسـانی از ایران مورد مؤاخـذه قرار گیرند که اینگونه یله و رها و آزادانه به کارهایی روی می‌آورند که نه تنها چنتش‌آور و تنفرانگیز است، دستاویز و بهانه مطلوبی در اختیار دشـمنان انقلاب- که همان دشمنان اسلام هستند- قرار می‌دهند و آبرویی که با خون جوانانی که سرشار از آرزو و آمال دور و دراز بوده‌انـد فراهم آمـده، به دست افرادی احیانـاً سالمنـد و پاره‌ای از آنها چون آفتاب لب بام، اینگونه به آسانی در معرض خطر قرار گرفته و آسیب پذیر گردد.

دیدم چند تن از زوّار ایرانی در کنار ستونی از استوانه‌های فرودگاه، کمی به دور از جایگاههای زوار ایرانی، فرشی را گستردند و به سان دستفروشـهای سابق و لاحق میدان سید اسـماعیل تهران، امتعه و کالاهای خوراکی چون گز و زعفران و کشـمش و پسته و جز آنها را بر آن نهاده و در

ص: ۱۴۴

صدد شکار مشتری بودند وغالباً خریداران اینگونه کالاها را مأموران امنیّتی جده، که روسریهای سرخ با عقال برسرداشتند، تشکیل می‌دادند و شاید با خریداری این کالاها با گفت و شنودها و چانه زدنها ارمغانی از اطلاعات را برای اربابانشان تهیه می‌دیدند. به محض گسترده شدن بساط این گونه زوار ایرانی، مأموران کذایی سرمی‌رسیدند و با پرداخت ثمن بخسی ره‌آورد سفرشان را به یغما می‌بردند و کالاهای کم ارزش آنان را با بهای نا چیزی به تاراج می‌گرفتند. واقعاً باید چنین رفتارهایی را کمال بی‌شرمی تلقی کرد و یا باید گفت فرومایگی شخصیت و روحیه مادّی و دنیاپرستی و یا فقر و کمبود مالی، چنین صحنه‌هایی شرم‌آور را در مرآی و منظر ملیّتهای مختلف به بار می‌آورد که در هر صورت باید اکیداً از ایجاد اینگونه نمایشهای تراژدی جلوگیری به عمل آید.

هم اکنون به یاد نخستین سفرم به حج افتادم که ما را در منطقه‌ای به نام «مدینهٔ‌الحاج» در سال ۱۳۵۳ ه. ش. مأوی دادند که بنایی بس بزرگ و گسترده را در چند طبقه، نزدیک فرودگاه جده ساخته بودند و در سالنهای بزرگ و سرپوشیده آن تختها و یا نردبانهای چند پله‌ای!- که بر هر پله‌ای از آن فقط خوابیدن یک نفر امکان پذیر بود- به طور فشرده نهاده بودند و در فاصله میان تختها جایی خالی برای نشستن و یا خوابیدن وجود نداشت و اگر کسی در این طبقات تختها جایی برای خود رزرو نمی‌کرد، باید تا صبح بیدار می‌ماند و در آن محیط محلی حتی برای نشستن پیدا نمی‌کرد؛ تختهایی مجهز به تشکها و پتوهای کثیف و آلوده که رغبت خوابیدن را از آدمی سلب می‌کرد. من از جمله کسانی بودم که چون برای جایابی در مسابقه یورش به تختها پس مانده بودم و در این مسابقه شرکت نکردم، تا صبح بر سر پا ایستاده و یا از این سو به آنسو می‌رفتم تا شام را به بام آورم و

ص: ۱۴۵

در همین حال در سرگردانی تا صبح بیدار ماندم و هیچ غذا و نوشابه‌ای قابل خوردن و نوشیدن در میان نبود، لیکن سفر ما به مدینه با هواپیما صورت گرفته بود که حدود نیم ساعت به طول انجامید. از آن تاریخ تا کنون که بیست سال سپری گشته، تحوّلاتی بس شگرف در جده و همه دیار شبه جزیرةالعرب به هم رسیده، سالها است که مدینةالحاج را ترک گفتند و در سال ۱۳۶۳ ه. ش. که دومین سفر حج من صورت گرفت، در زیر چادرهای سر به فلک کشیده کنونی- پس از تشریفات بازدیدها در سالن فرودگاه- راه می‌یافتیم که گویند شرکتی که این چادرهای جالب را با استفاده از نصب استوانه‌های استوار بر پا ساخته، به مدت شصت سال سلامت و کارآیی تجهیزات آنها را بیمه کرده است، تجهیزاتی که از آن جمله نصب کولرها بر ستونهایی در میان استوانه‌های پایه‌های چادر، باگرما و رطوبت هوای جده همواره در حال نبرد است و در موسم حج به هیچ وجه در مبارزه با این دو مزاحم از پای نمی‌نشیند؛ و جای استراحت زائران نیز در چنین فضای نسبتاً مطبوع وجود دارد و چنان نگرانیهایی که در سابق حجاج را رنج می‌داد، هم اکنون در این ناحیه وجود ندارد.

تبلیغات گسترده‌ای جهت جلب قلوب زوار و ترویج مکتب خاص دولتمردان و زعمای دینی دیار عربستان چهره خود را در خود جدّه نشان می‌داد، و در دکه‌هایی جالب و جمع و جور که در جای جای صحنه‌های زیر چادرهای جده خود نمایی می‌کرد، دکّه‌هایی که «مکتب الوکالة الموحد»، (دفتر نمایندگی هم آهنگ کننده) در گذرگاههای زوار بر پا کرده و نشریاتی را رایگان در اختیار مسافران قرار می‌دادند؛ نشریاتی که صرفاً دینی! بود از قبیل:

۱- الدعاء من الکتاب والسنّة، والعلاج بالرّقی من الکتاب و السنّة، از

ص: ۱۴۶

سعید بن علی القحطانی که چاپ هشتم آن را در قطع بسیار کوچک بغلی منتشر کرده‌اند.

۲- دلیل الحاج والمعتمر باللغة الفارسیة، یازدهمین شماره «سلسلة توعیة الحجاج» از انتشارات «مرکز الدعوة والإرشاد» جده، در قطع جیبی کوچک با خط نستعلیق و ترجمه عبد الرحیم عبد الحق، با عنوان درونی «راهنمای حج و عمره و ...» به زبان فارسی، با مقدمه عبد العزیز بن عبد اللَّه بن باز رییس کلّ ادارات تحقیقات علمی و افتاء و ارشاد اسلامی.

در این کتابچه که به زبان فارسی دری افغانی ترجمه شده، در صفحه نهم آن، تحت عنوان «نواقض اسلام» آمده:

«دوم- هر کس در میان خود و خداوند کسی دیگر را واسطه و سفارشی! بکند و در حاجات خود، او را بخواند و از او تقاضای سفارش و شفاعت بکند و بر او توکّل و اعتماد بکند به اجماع امّت کافر است!».

پس از آن برای این که چهره معتقدان به شفاعت را مشوّه سازد، چنین می‌خوانیم:

«سوم- هر کس مشرکان را کافر نداند [آفرین بر این کشف هزار مجهولی و یا در کفر آنها شک کند [ما شاء اللَّه به این هوش و ذکاء] و یا مذهب آنها را خوب و درست بداند [و مذهب وهابیت را نادرست بداند] کافر می‌شود!».

۳- کتابچه‌ای قریب به همین مضامینِ کتابچه یاد شده، نوشته محمد ابن صالح العثیمین، استاد دانشگاه محمد بن سعود و مرد شماره ۲ «کبار علماءِ» مذهب وهابی به زبان عربی منتشر شده است.

۴- کتابچه دیگر تحت عنوان «فتاوی مهمّة» به زبان اردو از شیخ عبد

ص: ۱۴۷

العزیز بن عبداللّه بن باز مفتی کلّ سعودیها از سوی «مرکز الدعوهٔ والإرشاد بجدّه» را در دسترس اردو زبانان هند و پاکستان می‌نهادند و خدا می‌داند که از رهگذر نشر اینگونه جزوات، راه را فراسوی آیین‌های درست دینی تا چه اندازه مسدود ساخته و می‌سازد، و با بی‌بصری فضای تاریکی را برای مردم ساده لوح هندی و پاکستانی به وجود آورده و می‌آورند.

۵- دلیل الحاج، از منشورات «وزارهٔ الإعلام» که طی آن گزارشهای کوتاهی راجع به چادرهای سالن حجاج و فرودگاه آن و نیز مکه و عرفات و مزدلفه و منا و چاه زمزم آمده و ضمن آنها خدمات خادم الحرمین! مطرح شده و همچنین مناسک حج و گزارشی راجع به مدینه و مسجد نبوی و قبا و دیگر آثار اسلامی و خدمات وزارتخانه‌های مختلف؛ از قبیل وزارت حج و اوقاف، کشور، بهداشت، ارتباطات، دفاع و هواپیمایی، برق و پست و تلفن، ارشاد، بازرگانی، جمعیت هلال احمر، ریاست شؤون الحرمین، شهرداری حرمین و سایر خدمات در آن دیده می‌شود و این راهنما به زبان عربی و نسبتاً مفصّل نوشته شده و آن را به رایگان در اختیار حجاج قرار می‌دهند، اگر چه در چهره معصومانه‌ای جهت راهنمایی حجاج تدوین شده، لیکن در واقع یکنوع راهنمایی به خدماتی است که آنها را به خادم الحرمین! منسوب می‌دارند.

۶- راهنمای دیگری به زبان انگلیسی و مصوّر، با کاغذ گلاسه، در ۱۷۰ صفحه را در اختیار مردم می گذاشتند که حاوی اطلاعاتی راجع به جده و حرمین و راه جده به مدینه و مکه و فعالیتهای عمرانی مربوط به این مناطق می‌باشد. در سال گذشته نیز این دفتر را میان حجاج نشر می‌دادند.

۷- و جزوه‌های مختلف چند برگی دیگری که در اختیار حجاج قرار می گرفت که به زبانهای مختلف عربی، فارسی، انگلیسی و جز آنها منتشر

ص: ۱۴۸

می‌شد که حاوی اطلاعاتی در مورد خدمات و راهنمایی حجاج می‌باشد.

در این راهنما آمده است:

از هر زائر ۴۴۴ ریال جهت خدمات «مکتب الوکلاء الموحّد» در جده و مؤسسات طواف و راهنمایی در مدینه و اجرت چادرها در عرفات و منا و هزینه برق و نظافت و فرش و نگهبانی چادرها دریافت می‌شود و نیز برای کرایه با اتوبوسِ کولردار از جده به مدینه، آنگاه به مکه و یا از جده به مکه و به عکس و جده به عرفات و منا و مکه ۴۳۵ ریال، و با اتوبوس بدون کولر ۳۴۵ ریال دریافت می‌شود. البته ریال سعودی.

به هر صورت، پس از مدتی که در جده به سر بردیم، با اتومبیلی که فقط می‌توانست ده نفر مسافر داشته باشد، رهسپار مدینه شدیم، اما قبل از شرح ماجرای سفر با این اتوموبیل، سزا می‌بینم درباره جده و سالن حجاج توضیحی را به طور فشرده بیاورم:

جده شهری است ساحلی که در کرانه میانه دریای سرخ قرار دارد و دروازه و مدخل سفر حجاج به حرمین شریفین به شمار می‌آید از جدّه تا مکه حدود ۶۰ کیلومتر فاصله است. شهر جده دارای مساحتی حدود ۱۲۵۰ کیلومتر مربع و دارای جمعیتی حدود یک میلیون و دویست و پنجاه هزار (۰۰۰ /۲۵۰ /۱) نفر می‌باشد. این شهر دارای سابقه دیرینه‌ای است که در ده سال اخیر، شاهد تحوّل بزرگی بوده و به صورت شهر بسیار زیبایی در آمده است که آن را «عروس دریای سرخ» می‌نامند و با توجه به اسکله‌ای که برای مبادلات تجاری در آن تأسیس شده، از شهرهای مهم اقتصادی عربستان می‌باشد.

فرودگاه جده که در سال ۱۹۸۱ م. افتتاح شده، فاصله آن تا وسط شهر جده، سی کیلومتر است و مسافتی حدود ۱۰۵ کیلومتر مربع را به خود

ص: ۱۴۹

اختصاص داده است و خود مجموعه‌ای است از فرودگاهها، که دارای سالنهای جنوبی و سالن ویژه خطوط داخلی و سالن خارجی و سالن حجاج است. سالن حجّاج عبارت از مجموعه بزرگی است که دارای ۱۱۲ کیلومتر مربع می‌باشد و به صورت مهندسی شده که شبیه چادرهای متعارف ساخته شده و این چادرها از موادی فراهم آمده که در برابر حرارت شدید مقاوم می‌باشد.

چادرهایی برافراشته و بسیار بلند و مجموعاً (در این تاریخ) ۳۱۰ چادر را تشکیل می‌دهند. و مجموعه‌ای است که عظیم‌ترین و گسترده‌ترین سالنِ زیر چادر در جهان معاصر به شمار می‌آید و همه خدمات؛ اعم از اماکنِ وضو و نماز و آشپزخانه و بانکها و دفترهای شرکت‌های هواپیمایی- که بیش از ۴۰ شرکت می‌باشد- در زیر همین چادرها و جوانب آن فراهم آمده و جایگاهِ وسیعی برای استراحت و درنگِ حجاج نیز در زیر همین چادر پیش‌بینی شده است.

باری، حرکت با همان اتومبیل یاد شده به سوی مدینه- پس از دو ساعت معطّلی و انتظار، که هیچ علت معقولی نداشت- آغاز شد که چند تن از قاریان عزیز جمهوری اسلامی ایران همراهِ با حجّةالاسلام و المسلمین جناب آقای گیوی در این مرکب با ما همسفر بودند، و با آقازاده محترم حضرت آیة اللَّه العظمی آقای اراکی؛ یعنی حضرت حجّةالاسلام و المسلمین جناب آقای مصلحی افتخارِ مصاحبتِ در این سفر را داشتیم.

تصور ما بر این بود که چون اتومبیل کوچکی است زودتر از مسافران اتوبوسها به مدینه می‌رسیم؛ ولی راننده ساده لوح مصری این اتومبیل که گرفتار کمبود خواب و استراحت بود، لنگ لنگان آن را می‌راند و در میان راه کاملًا محسوس بود که کندتر از همه اتومبیلها ره می‌نوردد. گاهی

ص: ۱۵۰

می‌دیـدیم اتومبیل گرفتار سـرگیجه می‌شود و به این سو و آنسو متمایل و منحرف می‌گردد. معلوم شد که راننده خواب آلوده است. کسـی را که عرب زبان بود کنارش نشاندند تا با او حرف بزند و خواب را از چشـمانش برباید و گاهی با ذکر صـلوات او را از حال میانِ نوم و یقظه به در می‌آوردند و با لطایف الحیل، این راننده مصری را تا مدتی بیدار نگاه داشتند. بیش از نیمی از راه طی شد که کنـار رسـتورانی ایسـتاد و مـدتی نسـبتاً زیـاد، مسافران را بر سـر پا و یا نشسـته نگاه داشت، و خود مشـغول صـرف شام و گپ‌زدن با همکـارانش گشت و سـرانجام پس از متجاوز از هفت ساعت به مـدینه رسـیدیم، و بر هتل «الـدخیل»، مقرّ بعثه مقام معظم رهبری در آمدیم.

ضمناً فراموش کردم که یاد آور شوم میان راه دو عـدد صـندلی اتومبیل کـذایی شـکست و ناگزیر مسافران جمع و جورتر نشسـتند و خوشحال بودیم که از محل هبوط جده بنی آدم به مهبطِ وحیِ جدمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدیم.

به محض ورود بر هتلِ «الـدخیل» در مدینه از مژده ورود حضـرت حجّهٔالاسـلام و المسـلمین جناب آقای محمدی ری‌شـهری نماینده محترم مقـام معظّم رهبری و سـرپرست حجـاج- حفظه اللّه تعالی- که ساعاتی قبل از ورود ما به مـدینه، به این شـهر مقـدس آمدنـد، بسـیار شادمـان شـدیم، و بر اثر خسـتگی و بی‌خوابی نـاگزیر گشـتیم روز پنجشـنبه ۱۵/ ۲/ ۷۳: ۲۳ ذیقعـده ۱۴۱۴ ق. تـا نیمروزِ آن بیاساییم.

بعـد از ظهرِ همین روز را با خوابیـدن، پشت سـرنهاده تا برای تشـرّف به بارگاه رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله با نیروی تازه و نشاطی کـافی آمـادگی یـابیم. پس از لختـی آسـودن، آمـاده شـرفیابی به محضـر آن حضـرت شـدیم و پس از غسـلِ زیـارت، به سوی حرم رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله از هتل، که فاصله آن تا حرم بسیار

ص: ۱۵۱

کوتاه بود، به راه افتادیم. در میان راه با مردی سالمند برخوردم که مرا چنان در آغوش خود می‌فشرد که گویا سابقه دیرینه‌ای با من داشت. چنان می‌نمود که سالها مرا ندیده و با دیدن من می‌خواهد عقده خود را بگشاید.

اشک، دیدگانش را حلقه زده بود، ومن مات و متحیّر از این برخورد صمیمی او به شگفت در آمدم؛ چراکه اصلًا او را نمی‌شناختم و با زبان عربی پس از تهنیت می گفت:

«بایـد خـدای را سپاسگزار باشیم که توفیقِ زیـارتِ بارگـاه نبوی را نصیبمان سـاخت؛ او این جمله را چنـد بار تکرار کرد. وقتی در سیمای من آثار شگفتی و تحیر را احساس کرد، گفت: من از مردم «الجزایر» می‌باشم و پیاپی خـدای را شکر می کرد که عیال او به سویش- که در مسیرِ مخالفِ مسیر من راه می‌سپردند- بازگشت و می‌خواست بگوید: برگرد به راه خود ادامه دهیم. این مرد شریف که پی‌برده بود ایرانی هستم و نیز روحانی، نمی‌خواست از من جدا شود. چهره‌اش به زبان حال گویای این مقال بود:

«دردی را که پیش از انقلاب اسلامی ایران شما را رنج می‌داد، هم اکنون ما را در میهنمان رنجه می‌دارد و ما به خودمان نوید می‌دهیم که کشورمان مانند کشور شما در سایه پایمردی و فداکاری مردم الجزایر بتوانـد در آغوش اسلام و قرآن از عزّت و استقلال برخوردار گردد. با دیدگانی اشک آلود به خاطر اشاره عیالش مرا ترک گفت، آنهم در حالی که گویا نمی‌خواست از من جدا شود.»

راه را در سوی مسجدالنبی ادامه دادم، وقتی به آن درآمدم که دقایقی از اقامه نماز مغرب گذشته بود. خوشبختانه در داخل مسجد با حضرت حجّةالاسلام و المسلمین جناب آقای محمدی ری‌شهری (که خدایش او

ص: ۱۵۲

را به عنوان یاری دلسوز برای مقام معظم رهبری از توفیقات و تأییداتش بهره‌مند سازد) رویاروی شدم. و پس از احوال پرسی کوتاهی، در سوی حرم، شبستانهای مسجد را پشت سرمی‌نهادم و پس از اقامه نمازِ مغرب و عشا و زیارت حضرت رسول و فاطمه زهرا (صلوات اللَّه و سلامه علیهما) به هتل بازگشتم و فردای آن‌روز را برای زیارت ائمه بقیع علیهم السلام در مدّ نظر گرفتم.

یکی از برادران گزارشی ارائه داد مربوط به سطح کوشش و فعالیتهای دولتمردان سعودی در جذب افراد به آرمانهای وهابیت. اینان بی‌دریغ از هر وسیله و ابزاری در دستیابی به هدفشان- که تأیید مکتب آنها است- بهره می‌جویند و با دستی گشاده و آغوشی باز از افرادی که بی‌خبر هستند استقبال کرده و با استفاده از تطمیع‌های مادی، آنان را جذب می‌کنند وچنانکه پیشتر اشارت داشتیم، نشریاتی خرد و کلان و متنوّع برای تبلیغ

ص: ۱۵۳

وهابیّت به رایگان در اختیار افکار معصوم و دست نخورده زوار قرار می‌دهند و صـفحه پاکیزه ذهنِ آنان را با نقش‌هایی مُمَوَّه، که با تسویلات آمیخته به ترفنـدها آنها را تصویر می‌کنند، می‌آلایند و افکاری را در مغز آنها خوش نشـین می‌سازند که بیرون کردن آنها سرقفلیهای گران و سنگینی را درخواست می‌کند و نیز با بهره‌گیری از صدا و تصویر و رادیو و

تلەویزیـون، راه را در جهـت دستیـابی به هـدفشان آنچنـان همـوار می‌سازنـد که شـکارهای خـود را در سـرازیری سـقوط به ژرفـای انـدیشه‌های ویرانگر و تفرقه‌انگیز وهابیت سوق می‌دهنـد برای نمونه، هم اکنون بیش از صـد و اندی دانشـجوی مالیزیایی در «جامعه المدینه المنوّرهٔ» سـرگرم تحصـیل می‌باشند که هر کدام از آنها می‌توانند مبلّغی مُولّدِ صدها تن مالیزیایی وهابی باشند، و باید بر این شمار ده‌ها و بلکه صدها نفر دیگری از

ص: ۱۵۴

دانشجویان ایرانی (از سیستان و بلوچستان) و سایر کشورها را افزود که اکثر قریب به تمام آنها مروّجانی سرسخت برای مکتب وهّابیت، از این دانشگاه به سوی کشور اسلامی سرازیر خواهند شد، و سیل آسا بنیادِ اندیشه‌های تقریب میان مذاهب را آسیب‌پذیر خواهند ساخت، و خطر وهّابیت برای دنیای اسلام- به قول یکی از اساتید هوشمند و مطلع یمن- فزونتر و ضایعه‌آفرین‌تر از خطر صهیونیسم می‌باشد.

از عرصات عرفات تا رمی جمرات

در عرفات:

روز جمعه ۳۰/ ۲/ ۷۳ ه.: ۱۴۱۴ ه. ق. ساعت شش بامداد بر اتوبوسی بدون سقف به عزم «وقوف در عرفات» درآمدیم. درنگ آهنگان پویای عرفان متشکّل از راکب و راجل؛ سواره و پیاده، با کفش و پاافزار و یا برهنه‌پا و بدون کفش، از زن و مرد، پیر و جوان تا نوجوان و خردسال، با جامه‌های سپید که مردان را به دو قطعه پوشش نادوخته و برش نایافته، نصیبی دیگر در لباس نبود راهِ میان مکّه تا عرفات را- که حدود بیست و پنج کیلومتر با مکّه فاصله دارد- طی می‌کردند؛ و چون سیلی موّاج در سوی عرفات روان بودند. وقتی انسان پیرامون خود را به نظاره می‌گرفت، می‌دید که آسمان در این مسیر واژگون شده و سفید جامگان به سان ستارگان و اختران سو سو می‌زنند و رده‌های اتوبوسها که حتی بر سقف بسیاری از آنها این افلاکیان خاک نشین جا خوش کرده بودند، به مجرّه و کهکشان یا راهِ شیری بی‌شباهت نبود و انسان هر چند در زمین راه می‌سپرد امّا گویا می‌دید زمین، آسمان گشته و آسمان به زمین فروآمده،

ص: ۱۵۵

شب مهتاب و پرستاره و درخشانی را روز بر زمین رؤیت می‌کرده و بر براقِ معراجی ملکوتی در محیط خاکی پرواز می‌نموده است. تراکم جمعیّت و وفور وسائط نقلیه مآلًا به وجود آمدن ترافیک، هر چند گامهای این وسایط را لرزان و کند می‌ساخت، به گونه‌ای که در نوردیدن چنان مسافت کوتاه، آنهم سواره، دو ساعت فرصت را در کامِ خود می‌بلعید؛ امّا منظره دل‌انگیز و روح‌افزای محیط دور و نزدیک چنان اندیشه‌ها را به خود مشغول می‌ساخت که طول مدّت برای ما به قدری ناچیز می‌نمود که گویا دقایقی بیش نیست که ما آنها را پشت سر نهادیم. به صحرای عرفات رسیدیم و پس از اندکی استراحت با تدابیر بخردانه کارکنان کاروانِ آقای محمّد عبداللهی- حفظه اللّه تعالی- بساطِ صبحانه را گسترده یافتیم و ما تازه از راه رسیده‌ها احساسمان چنان بود که هوای عرفات امسال گرمتر از سال پیش می‌نماید؛ امّا نه چنین بود، بلکه ابر غلیظی که آسمانِ عرفات را می‌پوشاند، فضا را دمق کرده و تفتانیده است، که ریزش عَرَقِ فراوانی را به علّت فقدانِ باد و نسیم برای پوش نشینان موجب گشته بود.

روز گرانبهایی که با وقوف و درنگ اندیشمندانه و سازنده، می‌توانست دگرگونی طراوت‌آفرینی را در روحیه واقفان پدید آوَرَد. برای این درنگ اندیشمندانه، به رهنمودی از سخنان معصومین و اولیاء اللّه احساس نیاز می‌شد؛ لذا با تدابیر نماینده محترم مقام معظم رهبری حضرت حجّةالاسلام والمسلمین جناب آقای محمّدی ری شهری، گنجورِ نگاهبان آوای الهی و حافِظ قرآن کریم و سخنان مولای مؤمنان حضرت علی علیه السلام جزوه چاپی «زیارت آل یاسین»- که دارای ترجمه فارسی زیرِ سطور بوده- در اختیار اکثر قریب به تمام حاضرانِ در

ص: ۱۵۶

این نشست کریم و آبرومند قرار گرفت که پس از چندی چنانکه اشاره خواهیم کرد زمزمه دسته‌جمعی حاجیان، هماهنگ با صدای خوش کسی که این زیارت را می‌خواند آغاز شده و ادامه یافت. برنامه به این صورت بود که:

حدود ساعت ده و چهل و پنج دقیقه بامداد همین روز، آقای مرتضایی‌فر اعلام کردند، پیش از ظهر با تلاوت قرآن کریم توسّط آقای رضائیان، قاری منتخب و گزیده قرآن کریم طلیعه برنامه‌های دیگر افتتاح خواهد شد. پس از تلاوتِ آیاتی چند، مدیحه‌سرایی و رثاءِ اهل‌البیت علیهم السلام توسّط آقای شمسایی که علی رغم خستگی با صدای خوش و آمیزه‌ای از حزن و اندوه انجام گرفت و دلها را برای خواندن زیارتِ وارث آماده ساخت تا در چنین جایگاهی مقدّس، قلوب اهل این محفل برای دریافت رحمت الهی شایستگی یابد. در هیچ موقفی از یادکردنِ حضرت امام راحل- قدّس اللَّه تعالی سره القدوسی- که چنین برکات روحی و معنوی و زلال و پاکیزه را مدیون اندیشه‌های والا و پایمردی حضرت ایشان هستیم- دریغ نمی‌شد و بدینسان مردم سخاوتمندانه و از جان و دل برای سلامت و توفیق و عزّت و طول عمر رهبر عظیم الشأن خود، فقیه عالی‌مقام حضرت آیهٔ العظمی خامنه‌ای- متّع اللَّه المسلمین بطول بقائه الشریف- دعا می‌کردند.

و آقای شمسایی اذهان را در دعا به سوی این دو بزرگوار که حقّ بسیار بزرگی بر امّت ام القری اسلام و سایر امم به پاخاسته دارند، معطوف می‌ساختند. در همین لحظه که مشهودات و مسموعات خود را می‌نگارم، آقای رضاییان آیاتی که با حج پیوند دارد تلاوت کرده و نوبت را در اختیار آقای شمسایی قرار داده تا با مدیحه و رثای رسای خود مستمعان درنگ

ص: ۱۵۷

آهنگ را در فضایی ملکوتی رهنمون گردد؛ و رقّت و انعطافی در درون آنها برای پذیرش رحمت واسعه الهی به هم رسانَدْ. در محیطی که قطب دایره امکان حضرت ولی عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- را قطعاً بدان التفات و عنایت و حضور و قربی است، و آنچنان در کنار این سرزمین و پهنه که یادگارهای با ارزشی را در دل خود نهفته دارد، به عاشقان ابا عبداللّه الحسین نزدیک است که آقای شمسایی فراق از آن حضرت را برای شیدایانِ دیدارش بازگو می‌کرد؛ و به ریزش بی‌دریغ اشک دیدگانشان تداوم می‌بخشید.

شمسایی می‌دانستند آفتاب وجودِ مبارکِ آن حضرت بر قلوب این دلدادگان، پرتو افکن است و این مهر بی‌غروب، حاضر و ناظر می‌باشد. امّا فزونی قربش ناله و بانگ این مداح پاک نهاد را از نهادش بر می‌آورد و فریادِ «یابن‌الحسن» او- که هر از چندی تکرار می‌شد- قلب آدمی را تا ژرفایش گدازه می‌ساخت و سینه سوزان چادر نشیان را گداخته‌تر ساخته و طوفانی از اشک را در دیدگانشان برپا می‌کرد.

روز شهادت حضرت مسلم بن عقیل، نماینده سالار شهیدان بود، باید خاطره شهادتِ جانسوزِ این پیشاهنگ شهدای کربلا در اذهان تجدید می‌شد. مداح مخلص ما در این باره پس از آن‌که در فراق حضرت ولی عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- فغان از خیام نشینان برگرفت، با ذکر مصیبت حضرتِ مسلم بن عقیل غمها را طراوت فزونتری بخشید تا زیارتِ وارث و زیارتِ آل یاسین با قلوبی گشاده و گشوده مواجه شده و پذیرای مهر بی‌کران الهی گردد.

نمازِ جماعت روز نهم ذی حجّه به امامت حضرت حجّهٔ‌الاسلام و المسلمین جناب آقای محمّدی ری شهری نماینده مقام معظّم رهبری در

ص: ۱۵۸

بعثه حج اقامه شد و مردم پس از صرف ناهار، لختی بیاسودند و نوید دادند مراسم دعای عرفه رأسِ ساعتِ چهار بعد از ظهر توسّط حضرت حجّةالاسلام والمسلمین جناب آقای حاج شیخ حسین انصاریان، خطیب دانشور و سخندان پارسا و با تقوا اجرا خواهد شد. امّا گویا به اشاره مردم که خواندنِ دعای عرفه را بر آسودن و آلودن خود به خواب ترجیح می‌دادند. مقدّماتِ قرائت این دعای عالی المضامین رأس ساعت سه و نیم پس از ظهر آغاز گشت.

بنا بود آقای روغنی، قاری عزیز قرآن کریم تلاوت قرآن را به عهده گیرد، لیکن شاید به علّت مساعد نبودن حالشان آقای هروی قاری برجسته دیگر، آیه: أجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام ... و آیاتی چند پس از آن را تلاوت کرد.

مهر تابان، حرارت و تابش خود را با دست و دل بازی و سخاوتمندی بر چادرها ارزانی می‌داشت و غیر مستقیم عطایای خود را عادلانه میان پوش نشینان توزیع می‌کرد و اندام آنها از فرق سر تا نوک پا به این حرارت با فرو ریختن عرق از مسامات پوست، پاسخ مثبت می‌داد.

عاشقان امام حسین در چنین هوایی تفتیده و سوزان با قلبی سرشار از سوز و گداز مراتب ارادت و وفاداری خود را به آن حضرت و آرمان مقدّسش نشان داده و از این وضع فرساینده، شکوه‌ای اظهار نمی‌کردند. آری در چنین اوضاعی مردافکن، کمترین گله‌ای نداشتند تا بتوانند دعایی که آن حضرت در کوچش خود از مکّه تا وعدگاه عرصاتش در کربلا در این سرزمین مقدّس (عرفات) خوانده، بازگو سازند و زمانی را به یاد آورند که آن حضرت در این بیابان آواره بود و با اهل و عیال خویش در چنان روزی با خدا راز و نیازی شگفت‌آور داشت و همه صنع عجیب الهی را در

ص: ۱۵۹

خلقت آدمی با حضرت باری تعالی در میان می‌گذاشت و با برهانی که از آن صدیقین است خود را در محضر الهی می‌یافت و به سان پدر بزرگوارش که می‌گفت «یا مَنْ دلَّ علی ذاته بذاته» (آفتاب آمد دلیل آفتاب) به شهودی توفیق یافت که از شهادتی و شهودی در کربلا سر برآورد که حضرت ولی عصر- عجّل اللَّه تعالی فرجه الشریف- آن حضرت را به‌عنوان سند قرآن و بازوی اسلامی می‌شناساند، قرآن و اسلامی که به سوی توحید و یکتا پرستی و برائت از شرك نشان رفته بود و فداکاری آن حضرت را گویاترین شاهد برای عرفان و شهودش در عرفات بود.

پس از رثای آقای شمسایی- ابقاه اللَّه تعالی- حضرت حجةالاسلام والمسلمین جناب آقای محمّدی ری‌شهری، نماینده محترم مقام معظّم رهبری و سرپرست حجاج- ایّده اللَّه تعالی بمنه للسداد و الصوب- قبل از شروعِ دعای عرفه، با سیمایی که کدورت و غم و اندوه در آن به خاطر سد و حصری که برائت ستیزان در اجرای مراسم برائت در روز ششم و هفتم ذی الحجّه در مکّه به وجود آوردند- از آن کاملًا پدیدار بود، خطابه‌ای پر مایه و محتوا ایراد کردند، نخست به اهمیت دعا در این سرزمین مقدّس اشارتی داشتند مبنی بر این که‌باید از خدای بزرگ امری سترگ را در خواست کرد؛ دعایی در خور عظمتِ الهی که اگر از جان و دل برخیزد پاسخ مثبت را به دنبال خواهد داشت، نباید در چنین فرصتی گرانبها و چنین پایگاهی والا با خدای رحمان درخواستهایی فرومایه و مادّی و دنیوی را در میان گذاشت؛ چرا که چنین درخواستهایی از اهتمامهایی خرد و ناچیز حکایت می‌کند و باید با همّتی والا- حاجاتی بس پر ارزش و گرانبها را به پروردگاری عرضه داشت که سراسر جهانِ وجود و عوالم محسوس در برابر عظمت قدرت و عطایایش چون نمی در مقایسه با یم و

ص: ۱۶۰

یا قطره‌ای در کنار اقیانوس است.

حضرت آقای محمّدی ری‌شهری یادآور شدند: این سکوتِ اجباری حُجّاج ایرانی، خود حِجاج و احتجاج و فریادی را دنبال می‌کند مبنی بر این که مسلمین بیش از هر زمان دیگری از مشرکین بیزارند و استکبار جهانی باید به هوش باشد که این آتش نهفته در میان خاکستر، نه‌تنها به خاموشی نمی‌گراید؛ بلکه روزی آنچنان لهیب و زبانه می‌کشد که خرمن وجود استکبار را به مشتی خاکستر تبدیل می‌کند، این خموشی که جبراً در سرزمین مکّه از سوی حجاج ایرانی احساس می‌شود فریادی رعدآسا را به دنبال دارد که هر چه بر مقدار این خاکستر بیفزایند، گداختگی آن بسیط عالم را فرا گرفته و جهان استکبار را دستخوش سقوط از عرش قدرت خود خواهد ساخت.

مگر اینان که بر اریکه حکومت بر مسلمین تکیه زدند تاریخ را نادیده می‌انگارند و عقلشان را از تفکّر تهی‌ساخته‌اند که پرده‌های رقیق ابهام آفرینی به یکسو نهاده خواهد شد و چهره حقیقت، خودنمایی خواهد کرد و ایمانِ به حقیقت را نمی‌توان از قلوب چنان مردمی که یکتاپرستی تا اعماق نفوسشان نفوذ دارد، سترده ساخت، هر چند ابرهای متراکم و تیره ترفندهای استعماری در فرصتی کوتاه از روزگار پوشش و نقابی بر چهره خورشید حقیقت می‌افکند؛ امّا حرارت آن به تدریج این ابرهای ابهام را ذوب کرده و خورشید حقیقت در نبرد با ظلمت و فریاد برائت از شرك، آنچنان چهره می‌گشاید که همه انسانهای جویای حقیقت را با خود هم‌آوا ساخته و کاخ سفید واشنگتن را به سیاه چالی برای دفن جثّه استعمار مبدّل می‌سازد.

آری، فریاد برائت بسیط جهان را زیر پوشش می‌گیرد و ستم‌هایی که

ص: ۱۶۱

بر مردم رفته است انتقامی بس دردناک و جهان شمول را با قیام حضرت ولی عصر- عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف- دامنگیر ستمگران فزون طلب و خودکامه خواهد ساخت.

آنگاه آقای ماه رخسار با صدایی بسیار خوش، حضرت ولی عصر را مخاطب قرار داد و اشعاری آبدار و سرشار از تمثیل را در باره آن حضرت با الحان زیبا سرودن آغاز کرد و به ذکر مصیبتِ سالارِ شهیدان، رثای خود را به پایان برد.

حضرت حجّةالاسلام والمسلمین آقای حاج حسین انصاریان، چون سال پیش خواندن دعای عرفه را به عهده داشت و با چاشنی‌هایی که ضمن ترجمه فارسی بر قسمتهایی از این دعا از خود می‌افزود و آن را با گریستن رونق می‌بخشید. نا له از مردم می‌گرفت و با کارآیی ویژه خویش در ذکر مصائب اهل البیت و تضمین نکات عرفانی قلبها را از مهر الهی و امید به رحمتش سرشار می‌ساخت؛ و نومیدیها را از سرّ و ضمیر آنان می‌سترد و بارقه‌هایی در دلها به هم می‌رساند که گویا با گریه و انابه به درگاه الهی شخصیّت روحی آنها تجدید شده و چنان است که تازه از مادر پاک و پاکیزه به دنیا آمده و تولّدی نو را برای خود به ارمغان آورده‌اند و این اشکهایی که گذشته‌های تیره و ابرهای متراکم ذنوب، بدانها بارورشده وجود آنها را شستشو داده و تطهیرشان کرده است؛ و از آن پس چادرنشینانی که به چنین توبت و انابتی توفیق یافتند و نصوحانه و عزم بر پایداری و نستوهانه در برابر مکاید شیطانی، بازگشتِ عمیق خود را به حضرت باری تعالی اعلام نمودند. حسّ می‌کردند اوزار و اثقالِ گناه از دوش آنها برداشته شده و خویشتن را سبکبار و سبکبال برای اوج گرفتن به ملأ اعلی می‌یافتند. هر چند آقای انصاریّان در سال گذشته آنچنان در

ص: ۱۶۲

خواندن دعا سنگ تمام گذاشته بود که خیامیان عرفات ناله‌شان عرشیان را موجب اغتباط می‌گشت؛ و فراموش نمی‌کنم که در نهم ذی حجه سال پیش چنان شور و حالی برای پوش نشینان حرم امنِ الهی آفرید که برای من که هشت بار صحرای عرفات را درک کرده‌ام، بی‌نظیر می‌نمود و امسال نیز خالی از رونق نبود؛ امّا به علّت ضیق مجال، بیت‌القصیده‌های دعا که گزارشهایی جالب را می‌طلبید، ناگزیر بدون گزارشی در خور برگزار شد.

به سوی مشعر:

پس از اقامه نماز جماعت مغرب و عشار توسّط آیهٔ اللَّه جنّتی، خیمه‌ها در شب دهم ذی حجّه فروهشته گشت و بساط عرفات بر چیده شد تا راه مشعر را سواره در پیش گیریم. شب را میان دو اتوبوس در

ص: ۱۶۳

سرزمین مشعر اتراق کردیم و فرشهای زمخت نایلونی که تن و اندام آدمی را با لحظه‌ای نشستن و یا خواب و آرمیدن، حکاکی می‌کرد و نقوش جالب بر پوست و گوشت آدمی چون نقوش بافت زنبیل و سبد، موقّتاً به یادگار می‌گذاشت، میان دو اتوبوسی گستردند. پس از آن همراه دوستِ بزرگوارمان آقای لاریجانی با حمایلی که در برگرفتیم، سنگریزه فراوانی بیش از حدّ نیاز در رمی، در انبان این حمایل فراهم آوردیم فرشی رقیق از میان ساک بیرون آورده و بر روی فرشهای گسترده خشن افکندیم تا بستر خواب را تجهیز کنیم. هر چند بدن لاغر و استخوانی من زمختیِ بستر را تحمّل نمی‌کرد، آن‌هم متّکایی از ساک دستی که اشیای سفت و زمخت و غیر قابل انعطافی را در بطن خود داشت. با چنان متّکا و چسان بستری آهنگ خواب نمودیم. از آن سوی اتوبوس که زمین به طرفِ ما دارای شیب و سرازیری بود، مسافرانِ آفریقایی و حجاج دیگر در پناه اتوبوس جای مناسبی بدور از انظار برای قضای حاجت یافتند و فضای زیر اتوبوس را با پیش‌آب و پس‌آب، معطر ساخته و نسیم آن نیز مشام ما را نوازش می‌داد! سیلان و جریان آب غساله و پیش آب از زیر اتوبوس در سوی قسمتی که ما سر را بر روی ساک به عنوان متّکا آشنا ساخته بودیم، پیشروی می‌کرد؛ و امکان داشت اگر خوابِ ما کمی بیشتر به طول می‌انجامید از فرق سر تا نوک قدم با پیش‌آب و غساله‌های در حال جریان، غرقه شویم.

آقای لاریجانی چند بار مرا از خواب بیدار کرد که سیل غساله‌ها در زیر اتوبوس در حال پیشروی است! خواب سنگینِ مرا گوش شنوایی برای هشدار ایشان نبود؛ و همینگونه خستگی راه که از عرفات تا مشعر- هر چند سواره و مقداری پیاده با کوله‌باری سنگین طی شد، به من

ص: ۱۶۴

مجال نمی‌داد که به خیزش از بسترم روی آورم. اما خم شـدم دیدم غساله‌ها گام به گام آنچنان در سوی فرش و بسترم نزدیک شده که اگر دقایقی بیشتر درنگ کنم، کار به جایی باریک می‌رسـد. و لـذا فرار را بر قرار ترجیح دادم و بساط خود را بر چیده و از کنارِ اتوبوس به سوی جایی کوچیدم که از هجوم تعفّن و رطوبت پیشاب چنین زوار بی‌خان‌مان در امان باشم.

یکی از پروژه‌هـای دولتمردان سـرزمین حجـاز را در مزدلفـه و مشـعر بـه خـوبی می‌تـوان شـناسایی کرد کـه چسـان زوّار پاکـدل در تنگناهای کمبود خدمات، به چنین ورطه‌ای اشـمئزازآور دچار می‌آیند. من هیچ تقصیر و کوتاهی برای زوّاری این چنین قائل نیستم. «گفت جرم راه رفتن نیست، ره هموارنیست». تا کی باید این اوضاع و مناظری شرم‌آور برای مسلمین در

ص: ۱۶۵

تـداوم خود ترکتازی کنـد و آبروی زوّار بیت اللّه الحرام را در دیـدگاه بیگانگان خدشه‌دار سازَد؛ مناظری که نه در یکی و دو جا و چند جا، بلکه در همه مواقف و گوشه و کنارهای مختلفِ منطقه حرمین به چشم می‌خورد؛ و متولیان امور بسیار خونسرد و بی‌اعتنا و با بی‌تفاوتی از کنار آنها می‌گذرند.

آهنگ در سوی منا:

نمازِ بامدادان اقامه شد و به تدریج باید عازم منا شویم؛ و پس از طلوع آفتاب بر مرز این سـرزمین درآییم. بر اتوبوس سوار شدیم امّا راننده ماهر و راه آشـنا! اتوبوس را در مسیری قرار داد که پس از طی چند قدمی گامهایش متوقّف ماند و با راه‌بندانی مواجه شد که راه پس و پیش را بر آن مسدود می‌ساخت. اگر بی‌گذر به آب نمی‌زد، ناگزیر نمی‌شدیم راجلًا و با پای پیاده راه مشـعر تا چادرهای منا را طی کنیم؛ ولی نـدانم‌کاریِ این سائق مصـری مدّتها ما را در اتوبوس معطّل نگاه داشت؛ اتوبوسـی که به علّت مسدود بودن راه قریب به یکساعت در جای خود میخکوب شده بود.

خواه و نـاخواه به پیـاده‌روی تن دادیم و کوله‌بار نسـبتاً سـنگین را با دو دست در آغوش گرفته و چون شب را تا حـدودی قابل توجّه استراحت کردیم بـا چالاکی و انـدکی سـریع، مشـعر را پشت سـر نهاده و راه به سوی منارا درنوردیـدیم و چادر محلّ اقامت را پیـدا کردیم و به صرف صبحانه در وقت مناسبش نائل آمدیم!

باید یادآوری کنیم راه عرفات تا مشعر به آسانی سواره طی شده بود که ساعت هشت شب به مشعر رسیده بودیم؛ امّا راه مشعر تا منا علی‌رغم آن‌که نزدیک بود در مدّتی نسبتاً طولانی آنهم با پای پیاده طی شد.

ص: ۱۶۶

قریب به یک ملیون زوّار و یا متجاوز از آن، در حج امسال در حرمین حضور به هم رسانده بودند؛ و باید سرزمین منا در چنین ایّامی پذیرای آنها باشد. اگر تدابیری به کار گرفته شود می‌توان شرایطی را فراهم ساخت که با وضع بسیار آبرومندی که حیثیت اسلام را در جهان بالا برده و به عنوان

تجمّعی سازنده و الگو پرداز انظار انسانها را به خود معطوف سازد، این مراسم جاذبه‌ای برای گرایش آنها به تعالیم اسلامی بیافریند. امّا با شرایط کنونی و مناظری که احیاناً وهن آور و آمیخته با خشونتهایی که در تمام انواع مراسم به چشم می‌خورد و قطعاً تعمّدی مزوّرانه در کار است، کارآیی مراسم حج در نازل‌ترین سطح خود گرفتار نارسایی است؛ به ویژه آن‌که مراقبت‌های به اصطلاح امنیّتی، مانع از آزادی حجاج در تبادل افکار و بازگو کردن دردهایی است که قرنها است مسلمین را شکنجه می‌دهد و

ص: ۱۶۷

آنـان را در شـرایطی از نظر قـدرت و توان اقتصادی و سیاسـی و اجتماعی، راکـد و عقب افتاده نگاه داشـته که هرگز اسـلام را با آن سازشـی نیست و مسـلمین را با چنان سـرافکندگی و خواری و شـکست و هزیمت، پیوند و خویشاوندی با اسـلام نمی‌باشد؛ چرا که: «الإسلام یَعْلُو ولَا یُعْلی عَلَیْه».

در راه رمی جمرات:

اوضـاعی که بر مـا در روز دهم ذی حجه برای راه بردن به سوی جمرات گـذشت ضـمن گزارش مربوط به روز یازدهم یاد خواهیم کرد. در این روز تنهایی سـراغ شـیطان رفتم؛ و از دوسـتانِ دیگر جدا شدم و در طبقه زَبَرین جمرات، جمره عقبه را با هفت سنگریزه نشـان رفتم که بـدون مشـکلی قابل ذکر، انجام گرفت، در راه بازگشت از جمرات به چادر، تنها بودم و مناظر پیش و پس و پیرامون خود را می‌پاییـدم و رفتار مردم را در آمد و شد، به مطالعه گرفته بودم که آیا اینهمه تحمّل مشاقّ از سازندگی روحی و معنوی آنها سر برآورده و یا پرتو خورشید کعبه قلوبی چون مردار را متعفّن‌تر ساخته و دلهایی چون گل را عطرافشان‌تر گردانیده است.

همه جور آدم- که اکثر آنهـا نـاگزیر بـا بی‌نزاکتی خو گرفته و بی‌نظمی را در پیرامون خود به ارمغـان می‌آوردنـد- در راهیان سوی جمرات و بازگشـته‌های از آن دیـده می‌شـد. فشار دیگران؛ مثلًا فردی را بدون اختیار به این سو و آن سو می‌کشاند و با فردی که در مجاورت او راه می‌سپرد، اصـطکاك و برخوردی پیدا می‌کرد که پرخاشی نا بخردانه را به دنبال داشت؛ چرا که این فردِ متحّرکِ بلا اراده را جرمی در چنان اصطکاکی نبوده است.

اساساً کفّ نفس و خودداری از راه و رسم دلخواه که هدف حج را

ص: ۱۶۸

می‌پردازد در شماری از رهروان دیار وحی دیده نمی‌شد. عدّه‌ای گستاخانه و بدون این که کمترین ملاحظه‌ای نسبت به مجاوران راهِ پس و پیش و یمین و شمال خود داشته باشند، با ایجاد مزاحمتهایی غیر قابل اغماض همدیگر را به بی‌انضباطی و بی‌ادبی سوق می‌دادند. شاید منظّم‌ترین زوار در وهله نخست حجاج ایرانی و در نوبت بعدی زوار ترکیه بودند که پرخاشجویانه و بدون انضباط با یکدیگر برخورد نمی‌کردند و راه خویش را آبرومندانه‌تر از دیگران در تمام مراحل مناسک حج می‌پیمودند.

شب یکشنبه اوّل خرداد ۱۳۷۲ هجری شمسی: ۱۱ ذیحجه ۱۴۱۴ هجری قمری زیر چادر منا نماز جماعت به امامت حضرت آیةاللَّه جنتی اقامه شد، آقای مرتضایی‌فر ادعیه وارده را میان دو نماز مغرب و

ص: ۱۶۹

عشا خوانـد و مردم نیز با او همصدا شدند. در این شب علاوه بر شـرکت مردان و زنان از گروههای دیگر، گروه آذربایجان شورویِ سابق نیز حضور یافتند و مداحی از همین دیار به زبان ترکی مرثیه امام حسین علیه السلام را با صدایی خوش می‌خواند. هر چند این مرثیه به زبان ترکی خوانده می‌شد؛ اما جسته و گریخته ابیاتی فارسی و پر محتوا و آبدار در میان آن به گوش می‌رسید.

حضـرت آیهٔاللّه جنّتی پس از این مرثیه به ایراد خطابه‌ای پرداخت و ضـمن آن، ماجراهایی از زندگانی حضـرت ابراهیم علیه السـلام که عـبرت آموز و حـاوی حقـایقی از لطـایف ملکوتی بود خاطرنشـان سـاخت. این روحـانی سـالخورده- که اخلاـص و بی‌ریـایی و صـداقت و پارسـاییش برای خواص بسـیار روشن و غیر قابل تردیـد است- با وجود این‌که هوای منا حال و رمق می‌گرفت، با نشاطی که از ایمـان و اعتقـادِ زلالشـان مایه می‌گرفت، حال و هوای روحانی و معنوی در مسـتمعان به هم رسانـد. گرما و هوای خفقان آورِ امسـال در منـا کمتر از سـال گذشـته نبود. تـا امروز نمازهـای فریضه در منـا بـا امـامت ایشـان اقـامه شـد. چنـانکه صـبح امروز آقـای مرتضـایی‌فر هـم بـا گرمی و نشـاط بـه دنبـال نمازهـایی که به جمـاعت برگزار می‌شـد، بـا خوانـدن ادعیه مـأثوره و دعـوتِ مردم به همصـدایی و همسویی در دعـا، به این وقوف رونقی دیگر می‌داد. آقای جنتی به خاطر کوتاهی فرصت و خسـتگیِ مردم خطابه خود را، کـه طیِّ آن مقـاطعی از تاریـخ حضـرت ابراهیـم علیه السـلام مطرح بـود، تـا حـدودی به اختصـار برگزار کردنـد. من پیش خـود می‌گفتم بـا وجود خسـتگیها که در وقوفِ به عرفـات و مشـعر دامنگیرِ همه شـده بود چطور علیرغمِ تراکمِ جمعیتِ پشت سـرشان که بی‌تردید حرارت و خفقان فزونتری را برای سالخورده مردی مانند ایشان به ارمغان می‌آورد، اینگونه

ص: ۱۷۰

با نشاط و تحرک و تمرکز خاطر چنان مطالب سودمند و مناسبی را سامان داده است!

پس از ادای دوگانه در برابر یگانه در بامداد امروز، حجّةالاسلام و المسلمین فلاحزاده- که در تمام مراحلِ سفر، بابیانی که هیچگونه ابهام و حتّی اندک لغزندگی در آن دیده نمی‌شد، مناسکِ مربوط به حج را همواره در ساعاتِ مناسب و مورد نیاز برای مردم- چه در مجالس سیّار اتوبوس و چه در مجالس ثابت بعثه و جز آن- بازگو می‌کرد- به من نوید داد که با هم در معیت حضرات آقایانِ مصباح و قرائتی (ایدهما اللّٰه تعالی برای رمی جمرات آماده باشیم؛ اما چون گویا ذبح و قربانی برای جناب آقای قرائتی محرز نشد، این کار به تأخیر افتاد و افتخارِ معیت با این دو بزرگوار نصیبم نگردید که به رمی جمرات برویم. و چون دیدیم ساعت به هشت بامداد نزدیک می‌شود، با یکی از عزیزترین شاگردان دوره دکترای دانشکده الهیات؛ یعنی آقای سوداتی قرار گذاشتیم هر چه زودتر در سوی جمرات حرکت کنیم. خوشبختانه به سرعت آماده شدیم و مانند روز دهم- که با جمعیتِ متراکم که توقفِ وسائط نقلیه، راه را برای راهیان جمرات تنگ و خفقان‌آور می‌ساخت- نبود.

روز دهم؛ یعنی عید قربان، همراه دوستانی که سفرِ ما با آنها آغاز شده و همرهی ما ادامه داشت و با هم در مدینه و مکه هم اتاق بودیم، در معیت هم برای رمی جمره عقبه به راه افتادم؛ اما به علّتِ کثرتِ جمعیت و ترافیک سنگینِ اتومبیلها به این و آن سو پرتاب می‌شدیم و مانند پَرِ کاهی بودیم در برابر تندبادِ جمعیت. چند بار به دیواره سیمانی میان راه کوبیده شدم؛ یکی دو بار مرا به لوله‌هایی که در خیابان نصب شده بود آنچنان کوباندند که نزدیک بود استخوان دست و پهلویم بشکند؛ ولی به فضل

ص: ۱۷۱

الهی علی‌رغم کوفتگی شدید، به چنین وضعی دچار نیامدم؛ امّا دیدم دستها و تن و برم با چنان ضربه‌ها سرخ گشته و مدتی درد و سوزش تن و بدن، میان راه، مرا آزار می‌داد.

راه را با تمام خستگیهایش که از گرما عرق می‌ریختیم و بیش از حد انتظار به طول انجامید، تا نزدیک جمرات طی کردیم. به همراهانم گفتم در طبقه دوم رمی می‌کنم، آنها را به خدا سپردم؛ لیکن بر اثر خستگی مفرط که نتیجه کم آبی و عدم استراحت و کوفتگی در میان راه بود، راه طبقه فوقانی را از طریقی طی می کردم که به جمرات منتهی نمی گشت و این از آنرو بود که به علت خستگی زیاده از حد، راه را گم کرده و از رفتگری، راه فوقانی به سوی جمرات را پرسیدم و همین راهی را که مرا به جمرات نمی برد به من ارائه کرد و چند بار پرسیدم درست می دانی؟ گفت: ده سال است اینجا کار می کنم، چطور نمی دانم! من که زیاد عرق ریخته بودم با لباس احرامی که از عرق خیس شده بود و سری طاس و برهنه، قریب سیصد و چهار قدم (۱) پل بسیار مطوّلی را درنوردیدم؛ ولی احساس کردم به جمرات را هم نیست. از پلیسی که بر روی پل که با حالتی سراسیمه جمعیت را می‌پایید پرسیدم این راه را که درمی‌نوردیدم در سوی جمرات است؟ پاسخ داد همین راه را مستقیم ادامه بده؛ اندکی به راهم ادامه دادم اما دیدم راهی نیست که سال قبل در طبقه فوقانی مرا به جمرات می‌برد. بر تردیدم اضافه شد، از عابران دیگر پرسیدم گفتند از همین راهی که آمده‌ای باز گرد. راه طی شده را باز پس گرفته این بار به جای طی سربالایی راهی نشیبا را تا بن پل در پیش داشتم. علاوه بر این هوا هم گرم

۱- ۱- چرا که موقع بازگشت، گامهایی را که برمی‌داشتم، می‌شمردم.

ص: ۱۷۲

بود و تا مغز سرم حرارتش را بذل و بخشش می کرد. بالاخره همراه با آقا زاده شریعت‌زاده، نماینده محترم دفتر مقام معظم رهبری در حج و زیارت سوریه، بر روی پلی بر فرازیدم که راهی بس طولانی را تا جمره عقبه در سربالایی پشت سر نهادیم و شیطان بزرگ را که سنگ پرانی نه چندان زیاد داشت یافتیم، نیروی تازه‌ای در ما به هم رسید و هفت سنگریزه را که باید پرتاب آن پشت به قبله انجام گیرد به سر و تن و دامن آن نشان رفتیم و راه باز گشت به منا را در پیش گرفتیم و در رفت و بر گشت به مُجمَّعِ جمرات، علاوه بر فشار جمعیت از نوکهای نسبتاً تیز، چترهای عده‌ای از زوار با سرِ طاسِ خود پذیرایی می کردم؛ علامتهایی به صورت ضرب در، به علاوه، خطوط موازی و سایر اشکال، صور گوناگونی از رسوم هندسی بر صحیفه قسمت مقدام رأسم نقش و نگاری نه چندان جالب ایجاد کرده بود. و هم‌اکنون؛ یعنی بعد از ظهر روز دوازدهم ذی‌الحجه تماس با جلوی سرم دردی را می‌آفریند که چندان قابل تحمل نیست و در راه دستیابی به شیطان بزرگ و نبرد سمبولیک با آن، ناگزیر به فرسایش بدنی و دریافت خطوط و نشانهایی دچار آمدم و باید هفته‌هایی بگذرد که این نشانها، نقش و نگارشان را به همان صحیفه نخست که بی نشان بود واسپارند. هر چند که درون سر را سرشار از نقوشی در خود احساس می کنم که نه تنها مرور زمانی بس طولانی و توبه و انابه‌ای در خور را در خواست می کند تا آثار شان کم رنگتر و یا محو گردد.

روز یازدهم ذی‌حجه را در راه به سوی شیطان‌آباد گزارش می کردیم که ضمن آن به روز دهم روی آوردیم که چسان بر ما گذشت در این روز با سه تن دیگر، چنانکه اشارت رفت، سراغ جمرات را گرفته و در طبقه

ص: ۱۷۳

تحتانی در سوی آنها راه می سپردیم. ساکی را سنگین و پر از لباس که سلاح سنگریزه‌ها با شماری بیش از هفتاد عدد در میان خود داشت، همراه خود گرفته تـا در باز گشت از جمرات به محل بعثه برای بیتوته شب دوازدهم در منا سـبکبار شـده و پیش از ظهر روز دوازدهم را صـرفاً با یکتا لباس و سـنگریزه‌ها به شیطان سـرا رویم، هرچند که همرهان من با اصرار زیادی می خواستند تحمل بار را خود به عهده گیرند، لیکن به هیچ وجه بدان تن در ندادم و شخصاً این بار سنگین را از چادر تا جمرات در آغوش داشتم.
کنار جمره اولی احساس کردم امسال شیطان بزرگ؛ یعنی آمریکا مانع از ورود سپاهیانی شـد که با انبوه جمعیت به جمرات هجوم آورنـد؛ چون با اشاره او از تعـداد حاجیان کاسـته شد و عرصه نبرد با شـیطان آنچنان متراکم و درهم فشـرده نبود، و رمی جمرات به آسانی و در محیطی نسـبتاً خلوت بر گزار می شـد. به قـدری خط مقـدم جبهه نبرد با جمرات اولی و وسـطی و عقبه بی خطر بود که شرک ستیزان نشانشان به خطا نمی‌رفت و ناگزیر نمی شدنـد سـنگریزه‌هایی را هـدر دهند و به هدف ناخورده آنها را از دست نهند.
هرچند اگر این یورش به شیطان، برخوردار از تراکم و شبیخون باشد، دلهره و ترس را در حدّ قابل توجهی در شیطان به ارمغان می آورد، اما خواست شیطان بزرگ و مظهر استکبار جهانی بر چنین وضعی نسبتاً کاسد تعلق گرفت و به اشاره او از ورود یورش آورانِ مظهرش و مظهرِ اقمـارش کاسـتند؛ لیکن به طور قطع، شیطان در همه جـا حتی در میـان کاخ سـفید و پارلمان لنـدن و قلب پاریس، مورد هجوم مسلمانانی است که همواره با انتقاد و ابراز انزجار و تنفر، این لانه‌های شیطانی را رمی می کنند و تظاهرات مسلمین در کنار این مراکز که شیطانهای بزرگ و متوسط و

ص: ۱۷۴

کوچک در آنها آشیانه ساخته‌اند، در طول سال و هرچند در غیر مواسم حج با شعارهایی که این شیاطین را بیمناک می سازد رمی می کنند. و حتی در قلب اروپا؛ یعنی بوسنی و هرزوگوین مقاومت مردمش علی‌رغم فشار و قتل نسل و محاصره در ستیز با دست آموزان شیطان به ما نوید می دهند که این رمی در همه جا و در تمام مواسم و مراسم و تمام ایام سال ادامه دارد تا این غولهای بی شاخ و دم را از محیط خود و بلکه از بسیط جهان طرد کنند.

وقتی انسان با مناظری در عرفات و مشعر و منا و مرمی روبه‌رو می‌شود، خود را در برابر مردمی از ملیتهای گوناگون رو به رو می بیند که این امید را در قلب آدمی بارور می‌سازد که هیچ قدرتی هرچند پر مهابت نمی تواند در برابر مقاومت و پایداری مسلمین در رویارویی آنان با کفر و شرک تاب آورد؛ مردمی که صولت و شدت گرما و کمبودهای وسائل رفاهی و تنگناهای بی حد و حصر ضعفی را در آنها به هم نمی‌رساند و تا پای جان از همه مشکلاتی که در ادای مناسك حج وجود دارد با آغوش باز استقبال می کنند، و اعتقاد توحیدی، نیرویی خارق العاده را در آنها به هم رسانده است.

آیا این مردم در مبارزه با شیطان و اعلام برائت از پیروان خطوات و گامهای شیطان در مراسم حج و جز آن، از پای می نشینند؟ مگر آمریکا عقل خود را گم کرده و این همه شور و هیجان مسلمین جهان را که در راه احیا و نشر اسلام و نفوذ بخشیدن آن در تمام زوایای زندگانی و پیاده کردن تعالیم انسان ساز و شیطان بر انداز را در متن زندگانی جامعه هزاران و بلکه ملیونها قربانی را به قرآن هدیه کردند احساس نمی کنند. گویا اینان شرّالدواب و چهار پایانی انسان نما هستند و گوش آنان در شنودن آوای

ص: ۱۷۵

بلنـد این مردم از کـار افتـاده و زبان آنان از بیان حقیقت حتی برای جامعه خودشان بنـد آمـده و بالاتر از آن، این بانگهای دیو افکن انعکاسـی در درون آنهـا ایجـاد نمی کنـد و فزوتر از حیـوان، نـا بخردانه بـا مسـلمین رفتـار می کننـد و از آن‌روزی نمی هراسـند که چادرهای تجمع منایی همه عالم را زیر پوشـش خود گرفته و همگی مسـلمین در جهت بر اندازی ظلم و سـتم و سازمان پریشان نظم نوینِ شـرک به سان نظم کهن آن که از سوی مشـرکان معاصـر رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله طراحی شده بود از عرفات حقیقت به سوی مشـعر احسـاس واقعیتهـا در سوی منـای جهان سـرازیر گردنـد، به طرف سـیاه چال کاخ سـفید و مواقف دیگر ترکتازی ابالسـه روزگـار، سـرازیر گردنـد و دمـار از روزگـار اسـتدمار گران برآورنـد؛ چرا چنین روزگـارانی که قطعاً در زمـانی نه چنـدان دور فرا می‌رسـد، بر نسـلهای بعـدی خود رحم نمی‌آورنـد که در برابر هجوم یکتا پرسـتان واقعی و یورشـهای انتقام آمیز آنان که بی تر دید اجرای آن به زودی فرا خواهد رسید نمی‌هراسند؛ إنّ شرّ الدّوابّ عندِ اللّه الصّمُ البُکمُ الّذینَ لا یعقلون.

اعلام برائت در منا

باری هرچنـد که روز یازدهم را پس از رمی- برای گریز از گرمای توان ربای زیر چادرهای منا- پیاده به سوی بعثه روان شـدیم؛ اما در حـدود ساعت پنج بعد از ظهر برای تکمیل وقوف رهسپار منا گشتیم. این بار در معیت حضـرت حجّهٔالاسـلام والمسـلمین جناب آقای مروی راه مکه تا منا را سوار بر مرکب تا پل عبدالعزیز! پشت سـر نهادیم و ته مانده راه را که فاصـله کمی نبود راجلًا و پیاده تا چادر در نوردیدیم و در حالی که آفتاب تابش خود را بی‌دریغ بر صحنه منا افاضه می کرد، برآن درآمدیم.

ص: ۱۷۶

نماز مغرب و عشا به امامت حضرت آیهٔاللَّه جنتی اقامه شد؛ و پس از فراغ از دعا مأثور که توسط آقای مرتضایی فر همراه با همصدایی مأمومین، قرائت قرآن توسط پزشک جراح و قاری برجسته جمهوری اسلامی ایران آقای دکتر کرمی فضای منا و مشام روح و جان حجاج را معطر ساخت. آنگاه نوبت ایراد خطابه استاد فرزانه و محقق پارسا و دانشمند بی همال حضرت آیهٔاللَّه جناب آقای محمدتقی مصباح فرا رسید که ضمن آن نخست از این مقوله سخن به میان آورد که در قرآن کریم حضرت ابراهیم در جای جای سوره‌هایی از آن رخ نموده و به عنوان شخصیتی برجسته و قامتی بر افراشته از سایر انبیا، چهره می گشاید و از پس آزمونهایی به گونه‌ای سر بلند برآمده که ما حج را در زندگانی او و با نام او همراه می بینیم؛ و با استناد به آیاتی چند، این نکته را خاطرنشان ساخت که بیت‌القصید حیات ابراهیم این بود که خداوند ابراهیم و پیروان خط او را اسوه و قدوه‌ای جاویدان برای همه موحدان شناسانده؛ از آنرو که ابراهیم در میان جامعه‌ای که شرک سراسر زندگانی آنانرا تحت نفوذ خود گرفته بود، یک‌تنه به سان امتی همبستگی یافته و با شهامتی که باید در انبوهی از جمّی غفیر و جامعه‌ای ابر قدرت جستجو کرد اعلام نمود: انّی بُرآءُ منکم و ممّا تعبدون و آن حضرت توانست با پایمردی بی نظیر خود، شرك و شرك‌مداران و زعمای پیرو شیطانی که جرثومه‌های مسریِ چندگانه‌پرستی را نستوهانه می پراکند به ضعف و نابودی کشانده و توحید را بر جوامع آن‌روز حاکم سازد و برائت ابراهیم از مشرکان باید الگویی همیشه ماندگار برای همه زمانها باشد و ما در این جایگاهی که یادگارهای پند آموز و عبرت آور و فداکاری ابراهیم شرك‌ستیز و برائت‌پیشه و نیز خاندان او در گوشه و کنارهای آن به صورت سمبلیک به جای مانده

ص: ۱۷۷

(هرچنـد مرور دهر، مناسـکی را که ابراهیم در این سـر زمین رایـج سـاخته بوده و توحیـد و یگـانه پرسـتی در هر بعـدی از ابعـاد این مناسـک می درخشـد، خلوص و پـاکیزگی خود را تـدریجاً از دست داده و جـای خود را به خرافـاتی می سپرد که سـر انجام از حج جـاهلی سـر بر آورد که؛ ماکـان صـلوتهم عنـدالبیت الّـا مکـاءً و تصدیـهً ...) و رسول اکرم صـلی الله علیه و آله این حـج ابراهیمی را تجدید و بازسازی فرمود.

آنگاه آقای مصباح که به مقاطع حساس خطابه خود می‌رسد با لحنی پرهیجان، انگیزه‌ای را در جان و روح مردمی که در این شب با جمعیتی انبوه و کم نظیر زیر چادرها تجمع کرده‌اند، بارور ساخت، بی‌اختیار شـعارهای اللَّه اکبر، مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل را سر می‌دادند، و بانگها و فریاد آنها در این سر زمین در مقاطع مختلف، خطابه آقای مصباح، اعلام برائت و اجرای مراسمی بود که در مکه از آن جلوگیری به عمل آوردند.

بـاری پس از ایراد خطـابه آقـای مصـباح- که مزیجی از کاوش علمی و تاریخی و مطالبی احساس بر انگیز بود- نوبت به رخ نمودن مهر و ماه آسـمان عاشورای اباعبداللَّه الحسـین با رثای دلداده مداحی رسید که «ماه رخسار» اش می شناسند. وی تصویری از فراق و جدای حضـرت زینب علیها السـلام از حضـرت اباعبداللَّه الحسـین را طی اشـعاری بس گویا و زیبا ترسیم کرد که گویا حاضران این محفـل کریم، جثه فتـاده در خون آن‌حضـرت را می دیدنـد که در چنـان حـالی زینب کبری برادرش را به سوی کوفه و شـام با دلی خونین ترک می گفت. این رثـای بلنـد مـاه رخسـار غوغـای دیگری از نـاله و گریه خیمه‌نشـینان منا را به آسـمان بر می فرازیـد و تا ملکوت اعلی اوج می گرفت. جداً این آخرین شب منا با چنان خطابه و

ص: ۱۷۸

چنین رثایی برای نگارنده فراموش ناشدنی است.

آقای مرتضایی‌فر پس از انقضای این تجمع و چنین مجلسی- که باید آنرا اعلام برائتی در خور بر شمرد- به حاضران مجلس توصیه کرد هنگام باز گشت به چادِر خود از دادن شعار و سیر دسته جمعی خود داری کنند که بهانه جویان نتوانند دستاویزی برای اخلالگری و ایجاد هرج و مرجی که آفرینش آن پیشه این گرفتاران بیشه افکار پریشان و پریشان زا هستند بیابند. این نکته را یکبار پس از باری دگر با لحنی آمیخته به تأکید و استدعا تکرار کرد، و جمعیتهایی که از گروههای دیگر در مقر بعثه مقام معظم رهبری برای آخرین شب منای امسال گرد آمده بودند، از هم پراکندند و به چادرهای خود باز گشتند.

آن شب تا پاسی از نیمه شب خواب به چشمانم راه نمی یافت و پس از فرصت کوتاهی که خواب دیدگانم را در ربود آوای اذان بامداد تا مدتی پس از طلوع آفتاب مرا در بیداریی که خود دستخوش خواب غفلت بود نگاه داشت و در انتظار دوستانی بودیم که برای سومین بار- در حالی که خود را شیطان زده و شکست خورده از مکاید او احساس می کردم- به سوی جمرات رهسپار گردیم.

حدود ساعت ده بامداد در حالی که کسر خواب نتوانست از ما رمق بگیرد، همراه دوست بزرگوار مان جناب آقای مروی راه پر ترافیك و خفقان آور جمرات را پشت سر می گذاشتیم. این بار مانند روز نخست سر و صدای موتورهای اتومبیل به علاوه صدای ناخوش آیند موتور کولرهای اتوبوسها و انواع دیگر وسائل نقلیه که عاطل و باطل در مسیر راهیان جمرات، با توقفهای ممتد خود سدی آزارنده و شکنجه‌آور ایجاد کرده بود، حرکت مردم را چنان کند می ساختند که کاش در مقاطعی از این راه

ص: ۱۷۹

لاک پشت وار می‌بود و راه فراسوی گامهای کند ما گشوده می‌نمود. به هر صورت میان راه آبی که با خود بردیم خنکی خود را به گرما و داغی واسپرده و به هنگام نوشیدنش گوئیا آب خزانه حمام را سر می کشیم.

اهل سنت عده‌ای راه جمرات را پیش از ظهر می پیمودند و گروهی فزونتر در نواحی وسیع پیرامون محل جمرات جاازرو کرده و مجالسی به وسعت معیار کیلومتر یا کیلومترها در کیلومتر تشکیل داده بودند تا بلافاصله پس از صلوهٔ ظهر به رمی بپردازند. و همین امر برای شیعیان که مراسم رمی را پیش از نیم روز بر گزار می کنند سدها یا گردنه‌های دیگری را می آفرید که دستیابی آنان‌را به محل رمی دشوار می ساخت.

گاهی در این اندیشه بودم که آیا برای مرکب حاجیان که بیهوده راه بندان به وجود می‌آورد راهی دیگر وجود ندارد؟ نکند تعمدی در کار باشد و اغراضی آلوده تا حجاج در این مسیر و سایر طرق به علت تزاحم‌هایی که بی‌نظمی‌هایی نه در شأن حجاج به ارمغان می آورد منظره‌هایی را در ادای مناسک برای دوربینهای پیدا و ناپیدای دشمنان اسلام هدیه کنند تا غربیها و غرب‌زده‌ها دست‌آویزهایی برای انتقاد و تحقیر و توهین مسلمانان ساز کنند و مردم را از اسلام و مسلمین برمانند.

نمی‌دانم چرا این غول سدِّ طریق، سالها است چهره کریه خود را به راهیان جمرات نشان می دهد؟ آیا با آنهمه هزینه‌ها و برنامه‌ریزیهایی که دولتمردان این مرز و بوم در طریق دیگر به کار می بندند، در این رهگذر هیچ برنامه‌ای ندارند، راه بندانی که همه ساله تلفات و مرگ و میرهای حجاجی را در دیار غربت موجب می گردد.

نشانه‌ها و قرائن روشنی از اشتباهات عمدی! در این امر اذهان را به خود جلب می کند. سال گذشته در مجموع، تلفات و مرگ و میرهای زوار

ص: ۱۸۰

ایرانی در این مسیر و یا به علت بیماری به حدود ۷۵ تن رسید که خوشبختانه امسال بر اثر مراقبتهای قابل تقدیر سازمان حج این تلفات و مرگ و میرها که غالباً ناشی از بیماری و سالخوردگی بود، تا این تاریخ؛ یعنی روز چهارشنبه ۴/ ۳/ ۷۳ به ۳۴ تن تقلیل یافته است.

من خود در روز دوم اقامت در منا شاهد جثه بی‌جانی بر سر راه منا تا جمرات بوده‌ام که مردم پوشش او را به یکسو نهاده و با اندوهی فراوان، اورادی بر لب داشتند. وسایط ارتباط جمعی عربستان و ممالك بیگانه از اسلام؛ از قبیل بی‌بی‌سی تلفاتی انبوه و متجاوز از ۸۰۰ تن حاجیان را در بوق و کرنا گذاردند که در جوار محل رمی رخ داده است! پیدا است که می خواهند خاطر نشان سازند که مسلمین در اجرای مراسم عبادی، فاقد نظم و ترتیب و گرفتار هرج و مرج هستند؛ در حالی‌که امکان دارد این رقم تلفات ساختگی باشد؛ چنانکه هست.

اگر بر فرض واقعیتی قابل قبول به نظر رسد، پیشگیری از آن با آنهمه پروژه‌ها و هزینه‌ها چنان آسان و هموار است که می‌توان نتیجه گرفت که در اهمال عمدی برای دستاویز آفرینی ریشه دارد، که خود شرح مبسوطی را در خواست می‌کند.

باری پس از رمی جمار «اولی، وسطی (عقبه)» که در معیت دوست فرزانه‌مان آقای مروی انجام گرفت، چون اهل سنت در آن شرکت نداشتند به آسانی پیش رفت و هنوز ساعت به یازده بامداد نرسیده بود که خویشتن را فارغ از مراسم رمی یافتیم.

در پیرامون ما اهل سنت در انتظار رسیدن لحظات نیمروز به گونه‌ای انبوه نشسته بودند و ما نیز در جوار مرز منا ستاده برپا در جستجوی یافتن جایی برای نشستن بودیم و اطراف و پیرامون را با نظاره خویش می

ص: ۱۸۱

پوییـدیم تا سـر انجام فرزانگانی از دوسـتان بعثه مقام معظم رهبری را در سوی قبله، نشسـتگانی سـرگرم اوراد و اذکار و قرائت قرآن کریم یافتیم که در جوار آنها جایی خالی برای نشستن و آسودن ما جلب نظر می کرد.

حضرات حجج اسلام آقایان حاج شیخ حسن ابراهیمی، منتظری و عزیزی دیگر که متأسفانه با قیافه او آشنا؛ لیکن در نام و نشانش نا آگاه هسـتم در کنار یکـدیگر در سوی کعبه زمزمه داشـتند تا ساعات ظهر فرا رسد و در نشـیبای راه جمرات تا مقر بعثه گام نهند. با هم نشـستیم حضـرت ابراهیمی آنچنان با اذکار و اوراد سـر گرم ومسـتغرق بود که تا مدتی نزدیک به ظهر، ورود ما و جلوسـمان در کنـارش را درنیـافته، و آنگونه بـا مقـادیم تن وبـدن و جان و روحش در سوی کعبه روی نهاده بود که گوییا کسـی را پیرامون خود نمی‌دید. به حال او غبطه می خوردم که ابراهیمی را توفیق «حج ابراهیمی» دست داده است که خویشـتن را بسـی محروم و به دور از حال و هوای خوش او می دیدم. آقای منتظری نیز مدیدی از فرصت را در جهت قبله با مصحف کریم و قرائت آن سر گرم بود.

لحظات فرا رسـیدن نیمروز در جوار جمرات نزدیک می شد که یورش جمعیت، ما را از جا کند و راه پس و پیش مسدود گردید. با جـد و جهـدی که نهایی‌ترین نیروی بـدنی ما را در اسـتخدام خود گرفته بود سـدّ سـکندری انبوه جمعیت را شکسـته و در آن سوی خیابـان، جایی برای ایسـتادن را یافتیم تا به فرا رسـیدن ظهر شـرعی اطمینان به هم رسانـده، آنگاه از مرز منا گام بیرون نهیم. ظهر فرا رسـید، روان شـدیم آنهم در مسـیری که وسایـط نقلیه و تراکم جمعیت و زباله‌های پراکنـده و یا انباشـته در کیسه‌ها مراجعت ما را تا بیش از نیمه راه کند می ساخت، میان راه از دست فروشانی که بازار شان فقط در چنین مواسمی خریدار داشت کالایی ناچیز

ص: ۱۸۲

با ثمن بخسی ستاندیم و به راه خود ادامه دادیم.

داده‌های دیده‌های ما از چادر منی تا اقامتگاه مان آنچنان متنوع و احیاناً مضحک یا تأسف آور و حیرت انگیز می نمود که فقط گزارش کلیات آنها دفتری پرحجم را می‌طلبد:

رنگین پوستانی خواهنده و گدا، پاره‌ای فلج کامل، شماری فاقد یک دست یا دو دست و یا همه دست و پا، عده‌ای به علت از کار افتادگی نیروی وظایف اعضای به‌سان جانوران با چهار دست و پا راه را طی می کردند، و تعدادی گرفتار خلقتی غیرعادی میمکسیدیم (کودک‌نمایی)، و انواع و اقسام انسانهایی که استکبار جهانی در عصر فضا و رایانه (کامپیوتر) به داعیه حقوق بشر و استعمار کهن و نو و سائقه نظم نوین که چنان نابسامانی را به دلیل کمبود غذا و بهداشت، به جامعه انسانی پیشکش کرده و می کند در این مسیر فراوان دیده می شد. گروهی با لباسهایی منقوش از نقشهای درشت و رنگهای تند در حالی‌که احیاناً طفلی بر پشت و کوله باری سنگین بر تارک سر داشتند، افرادی به علت نداشتن جا و مکان و مآلًا عدم دسترسی به آب برای شستشوی جامه و تن با لباسی کثیف و بدنی که بوی ناخوش آیند را در اطراف می پراکند و گروه دیگری با لباسها و تن و اندامی پاکیزه که از وضع مطلوب اقتصادی آنها بازگو می کرد. شماری پای بند نظم و انضباط و عده‌ای که اکثریت را تشکیل می دادند- و تقصیر از آنها نبود بل از راه بود- گرفتار بی انضباطی در سیر و حرکت دیده می‌شدند. و در مجموع تابلویی را رنگ آمیزی می کردند که همه زوایای آن تماشایی و عبرت‌انگیز بود. همه شیفته و شیدای وصال خدای یگانه و بسیج شده در نبرد با شیطان آنهم با روحیه‌ای سرشار از نشاط در اجرای اوامر الهی سر از پا نمی شناختند. و در ما این

ص: ۱۸۳

احساس را بارور می‌ساختند که وجود مشکلات و دشواریهای مسکن و تغذیه و آسایش، این چنین توان مند و پر قدرت‌اند. و با این که کمبود موّاد غذایی از آنان، اندامی نحیف و به ظاهر بی رمق را برای ما تصویر می کرد اما جان و روحشان آنچنان از ایمان و اعتقاد پاک و معصومانه شان تغذیه شده بود که توان بخشی خدا را هر انسان با بصیرتی در چهره وسیمای آنان شهود می کرد. خوشا به حال چنان کسانی که رهیده از هرگونه اندیشه‌ای برای آسودن و بی توجه به مسائل انتفاعی و سوداگری دنیوی و بی‌اعتنایی به کالاـ و حطام نا ماندنی دنیا، وبی اندیشه در مطامع مادی زود گذر، حیات رفاه آمیز اولی را به کالای جاوید عقبی مبادله می کنند: واللّه خیر و أبقی، والآخرة خیر و أبقی، چنان تهیدستانی از مال دنیا و رفاه آن، یقیناً دست شان گنجوری پر گنجایش برای دریافت نعمات‌الهی در روز واپسین است؛ اما برای دستهایمان خالی و رهیده از اثقال و احمال دنیا در چنین سفری احساس نمی کنیم، و می دانیم که آبگینه سرشار از سرکه مطامع دنیوی ما را جایی برای آب زلال نیست چرا که تحلیه بدون تخلیه نشاید، و رشد مطلوب، بی حَرَص، برو میوه‌ای فراوان و مطبوع به بار نمی آورد، وا اسفا بر چنین حجی که ما به هنگام درنگمان در حرمین، در پیله گرفتار تنگنای شؤون دنیوی و رفاه طلبی و آسایش مداری و احیاناً سوداگری گرفتاریم و روح خود را در فضای تیره و غیر قابل تنفس دنیاگرایی خفه می‌سازیم.

دانشگاه مدینه

نخستین سفرم به مکّه و مدینه در سال ۱۳۵۳ ه. ش. صورت پذیرفت که خود گزارشی بس گسترده را می‌طلبد. در این سفر دوبار همراه دوست عزیزی که روحانی بود- اما نه روحانی کاروان؛ بلکه مانند من یکی از زوار

ص: ۱۸۴

کاروان مرحوم حاج اصغر پناهی به زیارت حرمین آمده بود- به دیدار «جامعهٔ المدنیهٔ المنوره» رفتیم، در آن زمان فاقد تشکیلات و تجهیزاتی بود که در سال ۱۳۷۲ ه. ش. آنها را بازدید کردیم. ساختمانهای شکوهمندی که هم اکنون در این دانشگاه به گونه‌ای خیره‌کننده، جلب نظر می‌کند، در آن زمان وجود نداشت؛ هر چند که عرصه بسیار گسترده‌ای را اشغال می‌کرد ولی ویرانه و کثیف و دارای کلاسهایی ساده و بی‌رونق با پله‌هایی شکسته و نامرغوب و صحنی که مصالح ساختمانی را در جای جای آن انباشته بودند، منظره کریه و ناخوش‌آیندی برای این دانشگاه پدید می‌آورد.

بار اوّل در سال ۱۳۵۳ به این دانشگاه رفتیم، به این در و آن در زدیم تا سرانجام به محضر جناب معاون دانشگاه بار یافتیم! پیرامون او را شماری از مراجعان احاطه کرده بودند و ما در گوشه‌ای از دفتر او به انتظار نوبت نشستیم. ضمن صحبت با یکی از مراجعان مجاورِ خود دریافتیم که اهل سوریه و ناشر کتب در آن دیار است و می‌خواهد قرار فروش کتاب‌هایی را با این معاون پراحساس و سرشار از عاطفه! که به سان قیاصره روم بر اریکه معاونت نشسته و چونان با مراجعان برخورد می‌کرد- بگذارد. پس از حدود پیش از یک ساعت انتظار، نوبت به ما رسید. به جناب ایشان پس از سلام و تحیّت- که عکس‌العملی سرد را به دنبال داشت- یادآور شدم یکی از اساتید دانشگاه تهران می‌باشم، علاقه‌مندم اطّلاعاتی در زمینه دانشکده‌ها و برنامه‌های آنها چه به صورت کتبی و چه به صورت شفاهی کسب کنم.

با یک جمله کوتاه پاسخ داد: «رُحْ الی امین الجامعهٔ»؛ (برو پیش رئیس دبیرخانه دانشگاه). سرانجام پس از مدّتی که صرف یافتن دبیرخانه

ص: ۱۸۵

دانشگاه شد، دفتر او را به زحمت پیدا کردیم و به او گفتم از اعضای علمی دانشگاه تهران هستم و می‌خواهم بدانم این دانشگاه در چند رشته دانشکده دارد و اگر ممکن است برنامه درسی آنها را به صورت مکتوب در اختیارمان قرار دهد. آقای رئیس دبیر خانه که درخودکامگی و استبدادمآبی دست کمی از معاون دانشگاه نداشت بازتابی خشن‌تر از معاون در برابر درخواست ما نشان داده و گفت: «رُحْ الی ...» به دوستم گفتم اگر ما نزد این آقایی که ما را بدو حوالت داده برویم می‌گوید: «رُحْ الی خارج الجامعهٔ کی تتعرّف علی أحوال الکلیّات و برامجها!».

از صبح تا قریب به نیمروز در این بیغوله سرگردان بودیم. و سرانجام با دستی پر از بی اعتنایی و خشونت اولیای این دانشگاه آن را به سوی شهر مدینه ترک گفتیم. چون در آن زمان دانشگاه مذکور به علّت کوچک بودن مدینه، در جایی بیرون از شهر به حساب می‌آمد؛ چنانکه هم‌اکنون نیز از مرکز شهر به دور است.

بار دوّم در روزی دگر به همان دانشگاه رفتیم، به جای مراجعه نزد مسؤولان، بی‌رخصت و سرزده بر کلاس درسی درآمدیم که استادش فقه را تدریس می‌کرد و انواع بیع مرابحه و مساومه و محاطّه و مزابنه و انواع دیگر بیع را گزارش می‌نمود و به قدری مسائل مربوط به این انواع از بیع، سطحی و عامیانه تدریس می‌شد که شگفتی ما را برانگیخت که حتی در دبیرستانها، بل در دبستانها سزا نبود بدین کیفیّت تدریس برگزار گردد، تا جایی این تدریس سطحی پیش می‌رفت که به عنوان نمونه می‌گفت بیع مزابنه بازاء اخت الراء؛ یعنی بیعی که ...!

درس به پایان رسید، بیم آن داشتیم که با پرخاش استاد- به علّت عدم اذنِ دخولِ بر کلاس و گستاخی ما- مواجه شویم؛ امّا دیدیم با محبّتی غیر

ص: ۱۸۶

منتظره ورود ما را تهنیت گفت و پرسید: أنتم من أین؟ پاسخ دادیم از ایران آمده‌ایم. آنگاه پرسیدیم شما از چه سرزمینی هستید [که ما را نادیده نگرفتید و ورود ما را بر کلاس دست کم احساس کردید؟] گفت من از مردم سوریه هستم و از اینجا تدریس دروسی از فقه را به عهده دارم.

آنگاه به صحن دانشگاه آمدیم، از دور جوانی را دیدیم که به سوی ما می‌شتابد و با صمیمیّتی هرچه تمامتر با ما گرم گرفته و با زبان اردو با ما حرف می‌زند و نمی‌توانست به زبان عربی سخن گوید. مدّتی به زبان اردو با این پندار که ما هندی یا پاکستانی هستیم تند تند به ما بخت برگشته‌ها اردو قالب می‌کرد، و ما هم چیزی از حرفهای او سر درنمی‌آوردیم. ما به عربی از او سؤال می‌کردیم، او با زبان اردو به ما پاسخ می‌داد!- تا ناگزیر به زبان حال و استمداد از زبان اسپرانتویِ جوارح و اعضا به او فهماندیم که زبان شما را نمی‌فهمیم و بهتر است ما دست از سر تو برداشته تا از شرّ ما خلاص شوی!

در این اثنا جوان دیگر سررسید و با زبان رسای فارسی با ما سرگرم گفتگو شد و چهار دانشکده این دانشگاه را به طور فشرده برای ما معرّفی کرد: زبان و ادبیّات عرب. کلیهٔ الشریعهٔ: الهیّات، علوم قرآن، فقه.

از او پرسیدیم که دانشکده الهیّات دانشگاه تهران یا مشهد از لحاظ کیفیّت درس و تدریس به مراتب پیشرفته‌تر و عمیق تر از دانشگاه مدینه است؛ چرا رنج غربت را در چنین دانشگاهی که حتی هم سطح با دبیرستانهای ما نیست برخود هموار ساختی و در دانشگاه میهنِ خود تحصیل نمی‌کنی؟ پاسخ داد من و چندتن از دانشجویانی ایرانی که اهل سیستان و بلوچستان هستیم در اینجا از آن‌رو تحصیل می‌کنیم که برخی علمای دیار ما، ما را بدینسو گسیل داشتند. معلوم شد پاره‌ای از علمای

ص: ۱۸۷

سیستان و بلوچستان حتی پیش از انقلاب نیز گرایشی به مناطق بیگانه از سرزمین خود داشتند، در حالی که دانشکده الهیّات و معارف اسلامی دانشگاه تهران دارای کرسی فقه شافعی و حنفی در همان زمان بوده و استادانی حنفی و شافعی در آن تدریس می‌کردند و هیچ دستاویزی برای تبعیدِ این دانشجویان به دیاری دیگر، برای تحصیل وجود نداشت.

در سال گذشته؛ یعنی ۱۳۷۲ ه. ش. با جَمّی غفیر، با اطّلاع قبلی رهسپار همین دانشگاه شدیم، قریب به دو ساعت دم دروازه ورودی دانشگاه ما را بر سر پا نگاه داشتند تا اذن دخول را بر صحن و حیاط دور و درازِ آن کسب کنیم. جسته و گریخته بارانی تند یا کند می‌بارید؛ سقف و سایه‌بانی هم وجود نداشت با یکتا پیراهن. خیسیِ پیراهن و سرمای غیر قابل انتظار ما را شکنجه می‌داد تا مژده آمد که جوازِ ورود صادر شده است. دوان دوان به سوی مقصدی که نمی‌شناختیم روان شدیم، راه گم کرده از این سو بدانسو کشانده می‌شدیم و از صحنی به صحن دیگر جا به جا می‌گشتیم، و بالأخره با تحمّل مشاقّی واقعاً غیر قابل انتظار و تحمّل، به درون ساختمانی راه بردیم و از گزند باران و سرما اندکی رهایی یافتیم، لیکن در درون ساختمان ما را دست به سر می‌کردند. معلوم نبود باید با چه کسی تماس برقرار کنیم.

رییس دانشگاه در غیبتِ صغری و مرخّصی بود، معاونش ما را با نارضایی وخونسردی و سکوتی مرگبار پذیرا شد، هرچه از او می‌پرسیدیم با «لا»: و نه، و نمی‌شود پاسخ می‌داد. خاطرنشان شدیم هیچ هدفی جز هدف فرهنگی در میان نیست و ما صرفاً برای کسب اطّلاع از اوضاع این دانشگاه و برنامه‌های درسی آن و کارهای تحقیقاتی که در آن صورت می‌گیرد بدین دیر خراب آباد آمده‌ایم. بعد از مدّتی که احساس می‌کردیم

ص: ۱۸۸

از گفتگوی با ما استیحاش می‌کنـد و سـخت بیمناک است به ما فهمانـد، باید برای دادن هرگونه اطّلاعات در باره دانشـگاه از مُفتی اجازه بگیریم؛ در غیر این صورت ما به هیچوجه مجاز نیستم با شما سخنی در میان گذاریم.

ناچار از همان راهی که آمدیم بازگشتیم و به همان وضع قبلی مدّتی زیر ریزش باران معطل شده، اتومبیلی را کرایه کردیم و به هتل محلّ اقامت خود (الـدخیل)، آمـدیم؛ و میان راه می‌گفتیم حیف از آن کتابهایی که به کتابخانه این دانشـگاه هـدیه کردیم؛ و جزای اهدای ما این بود که در رفت و بازگشت شکنجه شویم و با بی‌اعتنایی آقای معاون دست از پا درازتر برگردیم.

لذا امسال که در مدینه به سـر می‌بریم شـرّ دیدار این دانشـگاه به خیر ترکِ آن واگذاردیم و بهتر آن دیدیم به جای این کار عبث به انجام وظایف محوّله سرگرم شویم.

با چند حاجی مصری

روز شنبه (۱۷/ ۲/ ۷۳ ه.: ۲۵ ذیقعده ۱۴۱۴ ه. ق.) پس از درنگی نسبتاً طولانی در بخش مراجعات خارجی، نزدیک ظهر برای دیدار یکی از همکـاران دانشـگاهی، راهی کـاروانی شـدم که در خیابان ملک عبـدالعزیز نو، در مـدینه قرار داشت. میان راه دو سالخورده زنی مصـری که راه گم کرده بودند کارتی را به ما نشان دادند که کاروان آنها را در خیابان «ستین» نشان می‌داد؛ امّا آنان که هوش و حواس درستی نداشـتند، مسـیر مخالف هدفِ خود را پشت سرگذاشـته و علی رغم خواسته‌شان از کاروان خود فاصله بیشتری را با چنین پیمایشـی ایجاد می‌کردند. ما نیز با خیابان ستین آشـنایی نداشتیم؛ امّا چون حسّ کردیم بر اثر سرگردانی و سالخوردگی رمقی برای

ص: ۱۸۹

آنها باقی نمانده و لباسهای کهنه و مندرس و چرک‌آلود آنها فقرشان را نیز برای ما بازگو می‌کرد و پیدا بود که رژیم نامبارک میانه خوشی با زوّار میهنش ندارد که این دو زن سالمند و نحیف و لاغر که وضع رقّت بارشان آدمی را سخت متأثّر می‌ساخت، زیر تابش آفتاب عرق ریزان در به در و سرگردانند و امدادگران و راهنمایانی برای گمشدگان حجّاج خود نگمارده‌اند. گویا این نگون‌بختان را درد دیار غربت به دست سرنوشت نامعلومی سپرده‌اند. آثار نزدیک شدن مرگ بر چهره یکی از آنها مشهود بود با این که به زبان عربی به آنان فهماندیم که باید برگردند و راه طی شده پس گیرند مع الوصف به علّت فرسایش روحی و جسمی سخن صریح ما را نمی‌توانستند درک کنند، و باز به همان راهی ادامه می‌دادند که آنها را هرچه بیشتر از کاروانشان دورتر می‌ساخت. تا سرانجام به یکی از حجازیان متوسل شدیم که در آن نزدیکیها تجارتخانه‌ای داشت و آنان را بر اتومبیلی نشاندند و با ارائه آدرس آنها را به سوی کاروانشان گسیل داشتند.

چنین اوضاع نامیمونی برای رعایای حسنی (نامبارک) بارها اتّفاقی می‌افتاد؛ در میان تا کسی با مسافری از مصر که به حج آمده بود به گفتگو نشسته بودیم و پرسشهایی با او در میان گذاشتیم؛ از آن جمله می‌گفت برای آمدن به زیارت حرمین مبلغی معادل هفت هزار ریال سعودی به دولت مصر می‌پردازیم آن هم سفر ما با کشتی صورت می‌گیرد و این سفر دو روز به طول می‌انجامد. و از دولت مبارک انتقاد می‌کرد که حکومتی لائیک است و مراتب تنفّر خود را صریحاً نسبت به رژیم مبارک اعلام می‌کرد و آیاتی چند بر می‌خواند که گویای مخالفت مردم مصر از حکومت منهای دین این سر زمین بود.

ص: ۱۹۰

باری، پس از آن که بر کاروان آقای وزیری در خیابان ملک عبدالعزیز، مقابل پمپ بنزین جنب «مکتب الترحیل» وارد شدیم با دوست دانشمندمان جناب آقای دکتر فیض ملاقاتی دست داد، با هم به گفتگو نشستیم و ناهار را در همانجا صرف کرده و سرانجام ایشان را با آقای حقّ‌پرست وداع گفتیم و با هم به سوی مقرّ بعثه پیاده به راه افتادیم. میان راه اظهار می‌داشت: با یک جوان مصری قریب دو ساعت صحبت می‌کردم.

این جوان مصری می‌گفت سخت علاقه‌مندیم در راهپیمایی و مراسم برائتِ شما شرکت کنیم؛ ولی بیم آن دارم مرا عیون و جواسیس مصری در این راهپیمایی شناسایی کنند؛ در این صورت باید به محض ورود به مصر از زندان استقبال کرده و مواجب و حقوقم نیز قطع گردد.

سخنی درباره مردم مغرب

همو می‌گفت: سه‌تن از مردم مغرب به من گفتند: ما مصمّم هستیم در راهپیمایی شما شرکت کنیم و به انقلاب اسلامی ایران سخت عشق می‌ورزیم و دلبستگی ما به انقلاب شما در حدّی است که بیان ما نمی‌تواند گویای آن باشد؛ برای شرکت در راهپیمایی و مراسم برائت از مشرکین هیچ مانعی نمی‌تواند ما را از آن دلسرد و روی‌گردان سازد. اگر این راهپیمایی صورت گیرد و حکومت سعودیها در اجرای آن موانع جدّی ایجاد نکنند، به طور حتم- إن شاء اللَّه- در آن شرکت خواهیم کرد.

مراتب عشق و علاقه مردمی- که در آن سوی مغرب و در جوار اروپا مسافتها با ایران فاصله دارند- نسبت به آرمانهای انقلابی جمهوری اسلامی ایران تا پایه‌ای است که در مقام تأیید ایده‌های انقلاب اسلامی ایران و شرکت در مراسم برائت، از هیچ عاملی هراس به خود راه

ص: ۱۹۱

نمی‌دهند و تا پای جان در تأیید حکومت اسلامی امّ القری اسلام آماده پایمردی هستند و این امر نشان می‌دهد مهر تابان انقلاب اسلامی ایران سر از مغرب نیز برآورده و بر قلوب مردم این سامان درخشیدن گرفته و دلهای آنان را به سوی خود جذب کرده است. سال گذشته که این بنده بعد از انجام مراسم حج- با نیمروز فاصله پس از ورود به ایران- برای شرکت در کنفرانس «تنسیق مراکز المخطوطات»؛ «هماهنگی مراکز نسخه‌های خطّی» رهسپار رباط در مغرب شدم، این احساس را حتّی در بسیاری از علمای این سرزمین به خوبی و وضوح باز یافتم و می‌دیدم که مردم این سرزمین مانند دیگر ممالك اسلامی به انقلاب اسلامی ایران چشم دوخته‌اند. دانشمندانی را در این سرزمین سراغ کرده بودیم که به خاطر حمایت از انقلاب اسلامی ایران و گرایش به تز این انقلاب به انزوا کشانده شده و دولتمردانشان نسبت به آنها نامردی روا داشتند. در این سفر به خوبی احساس می‌کردم که اعضای شرکت کننده در کنگره یاد شده، با نگاهی که زبان حالِ تأیید آنها نسبت به انقلاب اسلامی ایران بود، به من می‌نگریستند و احترام ویژه‌ای نسبت به اینجانب مبذول می‌داشتند و حتی آقای دکتر عبدالهادی تازی رئیس جامعه قرویین فاس مجلس با شکوهی به خاطر ورود بنده بر فاس تشکیل داده و فرزانگانی از علم و سیاست را به ضیافت ناهاری دعوت کرد که بهانه آن فقط ورود اینجانب بر شهر فاس بوده است.

در این نشست که ساعتها به طول انجامید رئیس مجلس علمی فاس پس از بیاناتی که اینجانب داشتم شاید به سائقه تقدیر از انقلاب اسلامی ایران در اثنای مجلس مرا در آغوش کشید و گفت: اگر شما چنین می‌اندیشید ما شیعه هستیم [و در واقع افکار ما را همین ایده‌های والای

ص: ۱۹۲

انقلاب اسلامی می‌پردازد که انگیزه عمده آن، درسهایی است که ائمه ما در اختیارمان قرار داده و از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله حقایق الهی را به گونه‌ای ناب و عادی و پاکیزه از هر گونه شوائب برای ما گزارش کرده‌اند].

تا الجزایر

در سال ۱۳۶۷ ش. که در بیست و دوّمین کنفرانس اندیشه اسلامی در الجزایر شرکت داشتم شیفتگی مردم این دیار به انقلاب اسلامی ایران به قدری چشمگیر و پدیدار بود که گویا در میان مردمی به سر می‌بریم که از خود مردم ایران نسبت به ایده‌های انقلاب اسلامی بیشتر و با صمیمیّتی معصومانه‌تر عشق می‌ورزند.

خطابه من که به زبان عربی در این کنفرانس ایراد شده بود، باید در فرصتی کوتاه‌تر از ده دقیقه به اتمام می‌رسید. در حین ایراد سخن آشکارا می‌دیدیم جمعیّت انبوه و حاضر در سالن بسیار بزرگ و وسیع کنفرانس، مثل این که برای استماع خطابه‌ام نفس تازه کرده و همگی سرکشیده‌اند که این مسافر و میهمان تازه از راه رسیده سرزمینی که در ازای تاریخ، دگرگونی بی نظیری را به ثمر رساندند که اسلام را تا زوایای دور دست زندگانی و شؤون مختلف حیاتی نفوذ بخشیدند، چه پیشکش و ارمغانی با خود دارد. این مجلس که در میان کنفرانسهای مختلفی که در ایران و کشورهای دیگر در آنها شرکت داشتم از نظر کثرت جمعیّت بی‌نظیر و یا کم‌نظیر بود و به هنگام ایراد خطابه‌ام چهره‌ای شاداب‌تر به خود گرفت و مستمعان، اعم از اعضا و سایر مدعوّین داخلی که غالباً از اساتید و دانشجویان بودند و حتی هیأت رئیسه را چنان یافتم که نگران آن هستند مبادا، سخنرانی بنده در چنین فرصت محدود و مشخّصی به پایان رَسد.

ص: ۱۹۳

علاقه و اشتیاقِ همگان را به ادامه سخنرانی خود آشکارا احساس می‌نمودم و می‌دیدم آنان گردن فرازیدند و حتی سعی می کردند با دقّت عرایض بی‌مقدار مرا به گوش هوش بسپارند.

قبل از ایراد خطابه‌ام این مجلس بزرگ که دانشمندان برجسته و ناموری از شرق و غرب جهان- اعم از مسلمان و بیگانه از اسلام- در آن شرکت داشتند، رو به سردی و فرسودگی نهاده بوده و وقتی اعلام کردند از جمهوری اسلامی ایران درباره وحدت مسلمین اینجانب به ایراد خطابه دست می‌یازم، این محفل بزرگ و کم‌نظیر روح تازه‌ای به خود گرفت و جنبشی دیگر در آن پدید آمد. خطابه‌ام فراتر از ده دقیقه پیش می‌رفت و در عین حال احساس می کردم به خاطر علاقه این مردم به انقلاب اسلامی ایران، هر چه سخنرانی من ادامه می‌یابد عطش آنها برای ادامه بیانم رو به فزونی می گذارد. هیچ اخطاری- چه کتبی و چه شفاهی- در این که فرصتم به پایان رسیده، به من اعلام نشد. من نیز تا بیش از نیم ساعت خطابه‌ام را دنبال کردم؛ اما می‌دیدم جمعیّت فریاد برآوردند سخنرانی را ادامه دهم.

هیأت رییسه نیز رخصت دادند که مجال ادامه سخنرانی برای دنبال کردن خطابه‌تان وجود دارد. حاضران جلسه کنفرانس و هیأت رییسه اصرار بر ادامه خطابه‌ام داشتند، هر چند که مطالبی را قبلًا تنظیم کرده‌بودم که ایراد آن حدّ اقل یک ساعت و نیم فرصت را درخواست می کرد؛ امّا دیدم همه سخنرانان بعد از من بیش از پنج دقیقه حقّ ادامه سخنرانی ندارند، بر فرصت کوتاه آنها رقّت آوردم و علی‌رغم اشتیاق شدیدِ حاضران به ادامه سخنرانیم، پس از نیم ساعت ایراد سخن، آن را به پایان بردم و با احساساتِ گرم و شدید آنها، که سابقه نداشت مورد، تقدیر قرار گرفتم.

یکی از حاضران جلسه که محلّ جلوسم در سالن استماع، مجاور او بود به

ص: ۱۹۴

من می‌گفت: شما این جلسه را از خواب بیرون آوردید و شوق و نشاطی در آنها پدید آمده‌است دانشمند نامور مصری آقای محمّد غزالی روز بعد از ایراد خطابه‌ام، اجازه روایتی برای من صادر کرده و در مرئی و منظر حاضرانِ در مجلس از آن سوی جلسه از رهگذر اهدای کتابی از آثار خود که آن را با امضای خود توشیح کرده بود و این پیرمرد سالخورده‌که بیش از هشتاد سال عمر را پشت سر نهاده بود، آن را به من اعطا کرده و دو باره راه دور و دراز محلّ جلوس خود را در پیش گرفته و در کناره شاذلی بن جدید رئیس جمهور الجزایر نشست.

در مدّت هفت روزی که در هتل «الأوراسی» این شهر به سر می‌بردیم در ساعات استراحت جلساتِ کنفرانس و یا پیش از شروع جلسات انبوه دانشجویان در پیرامونم تجمّع می‌کردند و علی رغم آن‌که مأموران امنیّتی احیاناً آنان را از اطرافم می‌پراکندند و یا دستگیرشان می‌ساختند، حرص آنان در گفتگوی با من بیشتر رو به فزونی می‌گذاشت، و این شیفتگان انقلاب اسلامی ایران که عشق و علاقه معصومانه آنان به انقلاب ما را شگفت زده می‌ساخت، سؤالات فراوانی را با من در میان می‌نهادند که ما می‌خواهیم برای حکومت قرآن بر سرزمین خود از شما رهنمود گیریم، چه کنیم؟ ما مسلمانیم و برای رهایی از استعمار فرانسه سالها پیش ملیونها قربانی به اسلام و قرآن پیشکش کردیم، راستی چرا شما با عراق صلح کردید، ما به این امید که راه و رسم شما را در انقلاب دنبال کنیم توقّع داشتیم به سازش تن درندهید. برای همه سؤالاتِ گوناگونی که مطرح می‌ساختند پاسخهای قانع کننده‌ای را دریافت می‌کردند که گاهی حوصلتِ فراوان اینجانب در ارشاد آنها و پاسخ به پرسشهایشان موجب می‌گردید ساعاتی دچار غیبت از جلسه کنفرانس گردم. برخورد بی‌شائبه و

ص: ۱۹۵

مخلصانه آنان باعث می‌شد به چنان غیبتی طولانی از جلسه کنفرانس رضا دهم و با آنان به گفتگو نشینم و با علاقه شدید و اشتیاقی درخور، به پرسشهای آنان- که از درونی لهیبنده و گرفتار عقده مطرح می‌شد- پاسخهای دقیقی ارائه کنم که راه را برای دنبال کردن ایده‌های انقلاب اسلامی ایران شناسایی کنند.

در این کنفرانس که می‌گفتند با هزینه‌رسانی سعودیها با وضع شکوهمندی برگزار شد، یکی از اعضای «رابطة العالم الإسلامی» ضمن صحبتهای خود، به خُرده‌گیری از جمهوری اسلامی ایران زبان گشود، پس از سخنرانی کوتاه و بی‌مایه او، سیل تعقیبات در ارتباط با بحث او از سوی عده زیادی از اعضای کنفرانس سرازیر شده و به او اعتراض داشتند که بحث او درباره نهضت اسلامی ایران و خساراتی که در اموال و انفس در جمهوری اسلامی ایران پدید آمد، چه ربطی به مسأله وحدت دارد؟!

علّامه سیدمحمدحسین فضل‌اللَّه ضمن آن‌که این‌آمار ساختگی‌را- که یکی از فراریان ایرانی در غرب شایع ساخته- بی‌اساس خواند بدو پاسخ گفت، و سایر اعضای کنفرانس یکی پس از دیگری- که از ملیّتهای مختلف بودند- انتقادهای زیادی بر خطابه او داشتند؛ به گونه‌ای که این سعودی می‌دید دست از سر کچلِ او برنمی‌دارند و تعقیبات مربوط به سخنرانی او و به این زودیها پایان نمی‌گیرد، لذا با سراسیمگی، خود را به تریبون ایراد تعقیبات رساند تا از این مصیبتی که دامنگیر او شده بود رهایی یابد. آمد از همه حاضران در مورد خطابه‌اش پوزش خواست و از این که اشتباهاتی غیر قابل اغماض در سخنرانی خود مرتکب شده، علناً ندامت خود را اظهار داشته و زبان به استغفار و پس گرفتن صحبتهای خود در مورد جمهوری اسلامی ایران و سایر مسائل گشوده و دست از پا درازتر بر سر

ص: ۱۹۶

جایش نشانده شد.

مطرح کردن این جریان، هر چند با نوشتن خاطرات سفر حج بی‌ارتباط نیست؛ زیرا گویای این حقیقت است که انقلاب اسلامی ایران در قلوب همه مردم مسلمان و جوامع اسلامی پایگاهی بس ارجمند دارد و اگر سعودیها مجالی برای مسؤولانِ ایرانی حج برای بیدارگری مردم فراهم می‌آوردند و سدّ راه آنها نمی‌شدند، چه مشکلات عظیمی که در دنیای اسلام وجود دارد حل می‌شد تا چه رسد به مشکلات ناچیز آن.

تشیّع در مغرب اسلام دارای پیشینه دیرینه‌ای است و آثار این سابقه درخشان در روحیّه مردم این بخش از جهان اسلام- چنانکه در مصر- به یادگار مانده و کاملًا در راه و رسم زندگانی دینی آنها مشهود است.

من که به حدود شانزده کشور دنیا- به منظور تحقیق و پژوهشهای علمی- اعم از ممالک اسلامی و غیر اسلامی- سفر کرده‌ام، بی‌هیچگونه تردیدی احساس نمودم انقلاب اسلامی ایران از پایگاهی بس ارجمند در قلوب مردم آنها برخوردار است و حتّی همانند هم‌میهنان ما به انقلاب اسلامی ایران بها می‌دهند و بدان احترام می‌گذارند و مآلًا ایرانی در سایه انقلابی که در ایران پدید آمد، دارای حیثیت و آبرویی آمیخته به ابّهت می‌باشد.

سال گذشته که در شهر کردوبا «قرطبه» اسپانیا با دوتن از دوستان، سوار بر تاکسی در سوی یکی از مراکز تحقیقات اسلامی آنجا راه می‌بردیم، راننده تاکسی که فقط با زبان اسپانیولی آشنایی داشت سؤال کرد:

«مُرو؟»؛ یعنی شما از مردم مغرب هستید؟ گفتیم نه، ما از ایران آمده‌ایم.

ایران را با عراق اشتباه گرفت و پرسید: صدام حسین؟ گفتیم نه، و با تعبیر «پرشین» درست به او فهماندیم ایرانی می‌باشیم. و گفت: خمینی؟ جواب

ص: ۱۹۷

مثبت دادیم. وقتی فهمید ما عاشـقان امام خمینی و ایرانی هستیم گل از گلش شکفته شد و اگر پشتِ فرمان و در حال رانندگی نبود می‌خـواست رفیـق مـا را که در کنـار دست او نشسـته بـود در آغـوش مهر و ارادتِ خود بفشـرد. این راننـده مسـلمان نبود بلکه یک مسیحی بیگانه از اسلام، لیکن عاشق انقلاب اسلامی بود.

با چنین برخوردهایی در مکّه و مدینه، با مسـلمانان جهان بیش از حدّ انتظار، در حج امسال سـروکارداشتیم. متأسّـفانه دست استکبار جهـانی از آستین دولتمردان ممالـک اسـلامی بیرون آمـده و تـا می‌توانـد تبلیغـات سوئی را با بودجه‌های سـنگین علیه انقلاب هزینه می‌کند، هر چند که اطمینان داریم نتایج حاصله، واژگونه است و سرانجام به نفع انقلاب اسلامی ایران منجر می‌گردد.

تبلیغ وهّابیّت و ضدّ شیعی در کتابفروشی‌ها:

بعد از ظهر روز یکشـنبه ۱۸/ ۲/ ۷۳: ۲۶ ذیقعده ۱۹۱۴ ه. ق. پس از زیارت حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله و اقامه نماز مغرب و عشـا، به دو کتابفروشـی در مـدینه سرکشـیدیم و در معیّت جنـاب آقـای رسول جعفریان نخست به «مکتبـهٔ الإیمان» رفتیم و کتابهای زیادی را از نظر گذراندیم و معدود کتابی را خریداری کردیم. کتابفروشی معروف به «مکتبهٔ الإیمان» حاوی کتب فراوانی است که غالباً می‌توان گمشده‌ها را در آن یافت؛ کتابهای سودمندی که محقّقان اسـلامی را به کار می‌آید؛ لیکن با حساب ریال معادل ۷۰ تا ۸۰ تومان، بسی گران می‌نمود.

کتابخانه دیگری را در همان حوالی مورد بازدیـد قرار دادیم که با چشم خریدار بر پاره‌ای از آنها مروری داشتیم؛ لیکن متأسّـفانه در این

ص: ۱۹۸

کتابخانه اخیر، در برابر قفسه‌ای قرار گرفتیم که کتابها را با ارائه صفحه عنوان و به گونه‌ای چشمگیر عرضه کرده و ترتیب داده‌اند، کتابهایی در ردّ بهائیان وقادیانیها و ردّ شیعه! که اینگونه کتب را در جوار هم نهاده‌اند، گویی که تشیّع، مکتبی به سان قادیانیه و بهائیّت است!

در این قفسه عریض و بلند که برای ارائه کتبی که در آن به صورت خاصّی رده شده بودند، نیّات پلیدی در مدّ نظر بوده و کتابهایی در آن جلب نظر می کرد که در مشوّه جلوه دادنِ چهره شیعه نقش مخرّبی را به عهده‌دارند، اگر چه از چاپ پاره‌ای از آنها سالها می گذرد و به چاپهای متعدّدِ مجدّدی رسیده‌اند؛ و این امر نشان می‌دهد دشمنان شیعه که همان دشمنان اسلام هستند، در دوره معاصر، علمای ممالک اسلامی را در فروپاشی اسلام آموزش می‌دهند و برای این که بتوانند شکاف و اختلاف را میان پیروانِ مذاهبِ اسلامی و مذهب شیعه گسترده‌تر و عمیق‌تر سازند، هرگز از پای نمی‌نشینند. چند سال است که مزدوری از دانشجویان فوق لیسانس را شستشوی مغزی داده و او را برای نگارش کتابی، از هر جهت مدد رساندند و بودجه فراوانی را در اختیارش قرار دادند و امکاناتی کم‌نظیر برای او فراهم آوردند و او را بر آن داشتند که هر چه خلاف واقعیّت است در چهره حقّ به جانبی، در کتابی ترسیم کند که «مسألة التقریب بین السنة والشیعة» نام دارد و شیعه را با استناد به منابعی سست و یا روایاتی که علمای امامیّه راویانِ آنها را فاسدالمذهب و کذّاب و متروک الحدیث و کثیر المراسیل شناسانده در کفه‌ای از سنجش می گذارد و عقاید و احکام فرعی عملی اهل سنّت را در کفّه دیگر میزان می‌نهد؛ آنگاه مطالعه کننده را به داوری می گیرد که آیا این دو کفه متهافت نیستند؟ آیا تقریب با شیعه که حامل چنان عقاید و احکامی هستند امکان پذیر می‌باشد؟!

ص: ۱۹۹

خبث نویسنده این کتاب، که سالها پیش در دو مجلّد به چاپ رسیده است، در همه زوایای آن جلب نظر می کند.

باری در مکتبه «دارالکتب»- همانگونه که یاد کردیم- کتابهایی را که در نقدِ مکتب شیعه و انقلاب اسلامی ایران بود- به گونه‌ای که بیش از هر کتاب دیگر، نظر واردین و خریداران کتب را جلب می کرد- جاسازی کرده‌اند و این کتابها را به جای آن‌که در قفسه‌ها بچینند با چهره صفحاتِ عناوین و روی جلد آنها عرضه کرده‌اند؛ کتابهایی از قبیل:

الثورة الإیرانیّة فی میزان الإسلام، از شیخ محمّد منظور نعمانی، از علمای بزرگ هند، که ابوالحسن ندوی [وهابی و مقیم لکنهو و رییس کتابخانه «ندوة العلماء» در لکنهو] مقدّمه‌ای بر آن نگاشته و به وسیله «دار عمّار النشر و التوزیع» عمّان به سال ۱۴۰۸ ه. ق. چاپ نخست آن منتشر شده است. ندوی فرزند عبدالحیّ حسنی است که از دانشمندانِ معروفِ هند می‌باشد و خودِ ندوی دارای آثار، تألیفات و تعلیقات فراوانی بر کتب مختلف اسلامی است. امّا متأسّفانه در کینه‌توزی نسبت به شیعه، شهره‌است. نویسنده نامرد و جفاکارِ این کتاب به جای «الثورة الإیرانیّة الإسلامیه» کتاب را به «الثورة الإیرانیّه» نامبردار ساخته تا ضمن دعوی نرخ تعیین کند و انقلاب اسلامی ایران را غیر اسلامی و انقلابی ملّی وانمود سازد.

جاء دور المجوس، الأبعاد التاریخیّة والعقائدیّة والسیاسیة للثورة الإسلامیه، از عبداللَّه محمّد الغریب که حتی در سال ۱۴۰۸ ه. ق. به چاپ ششم رسیده است. عنوانِ وهن‌آمیز و تعرض گونه آن، از خباثتِ درونی نویسنده آن بازگو می کند.

الشیعة والمتعه، از محمّد مال‌اللَّه که توسّط «دار الصحوة الإسلامیّه»

ص: ۲۰۰

در ۱۴۰۷ ه. ق. به چاپِ دوّم رسیده و تاکنون، به احتمال، چاپهای متعدّدی از آن منتشر شده است.

الشیعهٔ والتشیّع؛ از احسان الهی ظهیر که آن را همسان، در ردّ بهاییها و قادیانیها تألیف کرده و توسّط «اداره ترجمان السنه» لاهور پاکستان، سه کتاب او در نقد شیعه و بهاییها و قادیانیها طبع و منتشر شده است.

کتابهایی از این دست که اکثر آنها تحریف عقاید شیعه و نقد این مکتب واقعی اسلام است و بسیاری از آنها در سوی مشوّه ساختن چهره انقلاب اسلامی تیرهای انتقاد را نشان گرفته است. در اینگونه کتابخانه‌ها و به ویژه کتابخانه‌هایی که سلفی‌ها با ریشهای بلندشان جلب نظر می‌کنند و گویا اینان را- که عناد بیشتری با شیعه و انقلاب اسلامی دارند- بر کتابخانه‌ها؛ گمارده‌اند و فراوان دیده می‌شوند و همانگونه که اشاره کردیم سعی دارند به گونه‌ای این کتابها را در جایگاههایی از کتابفروشی قرار دهند که به محض ورود بر آنها نظر واردین به آنها معطوف گردد و احیاناً این کتابها را برخی از کتابفروشهای سلفی دراز ریش، رایگان در اختیار مراجعه کنندگان قرار می‌دهند.

ترفندهای مذبوحانه معاندانِ شیعه و انقلاب اسلامی ایران، بی‌تردید ناآگاهان و گرفتارآمدگان به جهل مرکّب را از راه به در می‌برد. نه تنها حکومتِ سعودی دانشگاه و مسجد و بازار و اداره و ارتش و زمین و زمان را در استخدام جنگ و ستیز با شیعه و انقلاب اسلامی گرفته، چنین می‌نماید کتابفروشانی چند که شمار آنها کم نیست، برای ترویج وهّابیّت و اسلام آمریکایی به مزدوری شیطان بزرگ کشانده شده‌اند تا مبادا آن آیینی از اسلام که با ذلّت و نوکری و سلطه کفّار و مشرکین آشتی‌ناپذیر است، گسترش یابد و بازار شیطان، کاسد و راکد گردد.

ص: ۲۰۱

یکی از کتابفروشـهای سلفی را به باد انتقاد گرفتیم مبنی بر این که چرا اصلًا هیچیک از آثار شیعه در کتابفروشیهای شما، حتی یکی به عنوان نمونه، دیـده نمی‌شود، در حـالی که کتابفروشـیها و نمایشـگاهها و کتابخانه‌های ایرانی درهای خود را به سوی کتابهایی که آشکارا معاندت با شیعه در آنها جلب نظر می کند، گشوده و حتی گشاده است.

فرهنگ شـیعه مرزهای افکار و اندیشه‌های دیگران را در جولانگاه مکتب خود بازگذاشـته تا مردم دانسته و خواسته و با آگاهی همه جـانبه، حقـایق دینی را پـذیرا گردنـد؛ و در میـان زنـدانی از افکـارِ متعصّبانه- که دیواری بلنـد از ناآگاهی آنان را احاطه کرده- به سرنبرند. در عرصه فرهنگِ شـیعه برای ورود افکار و اندیشه‌های دانشـمندان اسـلامی از هر فرقه و نیز اسلام شناسان بیگانه از اسلام، مرزی وجود ندارد. چرا شما خود را در چهار دیواری جهل و بی‌خبری از افکار دیگران محبوس ساخته‌اید، آیا دگم و جمود شما بر یک سلسـله افکار و اندیشه‌های پیش ساخته و کلیشه شده موجب رکود فکری‌تان نمی گردد و شـما از این باب به هیچ وجه احساس غبن و خسران نمی کنید.

کتـابفروشِ دیگری که قلباً مایل بود کتابها و آثار شـیعه را در کتابفروشـی خود به معرض فروش قرار دهـد، در برابر سؤالِ ما پاسـخ داد:

مفتّشـین و بازرسـهای کتابفروشـیها بی‌خبر، هر از چندی به کتابفروشـیها سـر می کشـند و اگر ما به فروش کتابی از آثار شـیعه دست یازیم بایـد با آغوشـی باز از کیفرها و جرمهایی سـنگین اسـتقبال کنیم. گفتیم این همه کتابهای ضـدّ شـیعه و ضدّ انقلاب پاسـخهای مسـتدلی دارد و مطالعه آثاری که چهره واقعی شـیعه و انقلاب را تصویر می کنـد، از حدّ و اندازه بیرون است؛ ولی هیچ اثری از آنها در کتابفروشیها و شاید کتابخانه‌های مراکز علمی شما

ص: ۲۰۲

دیده نمی‌شود.

راستی تا کی می‌توان بر تـداوم جهل و ناآگاهی رعایای بی‌خبر خود تداوم بخشـید، مگر این شـیوه و راه و رسم عصـر ما قبل تاریخ برای مردمی که از رهگـذر وسایط ارتبـاط جمعی مرزهـا را در تمـام بسیط گیـتی پشت سـر می‌گذارنـد، قابـل تحمّـل است و دوام می‌آورد؟! دیشهای تله‌ویزیون و آنتن‌های ماهواره‌ای، بر بامهای خانه‌ها و هتل‌های مردم حرمین و سراسر شبه جزیرهٔ العرب با ابرهای تبلیغ بی‌دینی و بی‌بند و باری و شـهوت‌مداری اسـتکبار و صـلیبیّون دوران معاصر باریدن آغاز کرده، صفحات تله‌ویزیون چنان مردم این دیار را همراه با تبلیغ علیه انقلاب اسـلامی سـر گرم ساخته که همه راهها فراسوی آنان در رؤیت حقایقی که بر جهان می‌گذرد، مسدود گردانیده و این مانع را در برابر دید بصـیرتشان به وجود آورده که به سان کور و کرانی فروتر از بهائم، مغزها را از تحرّک و پویایی عاطل ساخته و از کار انداخته‌اند.

ما شـیعه علاوه بر تهاجمِ فرهنگی غرب، مورد تهاجم وهّابیّت نیز می‌باشـیم چنانکه بسـیاری از مردم شبه جزیرهٔ العرب و زوّار حرمین نیز از آسـیب تهاجمهای فرهنگی و تبلیغ وهّابیّت علیه شـیعه و انقلاب اسـلامی مصون نمی‌باشـند و همواره در برابر کسانی که به این دیار می‌آینـد راه‌بندانهای کلاسـیک و متعارف و غیر کلاسـیک در سویِ هدف به وجود می‌آورند و از ورود نشـریاتی که می‌تواند بینش لازم را در مردم به وجود آوَرد، جلوگیری می‌کننـد و این سـدّ و حصـر پیشـگان، مرز این راه‌بندان و محاصـره اذهان را تا دور دست‌ترین نقـاطِ گیـتی بـا تبلیغـات مسـموم خود به مـدد دلارهـایی که از تراوش فسـیلهای عهـد عتیق، از شـیطان بزرگ و کوچک دریافت می‌کنند، مغزها را به فسیلهایی دگرگون می‌سازند که مجالی برای

ص: ۲۰۳

درست اندیشیدن برای آنها باقی نمی‌ماند.

با برادرانی از آفریقای جنوبی و کویت:

روز دوشنبه ۱۹/ ۲/ ۷۳ ه. ش.: ۲۷ ذیقعده ۱۴۱۴ ه. ق. فردی که از آفریقای جنوبی آمده بود «میر آفتاب حیدر رضوی» نام داشت و به زبان فارسی تکلّم می‌کرد و می‌گفت: فردا؛ یعنی روز سه شنبه ۲۰/ ۲/ ۷۳ ماندلّا برای ریاست جمهوری سوگند یاد می‌کند. ضمناً آمریکا برای حفظ نفوذ و سلطه خود بر این منطقه، کمکهای مالی خود را دو برابر ساخته و سایر کشورهای غربی در میزانی چهار برابر سابق از امداد مالی بنا است این کشور را برخوردار سازند. پس از مشخّص شدن نتایج انتخابات، ارزش دلار به پول آفریقای جنوبی تنزّل کرده و از ۶۶/ ۳ «روند» به ۵۰/ ۳ پایین آمد. وی می‌گفت ۲۰ درصدِ مردم آفریقای جنوبی سفید پوست هستند و مناطقی شیعه‌نشین در این سرزمین وجود دارد و فعلًا مسأله برتری نژاد در جهت نفع سیاه پوستان مطرح است و به جای برتری سفیدپوستان بر سیاه پوستان، بر روی این امر تأکید می‌شود که سیاهان و رنگین پوستان را بر سفیدپوستان برتری است؛ و فضای این سرزمین با وجود اختلاف نژاد، با وضع معکوسی فعلًا رو به رو است.

یکی از ایرانیانِ مقیم کویت در این میان از راه رسید و مطالبی مبالغه‌آمیز را گزارش می‌کرد. می‌گفت سعودیها سه روز ما را در مرز نگاه داشتند و هر نوع نوشته؛ اعم از دعا و جز آن را از ما می‌گرفتند و آنها را پاره می‌کردند و حتی از بازدید موتور وسیله نقلیه نیز چشم‌پوشی نکردند. و گزارشهای دیگر در سخت‌گیری مأمورانِ سعودی داشت که هر چند می‌توان احتمال داد این گزارشها مبالغه‌آمیز نبوده است؛ زیرا

ص: ۲۰۴

شیعه و طرفداران انقلاب اسلامی ایران در کویت کم نیستند، مأموران سعودی طبق دستور باید در مورد آنها وسواس و احتیاط لازم را از دست ننهند.

اشواطی در طواف اسواق:

در شب همین روز؛ یعنی شب سه شنبه ۲۰/ ۲/ ۷۳ ه. ش.: ۲۷ ذیقعده ۱۴۱۴ ق. پس از اقامه نماز و زیارات، گشت و گذاری بر بازار و مطالعه و بررسی احوال سوقیه و بازاریان مدینه داشتیم و تصمیمی برخرید کالایی جز کتاب را در سر نمی‌پروراندیم. با آشفته بازاری رو به رو شدیم که فروشندگانِ عرب عاربه چون «احمق من هبقّقه» شاذ و نادر می‌نمود، بازاریانی که اکثر قریبِ به تمام آنها هندی، پاکستانی، افغانی، ترک آذربایجان شوروی سابق، ترکانِ ترکیه و جز آنها، از ملیّتهای بیگانه از شبه جزیرهٔالعرب بودند؛ چنانکه سوقیه مکّه نیز بیگانگانی خویشمند پیشه وحوش بیشه افکاری بودند که با وجود استهلاک و مصرف‌گرایی، تمام ره‌آورد تکنیک غرب با وضع چشمگیری سراسرِ زندگانی آنان را در اختیار گرفته ولی هنوز چنان می‌نمایند که در دورانی کهن از اعصار پیشین به سر می‌برند و واردین و مهاجرین را نیز در کام چنین فضایی بیگانه از هر مدنیّت هضم کرده و شستشوی مغزیِ آنان را موجب می‌گردند. این سوقیه و بازاریان ممسوخ، اگر از خریداران طرفی نبندند، با اهانتهایی خریداران را بی‌شرمانه از محیط سوداگری و سودآوری خویش به عقب نشینی تا سوی محلّ کاروان مصمّمشان می‌سازند و اگر غیرتی در کار باشد، به عقب نشینی استراتژیکی رو می‌آورند و از بس ایرانیها چانه‌زدن را در بازارهای حرمین نشر داده‌اند، بازاریان را بر آن داشته‌اند که در نرخ کالاها

ص: ۲۰۵

مشتریان را به مرگ بگیرند تا به تب رضا دهند؛ نرخهایی را عرضه می‌کنند که گاهی تا سطح نیمی از آن مقدار، کالا را با ریال سعودی مبادله می‌کنند و این امر نشان می‌دهد که اگر فردی ساده‌لوح باشد و تحت تأثیر زبان بازی فروشنده در مرغوبیّت کالا قرار گیرد، هر چند که بارها کلاه‌ها بر سرش گذاشته‌اند و یا کلاهها از سرش برداشته‌اند، این بار کلاه گشادتر و بلندتری را بر سرش آشنا می‌سازند که تا گردن و پایین‌تر از کمرش را از ریالهای موجودیش مصون می‌دارند. پاره‌ای از خریداران ایرانی در به در به دنبال نرخهایی مناسب، ساعتها به جای استراحت، مغازه‌های بی‌شماری را می‌کاوند تا بتوانند به عنوان مثال ساعتی مچی و یا طاقچه‌ای را- که دارای بهای پایین‌تری از ایران است- خریداری کنند. و حتی به جای زیارت حرم رسول اللَّه و طواف بیت، مزارهای بازار مدینه را بارها و بارها دیدار می‌کنند و پیش و پس طواف‌النساءِ حج تمتّع، طواف‌النساء‌های دیگری را در کوی و برزن و اسواق مکه در پیش می‌گیرند و اشواطی فراوانتر از اشواط مقرّر در مطاف بازار و مسعایِ عرضه کالاهای فریبا خویشتن را به گردش و سَعْی وامی‌دارند و هلهله‌کنان- به جای هروله- با کوله‌باری گران و سنگین و یا احیاناً سبک به جای شرکت در نماز جماعت، به جماعت کاروانیان و گروه می‌پیوندند؛ تازه می‌فهمند چنان طواف و سعیی که پیرامون بازارهای مکّه و یا زیارتی که در مغازه‌های مدینه به منظور خرید سوغات به اجرا درآورده‌اند باطل است، و تصحیح و قضای آن را به دست قضا و قدر می‌سپارند. عدّه‌ای توپهای پارچه‌های بنجل را همچون «ژ- ث» و «آر- پی- جی» بر دوش گرفته و به سان نظامیانی که به صحنه جنگ می‌روند و یا از آن باز می‌گردند، خود را در برابر ستیزورزم در خواستهای «عیالات متّحده» مجهّز می‌سازند تا مبادا از یورشهای انتقادآمیز آنها بدون

ص: ۲۰۶

رزم‌افزاز، آسیب پذیر گردند.

هدف این نیست که حاجی با دست خالی به سوی دیارش بازگردد؛ خریدنِ سوغات از کارهایی است که نمی‌توان از آن چشم پوشید و منتظرانِ دیار زائر نیز نمی‌توانند از آن چشم‌پوشی کنند. امّا به ابتذال کشاندنِ تهیه سوغات، حاجی و زائر را نشاید؛ هر چند که نمی‌توان از زائر خانه خدا به خاطر تهیه سوغات خرده‌گیری کرد؛ لیکن بازار حرمین بازاری نیست که او را در نرخ کالاها مغبون نسازند و او ناگزیر است فقط با خوردن خیاری در کاروان از خیار غبنِ خود بهره‌گیرد و چاره‌ای دگر ندارد؛ چرا که «جنس فروخته شده، پس گرفته نمی‌شود».

بازار مسلمین را باید سامان داد، بازاری چند نرخی برای یکنوع کالا که اراده زائر را متزلزل ساخته، او را مدتهای مدیدی برای تهیه سوغاتِ ناچیزی در پیچ و خم اسواقی گرفتار می‌سازد که فرصتهای گرانبهایی از او بی‌جهت هدر می‌رود.

این اوضاع پریشان در مورد نرخ اجناس، در اکثر ممالك اسلامی به عنوان شیوه مرضیه برای سوقیه در آمده است و شاید یک راه و رسم بومی است که ریشه در دوردست‌ترین اعصار دارد. آیا ممکن نیست این بتی را که قرنها است پرستش آن از سوی فروشنده و خریدار عملًا مورد تقدیس می‌باشد- شکست و به این هرج و مرج و بی‌بند و باری که میلیونها و بلکه میلیاردها ساعات فرصت یک جامعه را بیهوده هدر می‌دهد خاتمه داد.

در ارض حجاز که زوار به صورتِ موسمی و موقّت در آنجا مقیم‌اند، مگر چه اندازه فرصت در اختیار دارند که باید قسمتِ عمده ساعات

ص: ۲۰۷

بیداری خود را غالباً برای این که در خرید کالاـ مغبون نگردند، صرف سعی و طواف در بازار کنند. و این امر نشان می‌دهد ما مسلمانان را در این مورد نشانی از اسلام نیست که ناگزیر باید فرصتهای طلایی عمرمان در مسیری قرار گیرد که به هیچ هدف معقولی راه نمی‌بَرَد؛ چرا باید نظم و انضباط و اتقان و احکام- که در تعالیم اسلامی، ایده‌آل و اکیداً لازم‌الاتّباع است- بر شؤون مختلفِ زندگانی‌مان حاکم نباشد. مگر بدانگونه که بر نظم و انضباط در فرهنگ اسلامی پافشاری شده در فرهنگهایی بیگانه چنان اصرار و ابرامی وجود دارد که ما متأسّفانه ناگزیریم این انضباط را در سرزمینهای بیگانه از اسلام سراغ گیریم.

از سایر نابسامانیهایی که گریبانگیر مسلمین است سخن به میان نمی‌آوریم که باید آن را به عهده مسلمین گذاشت نه بر عهده اسلام؛ لیکن حلّ مشکل مورد بحث ما آسان می‌نماید؛ به ویژه در بازارهای حرمین که هر ساله نفوسی با رقمی متجاوز از یک ملیون یا دو ملیون- را در موسم حج و کرورها انسان را در مواسم عمره از اقصی نقاط گیتی به خود جذب می‌کند باید برای مردمی که به دور از زاد بوم خویش بدین سامان روی می‌نهند طرحی نو افکند که با چنال مقوله‌هایی که یاد کردیم گرفتار سرسام و سرگشتگی نشوند و مسافران را در غرقاب وقت‌کُش و فرصت‌گیر- که این درد در همه زوایای اقامت در این دیار زوّار را سخت رنجه دارد- گرفتار نسازند.

کشوری که عیون و جواسیس آن بر رفتار مسافرانِ خرد و کلان و بی نام و نامور در تمام مدّتی که در آن به سر می‌برند، آنهم با همیاری دوربینهای تله‌ویزیونی مدار بسته و باز نظارت دارند و سراسیمه‌وار و با دستپاچگی می‌خواهند در ایفای این وظیفه همه مساعی خود را به

ص: ۲۰۸

کارگیرند، در مملکتی که آسترهای ساکِ دستی و پیچ و خم عمامه و اندرون کلاه و تار و پود عرقچین! را می‌کاوند و اندرون و بیرون و پاشنه و کف چرمی و یا پلاستیکی پاافزار و کفشها را ذرّه‌بینانه به بازرسی میکروسکوبی می‌گیرند و جیبها را از محتوی تهی می‌سازند و دانه دانه درونِ و ژرفای آنها را لابراتوار مآبانه و آزمایشگاهانه تحلیل و تجزیه می‌کنند و چون در حراجی کارآیی ندارند، از کاویدن اندرونِ حلق و شکم و سایر اندامها درمی‌گذرند؛ آیا با چنان دقّتی که شایان بسی تقدیر و تجلیل و در خور اعطای جوایز جهانی است! نمی‌توانند بازارهای حرمین را کنترل کنند که هرج و مرج و کلاهبرداریها در آن بیداد می‌کند و حاجیِ نگونبخت غالباً با ارقامی از سوغات به سوی اهل و عیالش برمی‌گردد که می‌توانست بدون رنج حمالی و باربری، با نرخی به مراتب ارزانتر در میهنِ خود فراهم آوَرَد. چه اهانتهایی که حاجی از سوی فروشنده به جان خریدار است و خَریداری کالاـ را با خرید اراجیفی که از ناحیه فروشندگان به سوی او حاتم‌وار سرازیر است همراه می‌سازد و با دوستانِ خود ماجرای معامله خود را با آب و تاب که با شکستی فاتحانه صورت گرفته بازگو می‌سازد که نتوانسته در برابر توهین سوقیه حرمین، باز تابی از خود نشان دهد؛ چرا که اگر عکس‌العملی نشان می‌داد فروشنده بازاری را از خود بیزار ساخته و چنان سوغات دِمُده و بنجل نصیبش نمی‌گشت.

برخورد اهانت‌بارِ بازاریانِ حرمین، تازه با سرزنش و ملامت و تحقیر سوغات‌بگیران شهر و دیارش می‌آمیزد و حاجی بخت برگشته را دو چندان فسرده و متأثّر می‌سازد.

روزهای سه شنبه ۲۰/ ۲/ ۷۳ و چهار شنبه ۲۱/ ۲/ ۷۳ به نگارش خاطراتِ سفر در دفترِ «کتاب حج» و احیاناً زیارت سرگرم بودیم.

ص: ۲۰۹

از لکنهو به هند و از آنجا به ترکیه:

روز پنجشنبه ۲۲/ ۳/ ۷۳ ه. ش.: ذیحجّه ۱۴۱۴ ه. ق. با دوتن از جوانان شهر «بنارِس» هند دیدار داشتم؛ به نامهای سید ولی الحسن رضوی و احتشام عباس زیدی حسینی که دوّمی زیدی به مفهوم متعارف نبود؛ بلکه هر دو شیعی امامی بودند که در قم سر گرم تحصیل علوم دینی هستند و یکی از آنها زبان فارسی را به راحتی درک می‌کرد و از توان کافی برای مکالمه فارسی برخوردار بود؛ و هر دو در درس خارج آیهٔ اللّٰه مشکینی شرکت می‌کنند. سیّد ولی الحسن رضوی دارای مدرکِ فوق لیسانسِ تاریخ و نیز زبان و ادبیّات فارسی از دانشگاه علیگره هند می‌باشد.

پدرشان سید شمیم الحسن رضوی از شاگردان آیات عظام سیّد ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالحسین رشتی و میرزا جواد ملکی بوده و از طرف مرحوم آیهٔ اللّٰه حکیم و آیهٔ اللّٰه خوئی- قدّس سرّهما- وکالت و نمایندگی داشته است.

از شهر بنارس گزارشی کوتاه داشت که این منطقه با جمعیّتِ یک ملیونی دارای دو حوزه علمی شیعی است که یکی از آنها «جامع العلوم جوادیه» نام دارد و دارای یکصد و پنجاه طلبه و دانشجویان است و دیگری به عنوان «جامع ایمانیه» معروف است که پیشینه بیشتری از «جوادیه» دارد. در این مدرسه اخیر طلاب تا «لمعتین» به درسِ خود ادامه می‌دهند.

راجع به ابوالحسن ندوی مقیم لکنهو سؤال کردم، هرچند قبلًا در مسافرتی که دو سال پیش در هند داشتم و پیش از آن با مطالعه آثارش درباره او بی‌اطلاع نبودم، ولی خواستم برای آگاهی بیشتری درباره این سالخورده‌مرد معلومات جدیدی کسب کنم آنان نیز تأکید کردند که وهّابی

ص: ۲۱۰

مسلك و سخت معاند شيعه است.

قبلًا به ما گزارش كرده بودند كه صدى دوازده از ساكنان هند، مسلمان مى‌باشند و شمار هندوها از همه فرقه‌ها فزونتر و سيكها از لحاظ جمعيّت در رده بعدى قرار دارند. اين برادرانِ شيعى هندى اظهار داشتند حدود دويست مليون از جمعيتِ هند را مسلمانان تشكيل مى‌دهند، و چهل مليون از اين جمع، شيعى مى‌باشند. و هم‌اكنون در قم حدودِ ۳۵۰ تا ۴۰۰ تن هندى سرگرم تحصيل علوم اسلامى هستند. خود سيد ولى الحسنِ رضوى كه در قم به سر مى‌برند، علاوه بر تحصيل، مسؤوليتِ مطبوعاتى را نيز به عهده دارند و يادآور شدند: برادر ناصر حسين عبقاتى (نواده حامد حسين) به نام «سجادِ عبقاتى» در قم اقامت دارد.

رضوى مى‌گفت: دانشمندى در «بنارس» زندگى مى‌كند كه از نظر علمى با ابوالحسنِ ندوى مقيم لكنهو هم سطح مى‌باشد و به نام «مولى كوثر ندوى» معروف است، هر چند پيرو تسنن مى‌باشد؛ ولى در ولاى اهل البيت عليهما السلام شهره است.

طبق اظهار رضوى فعّاليتهاى بهاييان در هند، پس از انقلاب رو به ضعف نهاده و مانند پيش از انقلاب بازدهى ندارند و اين جريان از آن رو است كه كتابهايى در ردّ اين مكتب پوشالى نگاشته شده و اذهان را از اعتناى به اين مسلك روى‌گردان ساخته است.

حجاج تركيه:

حدود دو سالِ قبل كه در سمينار «تشيّع دو طول تاريخ تا دوران معاصر» در تركيه شركت كردم و درباره مقالتى تحت عنوان «مسأله تحريف قرآن و قرآآت از ديدگاه شيعه» نوشته موسى كاظم ييلماز

ص: ۲۱۱

سخنرانی کردم، اطلاع یافتیم که در این کشور حدود پانصد دارالتحفیظ قرآن کریم وجود دارد و نیز در ترکیه سه هزار تن حافِظ کلّ قرآن به سر می‌برند. بر یکی از دارالتحفیظها دیداری داشتیم که بس گسترده و مجهّز و شکوهمند بوده و عرصه بسیار وسیعی را در استانبول با ساختمانها و کلاسهای متعدّدی به خود اختصاص داده، مسجدی در چند طبقه، با گنبدی بزرگ و فرازمند در درون آن بر پا کرده بودند؛ و اظهار می‌داشتند در هر سال- دست کم- صدتن حافظ کُل قرآن را در این مرکز- که به صورت پانسیون و شبانه روزی اداره می‌شود- به ملّت ترکیه پیشکش می‌کند و علی‌رغم آن که اطفال نوآموز با حروف و کلمات عربی آشنا نیستند، قرآن را نخست از رهگذر نگاره‌های حروف و کلماتش فرا می‌گیرند و قراءت و تجوید را می‌آموزند و به حفظ آن روی می‌آورند. قریب سی و شش‌تن از نوجوانانی را که حافظ کلّ و یا قسمتهایی از قرآن بودند، ما هیأتِ ایرانی آزمودیم و دیدیم که همگی بدون آن که کمترین نسیانی به محفوظاتشان آسیب رسانده باشد، آنچه را که به خاطر سپرده بودند با قرائت و تجویدی درست از حفظ می‌خواندند و آیات پیشنهادی را در قرائت از حفظ دنبال می‌کردند و تحسین حاضران را برانگیختند.

دسته دیگری از خردسالان که عمرشان از شش تا هفت سالگی فراتر نبود، قرآن کریم را از روی مصحف به درستی همراه با قراءات صحیح و تجویدی مورد توقّع و انتظار تلاوت می‌کردند و همگی دارای لباسی در خورِ قاریانِ قرآن و پوشش یکنواخت با عرقچینهایی بر سر بودند و خاطره دوران سابق طلبگی ما را در دیرینه زمانی تجدید می‌کردند که پوشیدن لباسِ عادی توده مردم، برای طلاب به هیچوجه خوش‌آیند نبود.

ص: ۲۱۲

باری، در ساعات واپسین روز دوّم سمینار یاد شده، نوبتِ ایرادِ خطابه به من رسید و با پافشاری بر اعطای فرصت نیم ساعت برای ایراد سخنرانیم، هیأت رئیسه را راضی کردم که در مجالی کافی به من فرصت دهند تا با آرامش و بیانی‌رسا مقالتم را برخوانم.

سخنرانیم که تا مغرب ادامه یافت و با این‌که مستمعان و حاضران، خطابه‌هایی را شنودند و فرسایش در چهره آنها آشکار بود، خطابه‌ام آغاز شد و شمرده و چالاک و با صدایی‌رسا در ایراد این سخنرانی سنگ تمام گذاشتم که با احساسات شدید و بی‌سابقه‌ای مواجه شد. و این خطابه از بیست و نه دقیقه فراتر نرفت.

بلافاصله عالمی از دیار حجاز، که مقیم مکه بود و سپندوار از جای خویش برجهید و برکنار تریبونِ ایرادِ تعقیبات ایستاده و اظهار داشت که اگر من صرفاً برای شنودن خطابه دکتر حجّتی راه مکّه را تا استانبول طی می‌کردم «ما کنت أری إیای خاسراً»؛ «خود را زیانمند نمی‌یافتم».

رمضان البوطی نیز از پی او درباره خطابه‌ام اظهار داشت: پس از بیاناتی که دکتر حجّتی به گونه‌ای مستند ارائه کرد، جایی برای درگیری ما با شیعه در مسأله تحریف باقی نمی‌ماند و کار را یکطرفه ساخته و بهانه‌ای برای ما در اتهام شیعه در اعتقاد به تحریف قرآن در میان نیست و نمی‌توان انگِ این تهمت را بر پیشانی شیعه چسباند.

سمینار یاد شده در ترکیه طبق اظهار پاره‌ای از کارشناسان، با هزینه سعودیها بر سر پا شده بود و آنگونه که گزارش کردند نتیجه معکوس نصیبِ متولّیان مالی و اقتصادی این سمینار گردید.

در آبان سال گذشته نیز دعوتی برای ایراد سخنرانی در کنگره «شورای دینی» ترکیه داشتم که برای اوّلین بار دولت لائیک و علمانی ترکیه

ص: ۲۱۳

با بسیج کردن متولّیان شؤون دینی، این کنگره را منعقد ساخت و خود دولت برای تست و آزمایش به منظور تقلیل شورشی که دولتمردان ترکیه را به خود مشغول ساخته بود در انعقاد آن مستقیماً دخالت داشته و در روز نخست، سلیمان دمیرل، رئیس جمهور و خانم نخست وزیرش چیلر در افتتاح این کنگره شرکت کرده و هر دو را سخنرانی کوتاهی بود مبنی بر این که دین با علمانیّت درگیر نیست؛ بلکه احیاناً علمانیّت می‌تواند بازویی در تأیید دین باشد. منظره جالبی در این نشست نخست مرا شگفت آمد که خانم نخست‌وزیر همزمان با تلاوت قرآن روسری را به صورت آشفته بر سر نهاده و به محض خاتمه قرائت قرآن این روسری را از سر برداشت.

بدین‌سان مراتب احترام خود را به قرآن اعلام کرد!

در مملکتی که اکثریّتِ قریبِ به تمامِ نفوسِ آن را مسلمانان تشکیل می‌دهد و بیش از دو ملیون شیعی و بیست و پنج ملیون علوی و شاید بیش از سی ملیون از مسلمانان فرق دیگر اسلامی در آن به سر می‌برند چندین کانال تله‌ویزیون آن فیلمهایی را در معرض دید می‌گذارند که با کیفیّتی مشمئز کننده، هیجانات سکسی را دامن می‌زنند.

لذا در مصاحبه‌ای که با مجلّه «آرِنا»- که وابسته به یکی از ایستگاههای تله‌ویزیون ترکیه است- داشتم و خاطره اقتدار مردم ترکیه را که در سایه تعالیم اسلامی بر سه قاره جهان حاکم بوده، تجدید کرده و حملات و انتقادات شدید خود را با خبرنگار این مجلّه در میان گذاشتم چنان احساسِ دینی خبرنگار برانگیخته شده بود که دیدم گریستن آغاز کرد و اشک از دیدگانش جاری است.

حدود چهار ساعت با روزنامه «علمدار» مصاحبه داشتم که تمام انتقادهایم به حکومت ترکیه که تا حدی تند بود در پنج شماره آن در

ص: ۲۱۴

استانبول به چاپ رسید.

هر روز حاجیان ترکیه را در حرمین زیر نظر داشتم که با لباسی پاکیزه و یکنواخت و نظم و انضباطی شایان تقدیر به حرمین آمد و شد داشتند و نقاط ضعف رفتارشان چنان ناچیز می‌نمود که پیش خود می گفتم کاش زوّار دیگر از اینان الگو برگرفته و به سان آنان، حج را پاکیزه و معصومانه و بی‌ریا و مخلصانه برگزار می کردند. شوائب مادی، آنها را در این جایگاههای مقدّس به خود سرگرم نکرده بود و در مغازه‌ها و فروشگاهها کمتر دیده می‌شدند و در راه و رفتار خود کرداری مطبوع و آرام داشتند و نظافت و پاکیزگی سر و تن و لباس آنها در میان جمع حجاج ملّیتهای مختلف کم‌نظیر می‌نمود.

به سوی مساجد مدینه و مراتب احساسات لطیف یک مصری:

باری، بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۲/ ۳/ ۷۳ ه. ش.: یک ذیحجّه ۱۴۱۴ ه. ق. در معیّتِ حضرت حجّهٔالاسلام والمسلمین جناب آقای فلاح زاد- حفظه اللّه تعالی- که نستوهانه در راهنماییهای جغرافیایی و تاریخی و فقهی در اکثر جاها حضور خود را با نشاط و خوشرویی اعلام می کنند و به هیچوجه در فعّالیّتهایش کمترین دریغ را روا نمی‌دارند، در سوی مسجدالقبلتین و مساجد سبعه و مسجد قبا با تنی چند از دوستانِ فرزانه روان شدیم. آقای فلاح زاده در طول راه، با توفیقی که خدا نصیبش ساخته، رهیده از هفواتِ لفظی و معنوی، با بیانی واقعاً رسا و دلنشین و نشاط آور و پر جاذبه، از هر پیچ و خم و خیابانی که اتومبیل می گذشت برای مواضع مناسب گزارش مفیدی داشت. قبل از رسیدن به مسجد القبلتین و یا مسجد قبا، تا رسیدن به امکنه مورد نظر، اطّلاعات جمع وجور

ص: ۲۱۵

و منظم و درست را برای چنین محفلی سیّار پیشکش می‌کرد.

مساجدی که همزمان با نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله هر چند ساده و بی‌پیرایه پی نهاده و ساخته شده بود، چندان کم نیست؛ گذشته از مساجد سبعه و دو مسجد یاد شده و مسجدهای دیگر در حرمین، رقم قابل ملاحظه‌ای را می‌پردازند که اگر فرصتی فراهم آید ان شاء اللَّه در دفتری دیگر مطالبی درباره آنها رقم خواهد خورد.

باری، پس از گزاردن دو رکعت نماز تحیّت در مسجد قبا و بازگشت از آن، کانتینری انباشته از کتاب و جزوه‌هایی در کنار مسجد لمیده، و هندوانی چند که پیدا بود گرفتار تعصّب در وهابیت بوده‌اند، این جزوه‌ها و کتابچه‌ها را که به زبانهای مختلف فارسی، عربی، اردو، ترکی و انگلیسی سامان یافته بود، مطابق نتیجه‌ای که با وَرْانداز چهره و ارزیابی از آنها بود،

ص: ۲۱۶

این جزوه‌های فسیل شده را اهدا می‌کردند و به فارسی زبانان جزوه و کتابچه کوچکی پیشکش می‌کردند که به زبان فارسی و به قدر همّت اهدا کنندگان، بسیار کوچک و ناچیز می‌نمود عرب زبانان را نصیبی بیشتر از این جزوه‌ها بوده و به حدود شش- هفت جزوه می‌رسید. ناگزیر می‌باید از کنار آن عبور می‌کردم.

همان جزوه فارسی کذایی کوچک را به من دادند؛ امّا چون می‌خواستم بدانم منشورات موجود در این یخچال سیاه چیست در خواست جزوه‌های دیگر کردم که با بستن در، به من فهماند تو را و امثال تو را که ایرانی هستید از این تحفه‌های گرانبها! و کُتب قَیّمه! بهره‌ای نیست.

یک عرب مصری که ناظر چنین صحنه تراژدی بود، تصوّر کرد به من سخت جفا رفته است و مصیبتی بزرگ در محرومیّت از این تحفه‌ها مرا آزرده ساخته است!، امّا حقیقت نه چنین بوده، مرا از این که جزوه‌ها را نستاندم کمترین رنجه‌ای دست نداد لیکن روح حساس این مرد مصری، او را بر آن داشت که هنگام بازگشت به سوی مرکبی که ما را به هتل می‌آورد، جزوه‌هایی را از کانتینربانان بستاند و دوان دوان آنها را به من برساند! من از این کار او که از احساس لَطیف و رقیقش مایه می‌گرفت، بسیار سپاسگزاری کردم و او نیز از رفتار شتربانان سابق و سائقانِ سیاراتِ روز، از من پوزش خواست که مثلًا به شما گستاخی کردند و در کانتینر را بر روی شما مسدود ساختند! و گویا سدّ و حصر و ایجاد راه‌بندان و بستن در و دروازه بر روی دیگران و حتی بر روی خودی فراسوی حقایق، پیشه دیرینه آنها است؛ حمّالهٔ‌الحطب راه بر رسول خدا می‌بست و بنی هاشم را بو جهل‌ها و بو سفیانها از همان دوران دور دست، در محاصره گرفته بودند که مبادا راهی برای توده مشرکان فراسوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قرآنش

ص: ۲۱۷

گشوده شود.

جزوه‌هایی که این رادمردِ مصری در میان راه، به دستم سپرد، هر چند برای احترام به ایشان، با آغوشی باز آنها را پذیرا شدم امّا مرا چندان اعتنایی به آنها نبود. در میان مرکبی که ما را در سوی هتل سوق می‌داد، آنها را گشودم و دیدم اکثر آنها همان جزوه‌های عامیانه و غرض‌آلودی بوده که سالها است در پخش آنها هنرنمایی می‌کنند؛ از آن جمله جزوه‌هایی بود که از آنها به گونه‌ای فشرده یاد می‌شود:

کشف‌الشبهات فی‌التوحید؛ از محمّد بن عبدالوهّاب، با مقدّمه و تعلیقات محمد منیر دمشقی، که تعلیقه‌نویسِ آن مزدوری است معلوم‌الحال که چون بنیانگذار وهّابی گری به‌سان «چلنگری و آهنگری» وزناً ومعنیً، در خوابی خرگوشی فرو رفته و فقط با مرگش بیدار خواهد شد.

مجموعهٔ‌الرسائل؛ از رهطِ ثلاثه رونق آفرینان مکتب شرک‌انگار مکاتب توحیدی؛ یعنی عبدالعزیز بن باز، محمّد صالح العثیمین و عبدالرحمن بن محمّد بن قاسم که قسمت عمده محتوای این رساله‌ها را احکام فقهی تشکیل می‌دهد.

معنی «لا ـ إله إلّااللّه»؛ از دکتر صالح بن فوزان بن عبداللّه بن فوزان، استاد مؤسسه عالی قضایی ریاض، که درباره محتوای کلمه «تهلیل» سخنی تازه آورده، وکأنَّ پیشینان را راهی به معنای آن نبوده و باید آنان را مشرکانی بیرونِ از حوزه اسلام و مسلمین دانست!

اصول الدّین الإسلامی (مع قواعده الأربع)؛ از شیخ محمّد بن سلیمان تمیمی که تکرار مکرّراتی بیش نیست.

حقوق دعت إلیها الفطرهٔ وقرّرتها الشریعهٔ؛ از محمد صالح عثیمین یاد شده، که استاد کلیهٔ الشریعه امام! محمّد بن سعود در قصیم می‌باشد.

ص: ۲۱۸

و بالاخره جزوه‌ای فارسی در مناسک حج، که احکام حجِ خاصِ خود را از رهگذر آن نشر می‌دهند.

مکّه مکرمه

هم‌اکنون که در مکّه به سر می‌برم ساعت، حدود هشت و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر روز شنبه ۷/ ۳/ ۷۳ ه. ش.: ۱۷ ذیحجّه ه. ق. را اعلام می‌کند.

و باید ساعت سه پس از نیمه شب امروز را عازم جدّه شده و ساعت ده بامداد در روز یکشنبه ۸/ ۳/ ۷۳ به سوی تهران- إن شاء اللَّه- پرواز کنیم.

هر چنـد این خاطرات سـفر از آغاز تا بدینجا تا این تاریخ نگارش یافته امّا یادداشـتهایی مربوط به روز جمعه ۳۰/ ۲/ ۷۳ که در سوی عرفات راه سپردیم، تا پایان مراسم رمی‌جمرات را قبلًا نگاشته بودم. نوشته ما تا اینجا در این شب می‌خواهد در مکّه به پایان‌برسد که بایـد به خواست خداونـد سـایر مشـهودات خود در ایّامی دیگر را در تهران بنگارم، فعلًا عازم مراسم جشن عیـد غـدیر می‌باشم که با حضور نماینـده محترم مقام معظّم رهبری حضـرت حجّهٔ‌الاسـلام والمسـلمین جناب آقای محمّـدی ری‌شـهری در مبنای «الجفالی» در محلّ تشکیل جلسات، بر گزار می‌شود.

بدین امید که خداوند متعال ما را به چنان حجی موفق بدارد و گناهان ما را فرو ریزد، سخن را به پایان می برم.

والحمدللَّه أولًا و آخراً و صـلی اللَّه علی محمد و آله الطاهرین، کتبه بیمناه الداثرهٔ العبدالمفتاق الی رحمهٔ ربه الغافر الغنی محمد الباقر الحسینی المازندرانی المدعو ب «حجتی» فی یوم السبت، الحادی عشر من شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۴۱۷ ه. ق.: ۲۱/ ۳/ ۱۳۷۵ ه. ش.

کتابنامه

ص: ۲۱۹

أخبار مكهٔ: محمد بن عبداللَّه ازرقی، دارالاندلس، بیروت ۱۳۲۸ ه. ق.

الاساس فی التفسیر: سعید حوّی دارالسلام للطباعهٔ والنشر والتوضیع والترجمهٔ، قاهره، ط سوم ۱۴۱۲ ه. ق.

بحارالانوار الجامعهٔ لدرر أخبار الائمهٔ الاطهار: محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱۰ ه. ق.) مؤسسه الوفاء، بیروت. ۱۴۰۳ ه. ق.

البرهان فی تفسیرالقرآن: سید هاشم بن سید سلیمان بن سید اسماعیل توبلی بحرانی (م ۱۱۰۷ ه. ق.) مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ۱۴۰۸ ه. ق.

تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن علی، معروف به «خطیب بغدادی» (م ۴۶۳ ه. ق.) دارالکتب العلمیهٔ، بیروت، بی تاریخ.

تاریخ العرب قبل الاسلام: جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام.

تاریخ الیعقوبی: احمد بن یعقوب بن جعفر، معروف به «ابن واضح اخباری» (م ۲۸۴ ه. ق.) دار، بیروت ۱۳۷۹ ه. ق.

تأویل الآیات: مولی کمال الدین عبدالرزاق بن احمد ابی الغنائم محمد کاشانی (م ۷۳۰ ه. ق.) دارالاندلس للطباعهٔ والنشر والتوضیع، بیروت بدون تاریخ که به عنوان تفسیر القرآن العظیم، منسوب

ص: ۲۲۰

به محی الدین بن العربی به طبع رسیده است.

تفسیر ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم.

تفسیر ابوالفتوح رازی: روض الجنان و روح الجنان.

تفسیر القرآن العظیم: حافظ عمادالدین ابوالفداء بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه. ق.) دارالمعرفهٔ، بیروت، بدون تاریخ.

تفسیرالقرآن الکریم: منسوب به محیی‌الدین بن عربی (م ۶۳۸ ه. ق.) که در واقع «تأویل الآیات» ملا عبدالرزاق کاشانی است که به غلط به محیی‌الدین منسوب است، ما در این دفتر به همین عنوان استناد کردیم.

تفصیل وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ: محمد بن حسن، معروف به «حرّ عاملی» مشغری (م ۱۱۰۴ ه. ق.) مؤسسهٔ آل البیت علیهما السلام لاحیاء التراث، مطبعه مهر قم ۱۴۱۴ ه. ق.

تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس: مجدالدین ابو طاهر محمد بن یعقوب لغوی، معروف به «فیروز آبادی» (۷۲۹- ۸۱۷ ه. ق.) دارالمعرفهٔ للطباعهٔ والنشر، افست از روی نسخه چاپی «المطبعهٔ المیمنیه» مصر ۱۳۱۴ ه. ق، هامش «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور».

الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری- ابوعبداللَّه- (م ۶ یا ۲۵۳ ه. ق.) دارالدعوهٔ، استانبول. و طبع بیروت ۱۴۰۶ ه. ق.

حج الانبیاء والائمهٔ علیهما السلام: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، ایران ۱۴۱۶ ه. ق.

الحقائق: محمد بن مرتضی، معروف به «فیض کاشانی» (۱۰۰۷- ۱۰۹۱ ه. ق.) دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۹۹ ه. ق.

دیوان: خواجه شمس الدین محمد بن محمد، معروف به «حافظ شیرازی» (حدود ۷۲۰- حدود ۷۹۲ ه. ق.) به اهتمام سید محمد رضا

ص: ۲۲۱

جلالی نایینی و دکتر نذیر احمد، انتشارات امیر کبیر، چاپ ششم ۱۳۶۷ ه. ش.

روح البیان فی تفسیرالقرآن: اسماعیل حقی بروسوی خلوتی (م ۱۱۳۷ ه. ق.) المکتبۀالشعبیۀ، بدون تاریخ، افست از چاپ «المطبعۀ العثمانیۀ» ۱۳۳۰ ه. ق.

الروضۀ الهیۀ فی شرح اللمعۀ الدمشقیۀ: زین الدین بن علی، معروف به «شهید ثانی» (۹۱۱– ۹۶۵ ه. ق.) طبع افست «احیاء التراث العربی» با تعلیقات و تصحیح سید محمد کلانتر، بدون تاریخ.

روض الجنان و روح الجنان: حسین بن علی بن محمد رازی خزاعی، معروف به «ابوالفتوح رازی» (م سده ۶ ه. ق، تهران، طبع دوم، به تصحیح الهی قمشه‌ای ۱۳۳۴، ۱۳۳۵ ه. ش.

زادالمسیر فی علم التفسیر: عبدالرحمن بن علی محمد (ابوالفرج جمال الدین جوزی قرشی بغدادی) معروف به «ابن جوزی» (م ۵۹۷ ه. ق.) دارالفکر، بیروت ۱۴۰۷ ه. ق.

سفینۀ البحار و مدینۀ الحکم والآثار: عباس بن محمد رضا، معروف به «شیخ عباس قمی» (م ۱۳۵۹ ه. ق.) چاپ سنگی، تهران ۱۳۵۵ ه. ق.

سنن ترمذی: ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره (م ۲۷۹ ه. ق.) بیروت، دارالفکر.

صحیح البخاری: الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل بخاری.

علل الشرایع: محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به «شیخ صدوق– و ابن بابویه» (م ۳۸۱ ه.. ق.) دار احیاء التراث العربی بیروت، افست از چاپ «المکتبۀ الحیدریۀ» (نجف ۱۳۸۵ ه.. ق.) چاپ دوم.

عیون اخبارالرضا علیه السلام: صدوق (م ۳۸۱ ه. ق.) تهران، انتشارات جهان.

ص: ۲۲۲

غیاث‌اللغات: غیاث الدین محمد جلال الدین بن شرف الدین مصطفی آبادی رامپوری (م سده ۱۳ ه. ق.) از کشور، هند ۱۸۹۰ م.

فرهنگ نفیسی: علی اکبر نفیسی «ناظم الاطباء» (م ۱۳۴۲ ه. ق.) طبع افست مروی در پنج مجلد، ۱۳۴۳ ه. ق.

فقیه من لایحضره الفقیه: صدوق (م ۳۸۱ ه. ق.) تهران ۱۴۱۰ ه. ق.

فی ظلال القرآن: سید قطب (۱۳۲۴- ۱۳۸۷ ه. ق.) دارالشروق، بیروت، طبع دهم ۱۴۰۲ ه. ق.

الکافی: محمد بن یعقوب کلینی رازی (م ۳۲۸- یا- ۳۲۹ ه. ق.) با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، و سید هاشم رسولی، کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۸۷ ه. ق. و چاپ دار صعب و دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، طبع چهارم ۱۴۰۲ ه. ق.

الکامل فی التاریخ: عزالدین ابوالحسن علی بن کرم محمد بن عبدالکریم شیبانی، معروف به «ابن اثیر» (م ۵۵۵- ۶۳۰ ه. ق.) دار صادر، بیروت ۱۴۰۲ ه. ق.

کشف الاسرار و عدّة الابرار: معروف به «تفسیر خواجه عبداللّه انصاری»: رشیدالدین ابوالفضل بن ابی سعید احمد بن محمد محمود میبدی (زنده در ۵۲۰ ه. ق.: تاریخ تألیف کتاب) انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم ۱۳۵۷ ه. ش.

کنزالعمال فی سنن الاقوال والافعال: علاءالدین علی المتقی بن حسام الدین هندی برهان پوری (م ۹۷۵ ه. ق.) مؤسسةالرسالة، بیروت ۱۳۹۹ ه. ق.

لطائف الاشارات: ابوالقاسم زین الاسلام عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة بن محمد قشیری (۳۷۶- ۴۶۵ ه. ق.) مرکز تحقیق

ص: ۲۲۳

التراث– الهیئةالمصریة العامة للکتاب، مصر، چاپ دوم (مصوّر از چاپ نخست سال ۱۹۷۱ م) ۱۹۸۱ م.

مجمع البیان لعلوم القرآن: امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ه. ق.) کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۷۳– ۱۳۷۴ ه. ق.

المحجة البیضاء فی احیاء (تهذیب) الاحیاء: محمد بن مرتضی، معروف به «فیض کاشانی» (م ۱۰۹۱ ه. ق.) مکتبة الصدوق، تهران ۱۳۳۹– ۱۳۴۲ ه. ش.

مروج الذهب و معادن الجوهر: ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ ه. ق.) دارالمعرفة، بیروت ۱۴۰۳۰ ه. ق، و ترجمه آن از ابوالقاسم پاینده، بنگاه نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶ ه. ش.

مستدرک تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة: ابو محمد حاج میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی نوری (م ۱۳۲۰ ه. ق.) قم ۱۴۰۸ ه. ق.

مظهر العجائب و منبع الغرائب فی شرح دعاء سیدنا الحسین بن علی بن ابی طالب (شرح دعای عرفه): سید خلف بن سید عبدالمطلب بن سید حیدر بن سید محسن بن سید محمد (ملقب به مهدی) بن فلاح موسوی حویزی مشعشعی (معاصر شیخ بهایی م ۱۰۳۰ ه. ق.) نسخه خطی کتابخانه شخصی.

المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی: دکتر ارند، ژان. و نسینگ، استاد زبان عربی دانشگاه لیدن، هلند (۱۸۸۲ م) افست از چاپ کتابخانه «بریل» در لیدن هلند، ۱۹۳۶– ۱۹۶۹ م.

المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم: محمد فوأد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۷ ه. ق.

ص: ۲۲۴

المعجم الوسیط: ابراهیم مصطفی، و احمد حسن الزیات، و حامد عبدالقادر، و محمد علی نجار، به اشارت «مجمع اللغهٔ العربیهٔ مصر» افست از چاپ دوم مصر، ۱۹۸۰ م دارالدعوهٔ ترکیه، بی تاریخ.

المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام: دکتر جواد علی، دارالعلم للملایین، بیروت ۱۹۶۸ م

من لا یحضره الفقیه: فقیه من لایحضره الفقیه.

منیهٔ المرید فی أدب المفید والمستفید: زین الدین بن علی، معروف به «شهید ثانی» (م ۹۶۵ ه. ق.) طبع سنگی بمبئی.

مواهب علیه: کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی بیهقی (سبزواری) (م ۹۱۰ یا ۹۰۶ ه. ق.) طبع سنگی ۱۲۷۶ ه. ق.

الوافی: محمد بن مرتضی، معروف به فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ه. ق.)

وسائل الشیعه: تفصیل وسائل الشیعهٔ الی تحصیل مسائل الشریعهٔ.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹